

انتشارات دانشگاه تربیت معلم

۷۸

شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه
(آسیای صغیر)

تا
سده دهم هجری

تالیف
دکتر رضا خسرو شاهی

چاپ دوم

انتشارات دانشگاه تربیت معلم

۷۱

شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه
(آسیای صغیر)

تا
سده دهم هجری

تالیف
دکتر رضا خسرو شاهی

چاپ دوم

چاپخانه دانشگاه تربیت معلم

مهر ماه ۱۳۵۴

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸-۱	پیشگفتار
	بخش نخست :
۱۰-۹	فصل اول - کیفیت روی کار آمدن سلاجقه
۱۸-۱۱	فصل دوم - وضع دربار سلاجوقیان آسیای صغیر
۵۶-۱۹	فصل سوم - وضع اجتماعی و آداب و رسوم این دربارها
۶۷-۵۷	فصل چهارم - وضع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم دربار عثمانی
۷۳-۶۸	فصل پنجم - وضع شعر و ادب فارسی در ایران در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری)
۷۷-۷۴	فصل ششم - علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر از شعر ا و گویندگان پارسی زبان ۷۷-۷۴
۸۶-۷۸	فصل هفتم - رقابت بین زبان فارسی و زبان ترکی در این دربارها
	بخش دوم :
۹۳-۸۹	فصل اول - کلیاتی درباره شعر و شاعری در قرنهای نهم و دهم در آسیای صغیر
۹۹-۹۴	فصل دوم - سلاطینی که از آل عثمان شاعر دوست بوده و خود به فارسی شعر گفته اند
۱۴۵-۱۰۰	فصل سوم - شاعرانی که در آسیای صغیر در قرنهای نهم و دهم شعر فارسی گفته اند

صفحه

عنوان

۱۱۰-۱۴۶

فصل چهارم- لاحقہ (شاعران درجه دوم)

۱۹۲-۱۸۱

نامهای اشخاص

۲۰۴-۱۹۳

نامهای مکانها و قومها و دینها

۲۰۷-۲۰۵

فهرست منابع و مأخذ

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

پیشگفتار

کتاب حاضر که اینک با مقدمه و تعلیقات نگارنده به زیور انتشار آویخته می‌گردد، تحقیقی است در باب بیان کیفیت شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری.

برای وارد شدن در این باب و استقضا در این مقوله نخست باید به اجمال در کیفیت روی کار آمدن سلجوقیان آسیای صغیر و وضع فرهنگی و اجتماعی آن دیار بحث کنم. و لذا نفوذ زبان و ادب فارسی در دوره زمامداری سلاجقه روم که از سال ۴۶۴ هجری شروع می‌شود سخن بگویم و محیط دستگاه آنان را که در واقع یک دویله تربیت یافته ایرانی بود تشریح نمایم. و نیز باید روشن کنم که عروس فکری روی شعر در این زمانی بدین سرزمین پای نهاد و چگونه در آنجا نفوذ پیدا کرد و به چه حلقه‌هایی سخن‌پلاری در آن سرزمین رواج یافت.

آنگاه به تحقیق در باب کیفیت شعر و ادب فارسی در قرون مختلف پرداخته می‌شود. به همین سبب ناگزیر باید این بحث را به اختصار از آغاز تشکیل دولت سلجوقی آسیای صغیر و از اوایل سال ۴۶۴ هجری آغاز کنم. تاریخ ادبی ایران حاکی است که در این عصر زبان فارسی خاصه شعر آن در کشورهای خارج و ممالک همسایه مانند کشور آسیای صغیر رونق و رواج یافت و کتابهای بی‌شماری در علوم مختلف آن زمان به رشته تحریر درآمد. اما از روزگاری که پای اقوام مهاجم بیگانه مانند ترکان غز و پس از آن لشکریان خون آشام مغول و تیمور از سمت شرق به کشور ایران باز شد

اغلب شاعران و نویسندگان و دانشمندان از کشور ایران رخت عزیمت بر بسته به نقاط دورافتاده ایران یا کشورهای دیگر که آرامش و امنیت در آنجا حکمفرما بود پناه بردند و به وسیله هنر خویش امیران و وزیران و پادشاهان وقت را تحت تأثیر قرار دادند، نظر بر اینکه آسیای صغیر نیز نسبت به مهاجمان در آن روزگار نقطه دورافتاده بود ناچار نویسندگان و شاعران و دانشمندان به سوی آن کشور روی آوردند و با فراغ خاطر به نشر زبان و ادب فارسی و کارهای علمی خویش ادامه دادند.

در این روزگار در عین حالی که دارالعلمهای شهرهای پر جمعیت و آباد ایران با خاک یکسان می شد گروهی از دانشمندان و سخنوران و رجالی که از دم شمشیر مهاجمان نیمه جانی به دربرده بودند از شهرهای بلخ و نیشابور و بغداد و آذربایجان و دیاربکر دهسپار آسیای صغیر شدند و بقایای فرهنگ عظیم ایران را در این خطه نگاهداری کردند.

تا حدی که زبان فارسی در آن کشور مقام شایسته ای به دست آورد و بر زبانهای ترکی و عربی که به آنها تکلم می کردند پیشی و برتری گرفت و پادشاهان و وزیران برای نشان دادن فضل و دانش خویش به فارسی نامه ها نوشتند و حتی شعر سرودند. چنانکه این پیشرفت در شعر و ادب فارسی در روزگار سلطنت سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی به اوج عظمت خود رسید و صفحات تاریخ ابن بی بی بهترین شاهد این مدعا است.

در قصر قبادآباد پایتخت علاءالدین کیقباد که در صد کیلومتری قونیه واقع است و اخیراً به وسیله محمد اندر باستان شناس مشهور ترك از زیر خاک بیرون آمده دیوارهای تالار کاخ با تصاویر داستانهایی شاهنامه مزین شده است، درباره شعر فارسی هم باید اذعان کرد که دربار آنان محل اجتماع شاعران و نویسندگان و اهل ادب بود. گفتم غم زلف تو دگر نتوان خورد

وزمشک تو بیش از این جگر نتوان خورد

۱- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱ فروردین ۱۳۵۰ به قلم آقای دکتر محمد امین ریاحی.

گفتا غم چشم و لب من نیز مخور

کآخر همه بادام و شکر بتوان خورد. ۱

نظر بر اینکه مردم هر دیار آیین پادشاهان خویش را اختیار می کنند در کشور آسیای صغیر در اندک زمانی کتابهای نفیس شعر و ادب فارسی و تذکره و ترجمه احوال به زبان فارسی نوشته شد و هر کدام به نام پادشاهی یا وزیر یا امیری موسوم گشت، چنانکه راوندی کتاب راحة الصدور را به نام غیاث الدین کیخسرو اول نوشته و نجم الدین رازی کتاب مرصاد العباد را به نام علاء الدین کیقباد اول کرده، و مردی به نام ابو حنیفه عبدالکریم بن ابی بکر منتخباتی به اسم (مجمع الرباعیات) تنظیم کرده و به محی الدین مسعود حاکم آنکارا اهداء نموده است، یکی از مهمترین عامل رواج زبان فارسی در آسیای صغیر این بود که در هجوم مغول گروهی از شاعران و نویسندگان و دانشمندان مانند خاندان مولوی، فخر الدین عراقی، ابن بی بی، نجم الدین رازی و غیره به آن دیار مهاجرت کردند.

و آثار گرانبهای از خود به یادگار گذاردند که اینک قسمتی از آن آثار را در اینجا نقل می کنم:

۱- نظامی کتاب مخزن الاسرار را به نام فخر الدین بهرامشاه بن داود که امیر ارزنجان بوده سروده است.

۲- شهاب الدین سهروردی مقتول رساله پر تو نامه را به نام ملک ناصر الدین برکیارق امیر نیکسار اهداء کرده است.

۳- کتاب روضة العقول را محمد بن غازی ملطیوی به نام رکن الدین سلیمان دوم و برید السعاده را به نام کیکاووس بن کیخسرو تألیف نموده است.

۴- از صدر الدین قونوی متوفی به (۶۷۳) کتاب «تبصرة المبتدی» به جای مانده.

۵- از نظام الدین یحیی بن صاعد بن احمد سلجوقی کتاب «حدائق السیر فی آداب الملوك» که به علاء الدین کیقباد هدیه کرده به جا مانده است.

۶- کتاب «روضه الکتاب و حدیقه الالباب» مجموعه منشآت از ابوبکر زکی

۱- کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور، صفحه (۲۷-۲۸)

قونیوی در سال ۶۷۷ تألیف یافته است.

۷- یوسفی آرزنجانی کتاب خاموش نامه را نوشته است سال (۶۹۹).

۸- بزم و رزم عزیزین آردشیر استرآبادی تألیف در ۷۹۶ در تاریخ قاضی برهان‌الدین سیواسی.

و مهمتر از همه آنها آثار عارف شهیر مولوی است که از سر چشمه فیاض دانش و عرفان خود مردم آن دیار را سیراب می‌ساخت و از مواعظ و ارشاد او همه مردم آسیای صغیر بر خوردار و محظوظ می‌شدند.

سلسله مولویه از نظر نشر زبان فارسی در ممالک روم سهم به سزایی داشته‌اند، شعرها و عبارتهای فارسی بر در و دیوار آرامگاه مولوی در شهر قونیه نظر بینندگان را به خود جلب می‌کند و انسان در یک عالم ملکوتی سیر می‌نماید.

دروزرگار حکمرانی عثمانیان نیز این رسم ادامه پیدا کرد، چنانکه در سال ۸۵۶ هجری با گشودن استانبول به وسیله سلطان محمد دوم مشهور به فاتح دوره امپراطوری عظیم عثمانی آغاز شد در نیمه اول این دوره با هم زبان فارسی زبان رسمی، و زبان رایج مکاتبه و شعر و ادب بود.

برابر حکایت نوشته‌های تاریخی عثمانی سلطان محمد در روز فتح، که در کاخ امپراطوری بیزانس پای نهاد این بیت را خواند:

بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب

پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت.

در این هنگام دبیران زبردست دربار عثمانی به فارسی نامه‌ها نوشتند و به تدوین رساله‌ها و دیوانها پرداختند چنانکه از پادشاهان این سلسله سلطان سلیم

-
- ۱- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره پنجم ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱ فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی.
 - ۲- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به قلم دکتر محمد امین ریاحی شماره بی دهم ۷۵ دوره ۱۸ شماره فروردین ۱۳۵۰ صفحه ۹۵.

عثمانی و سلطان سلیمان خان قانونی به فارسی دیوان شعر دارند.
 در این دوره کتابهای پر ارزشی در علوم مختلف به فارسی نوشته شد، که هشت
 بهشت بدلیسی، و بهجة التواریخ شکر الله رومی، و وسیلة المقاصد خطیب رستم مولوی،
 و غز انامه روم کاشفی، و فرهنگ لسان العجم شعوری، و فرهنگ قاضی لطف الله حلیمی،
 و فرهنگ نعمت الله از آن جمله می باشند.

در این دوره شعر و ادب و زبان و فرهنگ ایرانی در تمام قلمرو عثمانی بسط
 و توسعه یافت تا جایی که ۷۵ درصد واژه های مصطلح اداری و اجتماعی دربار عثمانی
 فارسی بود، به طوری که اولیاء چلبی در (نیمه قرن پانزدهم) در سفر نامه خود هنگام
 ذکر طبقات مختلف مردم استانبول همه الفاظ و واژه ها را به فارسی بیان می کند. مانند:
 بی زنان - نکته شناسان - شعبده بازان - خوانندگان و سازندگان، جانبازان
 و پهلوانان - زردوزان - سکه زنان - مهر کنان و غیره، اکنون هم که مادر گفتگوهای
 روزمره بعضی از واژه های بیگانه را به کار می بریم در آن دیار واژه های شیرین و
 اصیل فارسی زبان نزد مردم آن کشور است. مانند:

استره	به جای تیغ سلمانی
آوین	به جای لوستن
بند	به جای سیر آب
شاهانه	به جای عالی

و همچنین نامهای دختران و زنان نیز بیشتر به فارسی نامگذاری شده اند
 مانند غنچه - نهال - نرگس - مژگان - جانان - گلرخ و امثال اینها. و در اصطلاحات
 موسیقی هم واژه های فارسی مانند سه گاه - چهار گاه - اصفهان - بیات اصفهان -
 ساقی نامه - پردم - مقام و غیر اینها به کار می روند.

با توسعه قابل ملاحظه ای که زبان و ادب و فارسی در کشور آسیای صغیر در
 دوران حکمرانی آل عثمان داشت تعداد بیشتری از متنی های ادبی و دیوانهای شعر

۱ - مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره بیستمی ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱
 فروردین ماه ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی صفحه (۹۷)

شاعران ایرانی در استانبول به‌زبور طبع آراسته‌شد و روزنامه و مجله‌های فارسی نیز منتشر گردید چنانکه از پندنامه منسوب به عطار تنها در کتابخانه دانشگاه استانبول پانزده چاپ مختلف موجود است.

در مدارس جدید هم زبان فارسی جزو برنامه رسمی به شمار میرفته است، از همه مهمتر وجود گنجینه‌های پر ارزش نسخه‌های خطی فارسی است که قریب ۲۰۰ تابه ۳۰ هزار نسخه خطی در کتابخانه‌های دولتی استانبول آنکارا - قونیه - بورسا - ازمیر - فیضیه - آدرنه - قسطنطنیه بایگانی و موجود است که یک سوم آنها فارسی و تعداد زیادی به دوره‌های پیش از مغول منسوب است، و این خود گواه زنده بر وراج زبان فارسی در آسیای صغیر در دوره‌های مختلف میباشد.

متأسفانه در آن روزگار که زبان فارسی در آسیای صغیر راه رشد و تکامل را می‌پیمود، فارسی‌زبانان و ایرانیان در اسب راه انحطاط راسپری می‌کردند، هجومها و حمله‌های ترکان و اقوام ازبک از سمت مشرق و تشکیل دولت جوان و کشورستان عثمانی (۱۴۷۱) از سمت غرب استقلال ایران را تهدید می‌کرد.

در داخل خاک ایران نیز هر گوشه در دست سرداری بود و در هر شهری گردنکشی لوی استقلال و طغیان را بر می‌افراشت و آن آتش خائمانسوز را دامن می‌زد و بیم آن می‌رفت که از ایران عزیز جز نامی در صفحه‌های تاریخ برجای نماند.

در این هنگام که کشور ایران بر لب پرتگاه انقراض رسیده بود نهضتی به دست جوانی رشید و بلاایمان به نام شاه اسماعیل صفوی برای نجات ایران به وقوع پیوست، این پادشاه دلیر و میهن‌پرست در اندک مدتی مخالفان و گردنکشان را مغلوب و مطیع ساخته و خدمت در داخل کشور به وجود آورده در تبریز تاج شاهی بر سر نهاد و پس از آنکه یک حکومت مستقل و نیرومند را پایه‌گذاری کرد و به کار دشمنان خارجی که هوس افزودن سرزمین زرخیز ایران را به قلمرو مستملکات خویش داشتند پرداخت، نخست بابر قزاقی رسمی مذهب تشیع در ایران وحدت ملی را در قلوب ایرانیان بنیان

۱ - مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره بی دهم ۷۵ دوره ۱۸ شماره ۱ فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی.

نهاد و آنگاه سپاهی مقتدر و منظم و مؤمن و مسلح با وسایل جدید پدید آورد و توانست در برابر مقتدرترین امپراطوری جهان آن روز که اروپائیان را نگران و مضطرب ساخته بود مقاومت نماید.

در این دوران نیز مهاجرت ارباب ذوق و ادب و شاعران و هنرمندان از کشور ایران به قراقرز سابق ادامه یافت، زیرا ارواح تعصب مذهبی و سختگیری فقیهان و ارباب شرع عرصه را بر کسالتی که بهره‌ای از ذوق و حال داشتند تنگ کرده بود، به همین سبب سیل شاعران و سخنوران به عزم مهاجرت به سوی هندوستان و آسیای صغیر روان گردید و گرچه در این روزگار در دربار دهلی از مهاجران با ذوق ایرانی استقبال شایسته‌تری صورت می‌گرفت و رونق و رواج شعر و ادب فارسی در آن دیار بیش از سایر نقاط بود، در آسیای صغیر نیز ایرانیان ادیب و فاضل و شاعر مورد توجه خاص بودند، زیرا این سنت از زمان پادشاهان سلاجقه همچنان برقرار مانده بود، حتی بعضی از پادشاهان عثمانی خود به فارسی شعر گفتند و در تشویق شاعران فارسی زبان بی‌نهایت کوشیدند و صلوات فراوان دادند، چنانکه مذکور خواهد افتاد برای شاعران و بزرگان و عارفان ایرانی که در ایران اقامت داشتند با تعظیم و بزرگداشت نامه‌ها نوشتند و آنان را به دربار خویش خواندند و برای بعضی از آنان مستمری تعیین کردند، بدین ترتیب بود که در آن گوشه دور افتاده از مهد زبان فارسی مشعل فروزان شعر و ادب فارسی روشنی بخش گشت و فصلی تازه بر تاریخ درخشان ادب ایران بیفزود.

این کتاب شامل دو بخش است :

دربخش نخست که مشتمل بر هفت فصل است از کیفیت روی کار آمدن سلاجقه و وضع دربار سلجوقیان آسیای صغیر و آشنایی پادشاهان آن سلسله به آداب و رسوم دربار ایرانی و احوال اجتماعی این دربارها، و اوضاع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم دربار عثمانی و چگونگی شعر و ادب فارسی در ایران در قرن نهم هجری و علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر از شاعران و نویسندگان پارسی زبان و همچنین کیفیت رقابت میان زبان فارسی و زبان ترکی با اشاره به مکاتبات و اشعار تاریخی بحث خواهد

شده. بخش دوم که دارای چهار فصل است شامل کلیاتی در باب شعر و شاعری در قرن نهای
نهم و دهم هجری در آسیای صغیر و سلاطینی که از آل عثمان شاعران و نویسندگان
را تشویق کرده و خود به فارسی شعر گفته‌اند و همچنین شرح حال شاعران درجه دوم
که به صورت لاحق‌های مندرج است خواهد بود. در صورت امکان در این باب
از خداوند توانا مسألت دارم که توفیق ادامه تحقیق در این باب را بر بنده
عنایت فرماید تا این کاری که به منظور تحقیق و روشن کردن شعر و ادب فارسی در
ممالک همسایه و در ایران شناسی آغاز کرده‌ام به پایان برسانم و حق ادب فارسی را
اداء نمایم. دکتر سید رضا خیر و شاهی. تبریز، تیر ماه ۱۳۵۰

بخش نخست

فصل اول

کیفیت روی کار آمدن سلاجقه

مؤسس سلسله سلجوقیان، سلجوق پسر دقاق از ترکان غز بود که به اجازه غزنویان در نواحی بخارا مسکن گزیدند، پدر سلجوق دقاق از جمله امرای پیغو بود و پیغو حکومت اترک را داشت و دقاق را از غایت شجاعتی که از خود نشان میداد، مردم آن دیار «تالیغ» یعنی «سخت کمان» لقب داده بودند. بعد از فوت او پسرش سلجوق مقدم الحیش و مقرب دربار سلطان شد، چنانکه روزی به حرم سلطان آمد، و بر خوانین و اولاد شاه مقدم نشست، و این گستاخی در نظر یکی از عورات پیغوناپسند آمد، و به تأدیب او اقدام کرد، سلجوق چون حال بدین گونه دید، با عده‌ای سوار به سمرقند فرار کرد، و در چند مسلمان شد، و قوآن خواندن پیاموختد و از آنجا به جنگ کفار رفت، و بر آنان استیلا یافت، و شهرت پیدا کرد. سلجوق چهار پسر داشت، که به میکایل و اسرائیل و موسی و پیغو که اسلانه لقب داشت موسوم بودند، میکایل در جوانی به زخم تیری در گذشت، و دو پسر از خود به یادگار گذاشت، که نام یکی طغرل بیگ و دیگری چغری بیگ بود، پس از مرگ سلجوق این دو برادر شهرت تمام یافتند، و قدرت فوق العاده پیدا کردند، تا اینکه به خراسان آمدند، و غزنویان را مغلوب کردند، یکی در مرو و دیگری در نیشابور حکومت راندند، و خطبه به نامشان خوانده شد، طغرل در اندک مدتی پیشرفت قابل توجهی نمود، و مقر خود را به ری انتقال داد، و به فتوحات و جهانگیری

پرداخت، و تا بغداد پیش رفت، خلیفه او را به اکرام و اعزاز تمام پذیرفت. و با این کیفیت حکومت سلجوقی بر پایه های محکمی استوار گردید، و روزبه روز بر نفوذ و قدرت و وسعت قلمروشان افزوده گشت.^۱

سلطنت سلاجقه در ایران دو دوره متمایز داشت، یکی دوره اقتدار که عصر سه پادشاه نخستین آنان یعنی طغرل و الب ارسلان و ملکشاه را شامل است و دیگر دوره ضعف و انحطاط که پس از مرگ ملکشاه آغاز میگردد، سلطنت سلاجقه بزرگ که مقرشان خراسان بود، تا سال پانصد و پنجاه و دو برقرار بود، و بعدها در نتیجه بروز اختلافات بر سر جانشینی میان شاهزادگان اقتدار مرکزی از میان میرود، و در نتیجه سلطنت آنان به چند قسمت تجزیه و تقسیم میگردد: بدین ترتیب سلاجقه سوریه تا اوایل قرن ششم و سلاجقه عراق و کرمان و کردستان تا اواخر قرن ششم و سلاجقه آسیای صغیر تا اواخر قرن هفتم در قلمرو خود حکمرانی داشتند.^۲

سلاجقه چون به آداب و رسوم دربار ایرانی آشنائی داشتند علیهذا نسبت به رواج زبان و ادب فارسی خدمات شایسته ای کردند، و شاعران مشهور و فضیلائی نامی در دوران سلطنت آنان ظهور کردند، و آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشتند، وجود وزیران لایق و دانش پرورانان در ترویج زبان و ادب فارسی بی اثر نبود، چنانکه نظام الملك خود از فضیلائی نامی بود، و از فضل و ادب بهره کافی داشت، و علنأً را به اکرام و اعزاز به حضور می پذیرفت، و عمید الملك کندی گویندگان فارسی را تشویق میکرد، مدرسه نظامیه بغداد که به دستور و همت نظام الملك بنا شده بود، مجمع مدرسین و محصلین آن عصر بود، مراکز حکومتیهای مختلف سلاجقه بعد از تجزیه و ضعف حکومت مرکزی نیز محل اجتماع شعرا و فضلا و نویسندگان بوده است.^۳

۱- تاریخ حبیب السیر جلد دوم صفحه ۱۷۴ و تاریخ ادبیات دکتر شفق صفحه ۱۰۵

۲- تاریخ حبیب السیر جلد دوم صفحه ۱۷۵ و تاریخ ادبیات دکتر شفق صفحه ۱۰۵

۳- تاریخ ادبیات دکتر شفق صفحه ۱۰۶.

فصل دوم

وضع دربار سلجوقیان آسیای صغیر

۱- وضع سیاسی

سلاجقه آسیای صغیر از اعقاب ابو الفوارس قتلش بن اسر ائیل بن سلجوق بوده‌اند، که در سالهای اول فتوحات سلاجقه به قسمت‌های موصل و دیار بکر و شام مأموریت یافت، و آن نواحی را مستخلص گردانید، و در مقابل به حکومت مازندران منصوب شد، پس از وفات طغرل بیگ در سال (۴۵۵) هجری و آغاز سلطنت النب ارسلان، قتلش نامبرده در فوق بر الب ارسلان خروج کرد، و در اسغراین میان ایشان جنگی سخت در گرفت. قتلش در این جنگ مقتول شد الب ارسلان خانواده او را به سوی شام روانه کرد. فرزند قتلش سلیمان در اسرع اوقات بر اثر فتوحاتی که در بعضی از قلاع آسیای صغیر و شام به دست آورد، معروفیت و شهرت یافت. و در سال (۴۷۰) هجری از طرف ملک‌شاه به حکومت بلاد و ممالک مفتوحه انتخاب شد، سلیمان بر اثر اختلافی که میان او و تتش بن ارسلان به وقوع پیوست کشته شد. (۴۷۹) پس از چندی ملک‌شاه فرزند او قلیج ارسلان را به جانشینی پدر تعیین کرد، و حکومت آسیای صغیر را بدو واگذار کرد. قلیج ارسلان کم‌کم بر دامنه متصرفات خویش در آسیای صغیر بیفزود. به نحوی که متصرفات امرای دانشمندیه را نیز در قیصریه و سیواس به تصرف خود درآورد. بدین ترتیب قلیج ارسلان و اعقابش مستقل شدند، اگر چه بر اثر اختلاف سلاطین و شاهزادگان سلجوقی آسیای صغیر در حکومت آنان به زودی آوارضعف پیدا شد، لیکن حکومت در این خاندان از دیگر خاندانهای سلجوقی دیرتر پایید چنانکه تا سال (۷۰۰) هجری که عهد سلطنت سلطان علاءالدین کیقباد ثانی و چهار سال بعد از آن که دوره

تجدید حکومت غیاث‌الدین مسعود ثانی بود، این سلسله بر قسمتی از بلاد آسیای صغیر سلطنت و حکومت داشتند.^۱

یکی از علل عمده بقای حکومت درخاندان سلاجقه آسیای صغیر آن بود که جز در حملات بایجو، در غالب مواقع دیگر از سرداران و ایلخانان مغول اطاعت میکردند، و هنگامیکه هلاکو خان در ایران بنیاد حکومت ایلخانی را بنا نهاد، سلاجقه روم در سال (۶۷۵) به خدمت رفتند، و قبول ایللی کردند، و مأموران آنان را در کشور خویش پذیرفتند. و در اواخر عهد سلاجقه روم، و خلافت مغولان در امور داخلی آنان به جایی رسیده بود، که سلاطین روم را چون حکام و امرای عزل و نصب میکنند، چنانکه در روزگاری که رکن‌الدین و عزالدین مشتی کلاً سلطنت میراننده، در سال (۶۵۷) سلطان عزالدین به جانب عراق رفت و به هلاکو رسید، و از سوی دیگر نیز سلطان رکن‌الدین با معیت معین‌الدین پروانه بد آن دیار عزیمت نمود، و به دربار خیان مغول راه یافتند، سلطان مغول هر دو شاه را اکرام و اغزاز نمود. سپس معین‌الدین پروانه پس از تمهید مقدمه راجع به سلطنت و مقتضای شریعت اسلامی در این باب فصلی مشیح ایراد کرد، و گفت: مطابق قانون شریعت اسلامی باید ماترک پدر بالمناصفه بین فرزندان قسمت شود، و سلطنت روم که از سلطان غیاث‌الدین بازمانده نباید از آن یک پسر باشد، باید پسر دیگر نیز ارث ببرد، و سهم خود را دریافت. سپس معین‌الدین پروانه هلاکو را مخاطب قرار داد و چنین گفت: «اگر پادشاه عدل را کار بندد و ملک روم را بوی هر دو برادر، بالمناصفه مقور دارد حکمی باشد بر وفق شریعت مسلمانی متضمن مصالح بسیار، بسبب آنکه چون ملک در تصرف یک سلطان باشد بی شریک و همارض در رفهیم خدمات و ترتیب مال اعمال نماید، اما چون هر دو متضکی امور مملکت باشند، و در وقوع اعلای مملکت و ترفیع منزلت و تقرب نمودن به حضرت پادشاه علی‌رغم هم دیگر به خیمت پشندیده قیام نمایند.»^۲

۱- تاریخ حبیب‌السیر جلد دوم (صفحه ۱۹۴) و تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد دوم (صفحه ۲۱) و سبک‌شناسی بهار جلد دوم (صفحه ۴۰۴)
۲- مسامرة الاخبار تألیف کریم‌آفرایی (صفحه ۶۱-۶۰) و احسن التواریخ صفحه ۱۰
۳- به نقل از مسامرة الاخبار مؤسسه الاخیار کریم‌آفرایی (صفحه ۶۰-۶۱).

هلاکود را این تقریرات معین الدین پسند افتاد و دستور داده فرمانهای قبلی را باطل کردند، و احکام سلطنت را به نام هر دو بر آذربه عتاضه صادر نمودند. و محدود مختصرات هر یک را در فرمانها نام بردند. بنا بقول صاحب کتاب «بلدان الخلاقه الشرقيه» کفو و آسیای صغیر میان نصاری و مملکانان همواره مورد نزاع و کشمکش بود. تا اینکه باقیام اترک سلاجقه آسیای صغیر تغییرات کلی در تمام امور آنجا حاصل گردید، و قونیه و قیصریه و سیواس و ملطیه و بون و سوا و امثال اینها در آن روزگار حائز اهمیت بوده و بازرگانی مهم به شمار میرفتند. بعد از مرگ سلطان اول پسر قتلش دوره فترت شروع میشود، تا اینکه دو مصر قلج ارسلان ارمنیانوس پادشاه روم با یکصد و بیست هزار مرد با وسایل و عدت تمام به بلاد اسلام حمله میکنند و با ملک دانشمند از شاهان ممالک همسایه جنگ مینمایند و او از قلج ارسلان استمهاده می طلبد و بدین وسیله ارمنیانوس مغلوب و منهزم میگردد، بعدها در اثر بروز اختلافاتی میان قلج ارسلان و ملک دانشمند نزاع در میگیرد و قلج ارسلان از جنگ منصرف شده برمیگردد، در این اثنا برای مرتبه دوم ارمنیانوس هجوم می آورد و کنکری و انگوریه را میگیرد. سلاطین اطراف باز به قلج ارسلان ملتجی میشوند، و قلج ارسلان در این جنگ فاتح میگردد و با قونیه پیش می رود، و بر تخت سلطنت می نشیند. در این موقع سلاجقه عراق روبرو ضعف نهاده بودند میان برادران اختلاف ظاهر شده بود، خلیفه بغداد از این فرصت استفاده کرده پیش قلج ارسلان کس فرستاد و او را به بغداد طلبید، قلج ارسلان پسرش مسعود را به جانشینی خود انتخاب کرد و به سمت ولیعهدی در قونیه مستقر ساخت. آنگاه سوی بغداد رهسپار شد اما در راه او را بایکی از دشمنانش جنگ اتفاق افتاد و در رودخانه مخا بود شرفش گردید، و در میافارقین مدفونش ساختند، سپس به محض استماع خبر مرگ پدر مسعود بر تخت سلطنت تکیه زد، و از دار الخلافه برای او تشریف و لوا فرستادند، مسعود پادشاهی عاقل بود و بر خلاف پدرش با پسر ملک دانشمند آشتی کرد. بغداد مسعود

۱ - بلدان الخلاقه الشرقيه (صفحه ۱۶۰)

۲ - مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار (صفحه ۲۹) و تاریخ ابن بی بی مفصل (صفحه ۱۳).

عزالدین قلیج ارسلان ثانی مدت چهل سال سلطنت کرد، قلیج ارسلان بن مسعود یازده پسر داشت که هر یک به نوبه خود لیاقت پادشاهی داشتند و قلیج ارسلان بعد از اینکه قلمرو دانشمندیه و سایر ممالک را جزو متصرفات خود کرد، بر دامنه پادشاهی افزوده شد و کشورش بسطت و توسعه کلی یافت، در این موقع هر یک از فرزندانش را به حکومت یکی از این شهرهای متصرفی فرستاد و پسر کوچکترش غیاث الدین کیخسرو را که بسیار دوست میداشت به ولیعهدی خویش برگزید، و غیاث الدین کیخسرو در دارالخلک قونیه بر تخت نشست در این حال پسر بزرگتر رکن الدین مخالفت آغاز نهاد و از برادران عده ای با او موافقت کردند و به دورش جمع گشته وعده ای نیز در نتیجه عدم همکاری کشته شدند، آنگاه بالشکر بسیار به قونیه حمله آورد و شهر را محاصره کرد.

اهل قونیه چون سلطان غیاث الدین کیخسرو را دوست میداشتند مدت یکماه تمام مقاومت کردند و در حفاظت شهر فداکاری نمودند تا اینکه میان دو برابر صلح افتاد و شرط کردند که غیاث الدین کیخسرو و پادشاه فرزندش عزالدین کیخسرو و علاء الدین کیقباد به آبلستان اقامت کنند و رکن الدین به سلطنت نشست، اما غیاث الدین از رکن الدین دل مشغول بود تا اینکه به شام رفت و از آنجا به آمد، آمد و بعد به جانب رفت و از آنجا به سوی استانبول عازم گشت، از استانبول به سوی مغرب رفت دوباره به استانبول برگشت و نزد ملک فرنگ رفت تا به روم باز آید آنجا در جزیره ای به سر میبرد، در این ایام سلطان طغرل سوم در عراق کشته شد و خوارزمشاهیان عراق و خراسان را تصرف کردند.^۱ سلطان رکن الدین را سه مرتبه از دار الخلافه بغداد پوچتر و لوا دادند و کارش رونق تمام گرفت و در جنگ با گرجیان در اثر بی احتیاطی شکست خورد و به رحمت حق پیوست.^۲ بعد از رکن الدین عزالدین قلیج ارسلان ثالث را بر تخت نشاندند، ولی در خفیه عده ای نیز به سراغ غیاث الدین کیخسرو رفتند و او را

۱ - تاریخ ابن بی بی عکسی (صفحه ۳۲) و مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار (صفحه ۳۰-۳۲)

۲ - مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار (صفحه ۳۱) و تاریخ ابن بی بی عکسی (صفحه ۱۲۱)

آورده به تخت سلطنت جای دادند، غیاث‌الدین فتوحات بسیار کرد و آخر الامر به دست کفار کشته شد. تا اینکه نوبت سلطنت به عزالدین کیکاووس رسید او را نیز با برادرش علاءالدین کیقباد اول اختلاف افتاد، و منجر به صلح گردید ولی علاءالدین را هفت سال در قلعه منشار مجبوس گردانید تا عاقبت عزالدین وفات یافت و او خلاص گردید.^۱

سلطان علاءالدین کیقباد مدت هفده سال در آسیای صغیر پادشاهی کرد و صاحب رأی و تدبیر و حسن سیرت بود، در عصر او مملکت امن و آرام بود و عدالت در سراسر کشور حکمفرما شد، پادشاهان شام و دیار بکر همه مطیع او شدند و سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه را نیز در «یاسی چمن» از زنجان شکست داد و مملکت خود را توسعه قابل ملاحظه‌ای بخشید.^۲ سلطان علاءالدین کیقباد یکی از بزرگترین سلاطین سلجوقی آسیای صغیر به شمار می‌رود و در شهامت و اقدام بر جهانگیری و حسن تدبیر و همت بلند سرآمد اقران روزگار خود بود، او ممالک روم را از تجاوز و تاخت و تاز دشمنان و بیگانگان و متعدیان محفوظ نگاهداشت و قلمرو سلطنتش روز به روز وسیعتر میشد، علاءالدین از شاهان به سلطان محمود غزنوی و قابوس بن وشمگیر، علاقه‌مند بود، از اخلاق و صفات آنان تبعیت میکرد، کتاب کیمیای سعادت غزالی و سیرالملوک خواهی نظام‌الملک را بیشتر مطالعه میکرد، در تمام صناعات متداول آن روز مانند معماری و نجاری و سراجی مهارت و اطلاعاتی داشت، علاءالدین کیقباد به پاکدامنی و دیانت مشهور شده بود و به طبقه صوفیه نیز دل بستگی داشت. گویند موقعیکه شیخ شهاب‌الدین سهروردی از طرف خلیفه‌التناصر لدین‌الله منشور سلطنت برای او آورد سلطان او را پیشوا زرت و به احترام تمام به دارالملک قوییه بیاورد و پیوسته به زیارت و دست‌بوسی او میرفت و از نصایح و مواعظ حکیمانه او استفاده میکرد، جلال‌الدین قراطی که از عرفای آن عصر به شمار میرفت روایت میکند که مدت هیجده سال در سفر و حضر ملازم و همسفر سلطان بودم و بر من معلوم

۱ - تاریخ ابن بی‌بی عکسی (صفحه ۳۶) و مسامرة الاخبار (صفحه ۳۲)

۲ - تاریخ ابن بی‌بی عکسی (صفحه ۱۳۳) و مسامرة الاخبار (صفحه ۳۳)

نشده که در حالت صعوبت یا سکر بیش از یک پاس خوانیده باشد. علاءالدین در آخر کار به امر پسرش کیخسرو و عسکرموم گردید. بعد از آن غیاث‌الدین کیخسرو و ثانی بر سرین سلطنت نمیکند و در این موقع او از لشکر امرای مغول شکست خورد و در گذشت، و چون رکن‌الدین سلیمان بن کیخسرو به پادشاهی رسید برادرش علاءالدین کیقباد را به خدمت قآن فرستاد و اطاعت و انقیاد را گردن نهاد، و او این مأموریت را به نحو احسن انجام داد. ولی رکن‌الدین از او بی‌مناک شد و او را به وسیله زهر از بین برد. کیخسرو بن سلیمان در سن طفولیت به جای پدر نشست و به موجب حکم آبا قان خان معین‌الدین پروانه رهق و فتق امور مملکت را به عهده داشت. بعد از مرگ او غیاث‌الدین مسعود بن کیخسرو به سلطنت رسید و موقعی بود که هر ج و مریخ و اختلال در کشور راه یافته بود. بعد از غیاث‌الدین مسعود کیقباد بن فرامرز برادرزاده‌اش به حکم غازان خان به حکومت منصوب شد. بعد از اینکه مدتی سلطنت نمود غرور و نفوت بند و هستولی شده نسبت به غازان خان سرکشی و طغیان نمود. تا اینکه غازان خان به روم لشکر کشید و آن سلسله را به کلی منقرض کرد. بطولگی چهارده نفر از سلاجقه آسیای صغیر به سلطنت نشستند و مدت دو بیست و بیست سال حکومت کردند. بعد از انقراض سلاجوقیان آسیای صغیر حمالک آنان به ده ناحیه تقسیم گردید که هر ناحیه به دست امیر یا خانی اداره میشد. این نواحی حکومت‌های شش ماهی‌های رؤسا و امرای سابق خود را محفوظ داشته بودند. ناحیه آخر که اوطغرل نام داشت به رئیس فکی از قبایل اغوز که در قرن هفتم هجری از خراسان آمده به خدمت سلاجقه آسیای صغیر راه یافته بودند و گذار شده اوطغرل در نتیجه این از شجاعت و دل‌آوریها مغرب دربار علاءالدین اول بوده است و در ائز فتوحات قلمرو خود را وسعت داده است. پس از وفات اوطغرل پسرش عثمان جانشین پدر شده سلطنت عثمانیان را تأسیس کرده است. مرگ علاءالدین آخرین پادشاه سلاجوقی و هجریه شاهنشاهی سلاجوقیان آسیای

۲ - زندگانی جلال‌الدین محمد تألیف استاد فروزانفر (صفحه ۲۴) و ابن بی‌بی عکسی

(صفحه ۲۱۰) و احسن التواریخ صفحه ۱۳ (۷۷۰) و تاریخ سلجوقیان و سلاجوقیان

۲ - تاریخ حبیب‌السیب جلد دوم (صفحه ۱۹۴) و تاریخ سلجوقیان

صغیر سبب شد که عثمان مؤسس دولت عثمانی در سلطنت و حکومت صاحب اختیارات گردید. تالیسکه دستور داد تلمش و ایدر خطبه‌ها بخوانند و ظاهر آن اختیارات سکه‌زدن نیز در عصر سلطنت اورخان چاتوشین عثمان به وقوع پیوسته است. ^۱ در این دوره وضع حکومت آسیای صغیر در دربار عثمانیان یک حکومت استبدادی بود و چون ملت مسلمان و دارای مذهب سنت و جماعت بودند، قرآن قانون عالی شمرده شده در پیش آنان بسیار محترم بود. وضع صاحب منصبان از وزیر اعظم به بعد خالی از خطر نبود زیرا اغلب اتفاق می‌افتاد که مورد خشم سلطان واقع میشدند و به قیمت جان‌شان تمام میکشتند. چه اگر وزیر یا صاحب منصبی حسن تدبیر و لیاقت نشان میداد مورد رشک سلطان قرار میگرفت و هر گاه احتمال و سستی در کارها می‌وزنید بر غضب سلطان می‌افزود، حکام و عمال نیز با وزیر دستان خویش این معامله را می‌کردند. ترکان عثمانی بعد از اسم شاه لفظ خان را می‌آوردند. مانند سلطان سلیمان خان، در اسناد رسمی مانند مقدمه عهدنامه‌ها و کاپیتولاسیون‌ها پادشاهان عثمانی خود را یا عناوین فوق العاده مجلل و غرور آمیز نام می‌بردند. ^۲ سلاطین به قدرت در ملأ عام ظاهر میشدند که آنهم توأم با تشریفات مخصوص بود و بعضی اوقات با تهنیت لباس و حالت ناشنسی پایتخت را با زرسی می‌کردند و چند صاحب منصب همراهشان بود در صورت مشاهده خلاف و نافرمانی از کسی هماندم دستور تنبیه صادر میشدند. ^۳ بعد از سلطنت پیر افشار محمود دوم و سلیمان قانونی که اوج قدرت دولت عثمانی را تشکیل میدهد سلاطین اغلب مطیع و تحت تأثیر ملدران و ندیمه‌ها و خواجه سرایان خویش بوده‌اند، و انتصاب اشخاص به مقامات عالی بسته به میل و اراده آنان بوده است، با وجود قدرت فوق العاده سلاطین قدرت و نفوذ واقعی اغلب در حیطه اختیار وزیر اعظم بود که مهر دولت نیز در اختیارش قرار گرفته بود. ^۴ از نظر تشکیلات

۱ - تاریخ ترکیه سرهنک لاموش ترجمه استاد سعید نفیسی (صفحه ۱۸ - ۱۷)

۲ - برای کسب اطلاع از این عناوین غرور آمیز به (صفحه ۱۸۰) تاریخ ترکیه

مراجعه کنید. (صفحه ۲۰۲ - ۲۰۳)

۳ - تاریخ ترکیه ترجمه استاد سعید نفیسی (صفحه ۱۸۹ - ۱۸۰)

۴ - ترجمه تاریخ ترکیه (صفحه ۱۸۵)

نظامی دولت عثمانی در آن روزگار بر ممالک اروپا برتری داشت و اولین پیاده نظام را سلطان اورخان تشکیل داد که تا قرن دوازدهم هجری باقی بود، در میان سپاهیان نیز مقام اول متعلق به یکی چریک بود و فرمانده کل قوای یکی چریک که موسوم به آقا بود یکی از برجسته ترین و توانا ترین رجال مملکت عثمانی به شمار میرفت.^۱

معمورترین مدارس در زمان این دولت در شهرهای استانبول و ادرنه و بروسه دایر شده بود و محصلین این مدارس بعد از فراغ از تحصیل شغل روحانیت یا مقام قضاوت را اشغال می کردند، در هر ولایتی در رأس روحانیان آن ولایت یک نفر به نام مفتی قرار داشت که امر فتوی به عهده او بود، و از زمان سلطان محمد دوم مفتی پایتخت به لقب شیخ الاسلامی نایل شد و بر مفتیان سایر ولایات سمت برتری و ریاست پیدا کرد و در واقع بعد از وزیر اعظم مفتی، شخص دوم مملکت محسوب میشد.^۲

بعد از مرگ سلیمان قانونی (۹۷۴هـ) تاجلوس سلیم سوم (۲۱۰هـ) هفده نفر به پادشاهی رسیدند که تنها سه نفر از آنان یعنی محمد سوم و مراد چهارم و مصطفی سوم اندک مایه ای از صفت واقعی و استعداد حکمرانی داشتند و آنهم همراه با نقاط ضعف بسیار بود، در این عصر یعنی پس از سلطنت افتخار آمیز سلیمان قانونی و سایر ضعف و انحطاط از هر حیث برای دولت عثمانی فراهم میشد، بعضی از پادشاهان کودک و بعضی ناقص العقل بودند، در نتیجه، به حکمرانی زنان و نافرمانی سپاهیان منجر میشد، چنانکه بعد از تشکیل دولت عثمانی برای اولین بار عثمان دوم را سپاهیان مخلوع و دستگیر کردند، و بعد از اندک زمانی مقتولش ساختند، بدین ترتیب یک انجام گسیختگی و هرج و مرج در دولت عثمانی شروع شد، تا اینکه به تدریج تجزیه آن دولت را تسریع نمود و او را از جمیع متصرفاتی که در شمال شبه جزیره بالکان به دست آورده بود برای همیشه محروم ساخت.^۳

۱ - ترجمه تاریخ ترکیه (صفحه ۲۰۵ - ۲۰۴)

۲ - ترجمه تاریخ ترکیه (صفحه ۱۹۷)

۳ - طبقات سلاطین اسلام صفحه (۱۷۵ - ۱۷۴) تاریخ ترکیه (صفحه ۱۲۵ - ۱۲۴)

فصل سوم

وضع اجتماعی و آداب و رسوم این دربارها

از آنجایی که سلجوقیان آسیای صغیر به آداب و رسوم ایرانی و وضع اجتماعی دربار غزنوی آشنایی داشتند باروی کار آمدن آنان تمدن و آداب و رسوم ایرانی که در آسیای صغیر ریشه دوامده بود چندان تغییری نیافت. و زبان و ادب فارسی مقام و منزلت سابق خود را حفظ کرد، و در حقیقت سلاحه آسیای صغیر که از اعقاب ابوالفوارس قتلش بن اسرائیل بن سلجوق بوده اند و از سال ۴۷۰ هجری یعنی عهد سلیمان اول تا زمان علاءالدین کیقباد ثانی سال ۷۰۰ هجری پادشاهی کرده اند وسیله رواج زبان و ادب فارسی در قونیه و سایر بلاد آسیای صغیر بوده اند.^۱

دربار فخرالدین بهرامشاه و پسرش علاءالدین داودشاه که در ارزنجان ولارنده سلطنت میگردند، ملاذ و ملجاء فضلا و شعرا بود، زیرا بهرامشاه پادشاهی کریم و دانش پرور بود، و نظامی گنجوی کتاب مخزن الاسرار را به نام او کرد، و به خدمتش فرستاد، و او در مقابل پنج هزار دینار و پنج رأس استر جایزه داد، و حکیم نظامی گنجوی در مدحش اشعاری گفته که در تاریخ ابن بی بی مسطور است.^۲

علاءالدین داودشاه پسر او نیز پادشاهی کریم النفس و فاضل و عالم بود، و از نجوم و حکمت بهره ای داشت، و ریاضی خوب میدانست، و خود شعر نیکو میگفت، و در هنگامیکه علاءالدین کیقباد ملک ارزنجان از کارداران او گرفت و در عرض آغوش

۱ - سبک شناسی مرحوم بهار جلد دوم و طبقات السلاطین اسلام جلد اول صفحه ۱۳۷

۲ - مختصر تاریخ ابن بی بی صفحه (۲۲ - ۲۱)

قونیه را با آب گرم به حکم اقطاع بدوسپرد، يك دوییتی ساخته به خدمت سلطان فرستاد.^۱

موفق الدین عبداللطیف بغدادی که از حکما و اطباء بزرگ قرن هفتم هجری به شمار میرفت، به ارزنجان مسافرت کرد و از صلوات و انعامات او برخوردار شد و چند کتاب به نام وی تألیف نمود، هم چنین سلطان العلماء بهاء ولد پدر مولوی نیز پس از انجام مراسم حج به ارزنجان رفت و چهار سال در آنجا اقامت گزید.^۲

علاء الدین گنجه‌ای که از کاتبان و کاتبان این در زمان بود در دوران سلطنت خود که هفده سال طول کشید، همواره اوقات خود را به فتح قلاع و دفاع از متجاوزان و ایجاد امن و آرامش میگذرانید، او به حسن تدبیر و فضایل اخلاقی آراسته بود، و به عدالت و دینداری و پاکدامنی معروف و مشهور شده بود، در زمان او ممالک پهنای آسیای صغیر به منتهی درجه ترقی رسید، گاهی رباعی‌های ظریف از طبع لطیف او تراوش میکرد، از آن جمله این رباعی است:

تبا هشیارم بر خردم تاوان است چون مست شدم عقل زمین پنهان است
می خورم که میان مستی و هشپاری وقتی است که اصل زندگانی آن است^۳

او بهاء الدین ولد را از لایحه به قونیه آورد و بر احترام و توقیرش بیفزود و دست ارادت بدو داد و تحت تأثیر مواعظ او قرار گرفت و در خود حالی احساس کرد.^۴

بهاء الدین ولد پدر مولانا (از ولدنامه)

چون بهاء الدین ولد پدر مولانا در روزگار سلطان محمد خوارزمشاه از قوم بلخ و سلطان برنجید، از جانب خداوند خطاب آمد که از ولایت بلخ بیرون رو که من آنان را هلاک خواهم کرد، بهاء الدین به قصد سفر حجاز از بلخ بیرون رفت و پس از

۱ - مختصر ابن بی بی صفحه ۱۵۰، دوییتی من بود فوق این است :
شاه دل دشمنان تو با درد است رخساره، دشمن از تهیبت زرد است
انصاف که با وجود جن فیه مرا در ملک تو آب اگر مغانی بود است

۲ - زندگانی جلال الدین محمد تألیف استاد فروزانفر صفحه ۲۰

۳ - تاریخ مختصر ابن بی بی صفحه (۹۳ - ۹۴)

۴ - زندگانی جلال الدین از فروزانفر (صفحه ۲۹)

گزاردن میناسک خج وزیرارت خطه خدا به کشور دوم رفت و در شهر قونیه اقامت گزید، مردم قونیه از زن و مرد و پیر و جوان به او ادرات ورزیدند و از جان و دل به او اعتقاد و ایمان پیدا کردند.

چونکه از یغمان بهاء ولدیه کشت دل خسته آن شه سرمد ناگهش از خدا رسید خطاب شد که کسای یگانه شه نشه. اقطاب چون ترا این گروه آزدند دل پاک ترا ز جا بردند بدرآ از میان این اعدا کشتی تلفرستیمشان عذاب و ایلا چون که از حق چنین خطاب شنید در راه رسته خشم را دراز تنید کرد از بلخ عزم سوی حجاز نمود ز آنکه شد کارگردان آن دراز نبود در رفتن و رسید خیرین که از آن راز شد پدید اثر کرد تا نار قصد آن اقوام بود منہزم گشت لشکر اسلام یلسخ را بستند و به زاری فرار نمودند از آن قوم بیحد و بسیار شهرهای بزرگ کرد خراب شد و هشتت بحق و اهراذ گوته عذاب قهرهای خدا ندارد حدیث دوزخی را بلا بود سرمد هر نبی را همین خطاب آمد در سوالش فرحق بجواب آمد که جدا شو از این گروه جسود که ز جهل اند خوار و کور و کبود تا کنم من هلاک ایشان را کشم از یاد و خاک ایشان را یا کنم غرق جمله را در آب یا نهمشان در آتش پرتاب نتوان گفت در ره آن سلطان که چها داده با کهان و مهان چه کراماتها که در هر شهر می نمود آن عزیز و زبده دهر گرشوم من به شرح آن مشغول فوت گردد از آن سخن مأمول سالها آن تمام خود نشود همه عمرم در آن حدیث رود لازم آمد از آن گذر کردن و ز مهمات خود خیر کردن الی آخر..

۱ - به نقل از کتاب «اخیار سلاجقه روم» تألیف استاد محترم آقای دکتر محمد جواد

مشکوٰۃ (من ۵۱۵ - ۵۱۶)

این مرتبه به حکم عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهر ۶۷۶ به
 انقراض انجامید در قلم آمد.
 پرسیدم از زمانه که این سروران روم
 گوئی کجا شدند و چه دیدند از جهان
 من پادشان به غایت شهرت گذاشتم
 و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان
 پیروانه معظم گویجی کجا شده است
 کو آنهمه بزرگی و آن حشمت و توان
 سوار گشتن و آن اسب ناختن
 و آن سروران به طوع پس و پیش او روان
 کو آنهمه عمارت و آن حکم و آن وقار
 کو آنهمه خزائن و آن گنج بی کران
 کو هبتش که روم چنان گشته بود از او
 کز گوشت میش گرگ فرو بسته بداهان
 کو آن سپه کھیدن و آیین برگ و ساز
 کو آنهمه فصاحت و آن لفظ و آن زبان
 میران که صفا زدندی بر درگش پگاه
 یک کس پدید نیست از ایشان در این زمان
 هر جا که مفسدی و حرامی و دزد بود
 از بیم تیغ او همه بودند ناتوان
 روحی که پر خوارج و آشوب و فتنه بود
 گشت از نهب تیغش چون روضه جنان
 و امروز باز بین چو وجودش پدید نیست
 چون دوزخی است پر شده از مار و کژدمان

و آن نایب یگانه که میر فرزند بود
 کوئی چگونگی گشته است از دیده‌ها نهان
 کو آنهمه وزارت و آن حکم و آن ثبات
 کو آنهمه بزرگی و آن جمله خان و مان
 و آن مالها که جمع همی کرد سالها
 و آن حلقه غلامان و آیین و خاندان
 بیچاره خواجه یونس گویی کجا شده است
 آن سرور یگانه و آن میر نوجوان
 کو آنهمه تکبر و شاهی و عز و ناز
 و آن حکم در سواحل همچون قضاوان
 مسکین بهاء دین که جوانی گزیده بود
 چون از میان کار برون رفت ناگهان
 کو آنهمه فصاحت و آن خط و آن سخن
 کو آنهمه کتابت و آن جاه و آن مکان
 آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند
 و آن ازدها نگاشته بر روی پریشان
 دو پور صاحب از چه سبب روکشیده‌اند
 کز هر دو نام نیست در این دهر جانستان
 آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه
 آن جامه‌های فاخر و آن گنج شایگان
 و آن تاج کیونیز که چون شیر شرزه بود
 آواز او بریده شد از جمع دوستان
 کو آن سپه کشیدن و آن سبک و پروت
 آن یوزو بازو طنطنه و آن گرز و آن سنان

ابن الخطیر کو شرف الدین کہہ دہشت...
 بجگہ شتہ بود و پر شدہ تا فرق فرقدان
 جایی رسیدہ بود کہ از از غایت اعلو...
 پسنداشتہ زیر رقت او رفت آسمان
 بگلربک زمانہ و صاحبقران روم
 میران بہ پیش حضرت او همچو کودکان
 و آنکہ برادرش کہ ضیا دین بدش لقب
 آن شیر با شہامت و آن میر کردان
 گفتی کہ جمہ مست شراب اجل شدند
 وز مجلس حیات برفتند بر کران
 یکچندشان مراد جهان در کنار بود
 و آخر بہ زور رخت بیستند از میان
 چونین نہادہ اند اساس جہانیان
 در دہر هیچکس نتوان یافت جاودان
 بودند پیش از ایشان میران کامکار
 شاہان با تکبر با لشکری گران
 روزی زمین گرفتہ و فرمانروا شدہ
 بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان
 لیکن چو شست مرگ بر ایشان گشادہ شد
 جملہ نگون شدند از آن تخت خسران
 با قیر مرگ ، هیچ سپر دستگیر نیست
 با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زمان

۱ - «روضۃ الکتاب»

دہ نقل از کتاب اخبار سلاجقہ روم تألیف استاد محترم آقائی دکتر محمد جواد

مشکور (صفحہ ۵۱۹ - ۵۲۰)

« اسناد و نامه‌های تاریخی »

نقل دو نامه از کتاب اخبار سلاجقه روم

تألیف استاد دانشمند آقای دکتر محمد جواد مشکور

من معین الدین پروانه الی حضرت الشریفه

باری عزشانه اعتضاد دین و دولت و عماد ملک و ملت را بیمن اکهرانی و سلطنت و کمال مآلی و مقدرت و اعمال عدل و مرحمت خداوند معظم صاحب اعظم صاحب السیف و القلم حاکم المشرق و المغرب ملک الحجاز و الطراز زبدة الخلیایق حاکم الثقلین شهریار الخاقین شرف الملوک و السلاطین بر مجدد ایام و ترادف اعوام مؤید و مؤکد دارد و لباس فرمانروائی و دوستکامیشن مجدد و اساس قهرمانی و جهانپائی الی یوم التناد مؤکد و مشید بعد از عرض بندگی و خدمت به اخلاص که از تضمین عبودیت و محض اختصاص انبعاث یافته است به محل آنهار رسانیده میناید که مثال همان یون بل فرمان مطاع که غیرت کلام و حد حکم لقمانی هر قوم گشته و بدهد یوتی الحکمة من یشاء از حکم قوت به مظهر فعل رسیده مشخون به انواع مکارم و بنده نواری و آراسته به اصناف لطایف چاکر نوازی و معطر به فوایح نصایح که از نسیم روایح و اریقاج و افواج نامتناهی به مشام دل و جان رسیده به قدم اعظام و اجلال و امثال تلقی و استقبال واجب افتاد و ندای آن الفی الی کتاب کریم ظاهر شد شکر لطفی که ارادت رضوی و مسلمی مشکوره و افعال حمیده و فضیله ناصحه و مجلس سامی بر آرد صدر کبیر عالم عاقل با رع افضل متقی مالک ناسک زاهد غایت شمس الدین ضیاء الاسلام عماد الدوله سید الخلیج و الحرمین ذخیر الملوک و السلاطین فی المناقب ادام الله سموه بر قلم غیب نکلا معظم صاحب اعظم اعلی الله شانہ گذشته بود و میلان ضمیر اثر فر که به تفریر فضایل مناقب گرایش فرموده

به امعان و به تحقیق آنچه تمام تر اصغاء افتاد سمع و بصر را مطالعه و تلاوت این خط... پذیرفت. اگر چه از غایت وقار و درایت فرهنگ ذات عزیز مجلس ساهی شرف الدین دام سموه است بر مهر و محبت اتحاد و دادش بر خاطر مقرر و مصور بود اما در اینوقف که حلیه حال و فعالش به طراز توفیق زیارت کعبه معظم و اقامت بر موافقت میمون و مناسک مقدوم و مشاهده مبارک و شرف تشریف محاورت و مکالمت صدر معظم صاحب اعظم معلم و مزین شد از رتبت و درجت شریفش حکایت بلغت من العلیاء کل مکان مصدق و مصحح آمد.

هر که چون مهتاب يك شب بر درت بیدار ماند

همچو صبح از آفتابش تاج بر سر یافتند

داد از عرسمه با صرّه جهان و عرصه عالم را بدیدار جهان آرای و نفخه صیت گیتی نمای خدیو معظم صاحب اعظم روشن و گلشن داراد و اقسام دشمن گذاری و چاکر- نوازش را موقر داراد. توقع به کرم امین و فیض لطف قدیم و وثوق تمام دارد گنه همواره بنده را به سعادت ابدی و دولت سرمدی که به حقیقت امتثال او امر و نواهی آن حضرت است محسود کافه کرام فرمایند تا در تقدیم آن کمر مطاوعت بر میان جان بسته آید. اولیاء دولت منصور و اعدا و بدخواهان مقهور بمحمد و آله.

من انشاء صاحب دیوان علاء الحق والدین الی پروانه

حضرت اسلام پناه مخدوم اعظم صاحب و دستور عالم ملاذ اهل ایمان با دو دولت و سعادت ازلی و ابدی هم سو گند و هم دعای دولت را که پیوسته زبان بد آن رطب اینت ورد و حرز شب و روز ساخته است و عبودیت اخلاص را شعار و دنار روزگار خویش گردانیده و چون بغدست قلم و خامه سرشکی بیش نیست از تک و پوی او در تقریر احوال فیاز چه خیزد صفا و نور روحانی باید تا بادل بر آ میزد و از جان در آویزد و از این سبب است که در ارسال بندگی ها تقصیری می رود و از او در حمایت کفایت که تکلیف مطالعه آن لازم باشد گستاخی نمی نماید اما چون از آن نیز چاره نیست که بهر وقت تجدید دعا می کند بوقت توجه موصل معتمد عثمان این بندگی را اصدار گردانید و تا امروز که هفتم ماه ذی القعدة است مدت پنج ماه بلکه زیادت بیش از

این تصدیق شرط نیست و از روی آنکه حرمان از امثله همایون حاصل است همینگوئیم:
مدتی شد که زلفندار ندارم خبری، هزار سال در دولتی که دین ما بدان باشد و دنیا
تبع بماناد والسلام ۱.

قصیده صاحب شمس الدین که در زندان انشاء کرده است
چون مهر ز يك نیمه خرچنگ گذر کرد
جرمش سوی بهرامش به تریع نظر کرد
تا زوبنه نور بر شیر فرستاد
و آنکه سوی کیوان ز در کینه سفر کرد
بهرام گرفتار گره گشت بکرده
وین واقعه را ماه بر افلاک سمر کرد
برجیس به تندی نظر افکند به ناهید
بر آتش سوزنده چون تیر گذر کرد
ز آن خیره نظر از سر افلاک برون شد
ز آن تیره سفر در سرم ادبار اثر کرد
در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون
سیاره از این گونه توانند خطر کرد
لیکن جو قضا آمد بر گشت سعادت
آن را نتوان دفع به شمشیر و سپر کرد
هر تیر که از قبضه تقدیر برون شد
کی شاید از آن تیر به تدبیر جذر کرد
انصاف فلک بین که در این مدت نزدیک
چه شور بر انگیخت ز پیداد چه شر کرد
اسباب مرا داد بتاراج و دلم را
سد رمق از قوت حواله به جگر کرد

بنگشاد به صنعت زرد و چشمم رنگ یا قوت
 لیا و مشهور زان که در این نخته رخسار مرا کوفه زد کرد
 در پای من از حاصل که کرد دو خلخال
 هان ای دل سرگشته چه نالی نوزگردون
 تا چند زنی طعنه این شمس و قمر کرد
 این غفلت تو بود بدینسا فراوان
 هر که شد به اثر کرد چه بگذشت گنه در تو اثر کرد
 گردون چه کند کیست ستاره چه بود مهر
 فرحان خدا بود حواله به قدر کرد
 چون چرخ ز آسیب بلاخرج دگر کرد
 عتابر جگر اهل هنر کرد!

اشعاری که سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان در حین جلوس به تخت
 سلطنت سروده و شیخ مجدالدین اسحاق را از شام به دربار قونیه دعوت کرده است .

صحت ذات طاهر سموی	تاج اصحاب مجلس اخوی
عز اقربان یگانه آفاق	صدر اسلام مجد دین اسحاق
آن عزیز و رفیق و شایسته	و آن چو جان فرشته پابسته
بلاد ننا روز حشر پاینده	حرمت ور تبتش فزاینده
دست آفت زعرض اومصروف	چشم فتنه ز ذات اومکفوف
ای ولی سیرت ای نبی سنت	گر بگویم که اندرین مدت
چه کشیدم ز جور چرخ حرون	مده بر نونك كلك گرد خون
دیدم آن مجمع صدور گرام	که زمانه چگونه کرد حرام
پادشاهی ز ما به ظلم ببرد	بیکی تند بی حفاظ سپرد

۱ - به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف آقای دکتر محمد جواد مشکور
 (صفحه ۲۶۶ - ۲۶۷)

من چو جم دل به غصه آکنده
گیاه در شام و گاه در ارمن
گاه همچون نهنک در دریا
گه سنبول جای و گه نشکر
مدتی کار من ز دهر دورنگ
رزنها دیده حربها کرده
گاه گاهم غذا ندامت و غم
دوستانم چو باز بر کنده
باز چون لطف حق جمال نمود
خوابهای صواب می دیدم
عزم کردم بجانب الامان
خبر مرگ خصم و فقرت ملک
نامهای اکابر اطراف
گفت ما جمله داعیان توئیم
هر دم هاتف از ره الهام
باز گشتم به ساحل دریا
قصه کوتاه بحر بیریدم
آدم سوی برغلو به مراد
مفسدی چند عزم کین کرده
چون خدا بود یار و حافظ و پشت
عاقبت بخت ما مظفر شد
مملکت رام ما و رام شماست
نیک خواهان ز فضل داور ما

شده اندر جهان پراکنده
گاه اطلال جای و گاه دمن
گاه همچون پلنگ بر صحرا
گاه مغرب مقام و گاه برین
تیغ و پشت سمند و حرب فرنگ
طعنها داده ضربها خورده
از پی دوستان طبعه دهم
همچو من در جهان پراکنده
گردش چرخ غم و فاقه نمود
اثر آن به خواب می دیدم
کاندر آمد مبشری به امان
گفت هین شادشو به رؤیت ملک
تا پیام خلاصه اشراف
مهد یا هین که ساعیان توئیم
گفت عجل و حرك الاقدام
وانگهی چه مخوف بحر و شنا
تو میناش آنچه منش دیدم
ملکی یافتم چو نرد زیاد
اسب ظلم و جفا به زین کرده
خرد گشتند گاه زخم درشت
مملکت سیر به سس میس شد
در جهان نام ما و کام شماست
مجمع دوستان ما بر ما

هین که وقت است جای اینجا جوی

گر سرت در گلست اینجا شوی^۱

سلطان ولد نیز به این موضوع اشاره کرده در ولدنامه چنین میگوید:

آمد از کعبه در ولایت روم	تا شوند اهل روم از او مرحوم
از همه ملک روم قویه را	برگزید و مقیم شد آنجا
بشنیدند جمله مردم شهر	که رسید از سفر یگانه دهر
همچو گوهر عزیز و نایاب است	آفتاب از عطاش پر تاب است
نیستش در همه علوم نظیر	هست از سرهای عشق خبیر
رو نهادند سوی او خلقیان	از زن و مرد و طفل و پیر و جوان
آشکارا کرامتش دیدند	زوجه اسرارها که بشنیدند
همه بردند از او ولایتها	همه کردند زو هدایتها
چند روزی بر این نسق چو گذشت	که همه، مرد و زن مریدش گشت
بعد از این هم علاء دین سلطان	ز اعتقاد تمام با میران
آمدند و زیارتش کردند	فند پند و را ز جان خوردند
گشت سلطان علاء دین چون دید	روی او را به عشق، صدق و مرید
چونکه و عطش شنیدش دحیران	کرد او را مقام در دل و جان
دید بسیار از او کرامتها	یافت در خویش از او علامتها
که نبد قطره ایش اول از آن	روی کرد و بگفت با میران
چونکه این مرد راهمی بینم	میشود بیش صدقم و دینم
دل همی لرزدم ز هیبت او	می هر اسم نگاه رؤیت او
همه عالم ز ترس من لرزان	من از این مرد، چیست یارب آن
هیبتی می زدد از او بر من	که از آن لرزه می فند در تن

۱ - به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور (صفحه

۲۹ - ۳۰ - ۴۱ - ۴۱)

رشد یقینم که او ولی خداست. در جهان نادرست و بی‌همتاست.
 فضلاء و شعرا از هر کجاکه رانده و مانده می‌شدند، به دربار او پناه می‌بردند.
 وصلت‌گرا آنها دریافت می‌داشتند، چنانکه نجم‌الدین دایه در فتنه مغول به دربار
 قویه رفت و با شیخ صدرالدین قونوی ملاقات کرد و به خدمت مولانا جلال‌الدین محمد
 رسید در سال ۶۱۸ هجری^۲ کتاب معروف مرصادالعباد را به نام شهریار دانش پرور
 آسیای صغیر علاءالدین کیقباد تألیف کرد و به گفتن اشعاری نیز مبادرت ورزید.
 خاندان علاءالدین کیقباد هم از ابتدا از سنن اجداد خود تبعیت کرده حتی
 نزد عوام و اهل ظاهر به طرفداری و حمایت فلاسفه متهم شده بودند؛ و شهاب‌الدوله
 قتل‌مش‌بن اسرائیل بن سلجوق جد این دو دمان از فن نجوم و حکمت اطلاع کافی داشت.
 فرزند او نیز به سنت پدر از اهل علم و فلاسفه جانبداری می‌کردند، که یکی
 از علل سستی بنیان و اساس عقاید دینی این دربار همین بود.^۳
 وزیر سلطان رکن‌الدین سلیمان شاه بن قلیچ ارسلان (۵۷۸-۶۰۰) طرفدار
 جدی فلاسفه و حکماء بود، و در بخشش و صلح دست فیاضی داشت، وی وسایل ترفیه
 خاطر حکماء را فراهم می‌ساخت، و بد آنها وصلت‌گرا نهائی می‌بخشید، این طبقه
 از هر جاکه و امانده و آواره میشدند، به دربار او پناه می‌بردند، رکن‌الدین سلیمان شاه
 نیز به فضلاء و شعرا احترام و توقیر می‌کرد، چنانکه امام‌الکلام ظهیرالدین فارابی^۴
 قصیده معروف خود را به مطلع اینکته:
 زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند
 جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند

۱- «نقل از کتاب ولدنامه سلطان ولد به تلخیص (صفحه ۱۹۲)»

۲- سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۲۰)

۳- زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۲۶)

۴- ظهیرالدین طاهر بن محمد فارابی (المتوفی ۵۹۸) از شعرای بزرگ قرن ششم
 است که در قصیده سبکی خاص داشته و قزل‌هایش دلپذیر است، او علاوه بر شاعری از حکمت
 و ریاضی نیز اطلاع داشت، در محله سرخاب تبریز که بمقبره القمرا معروف است مدفون
 میباشد، مجمع‌النصحاء (صفحه ۳۳۰)

به خدمتش ارسال کرد، او در عوض با اهداء و ارسال جوایز بی شمار وی را از
 حيث دنیا مستغنی و بی نیاز ساخت، و سلطان غالب عزالدین کیکاوس (۶۰۷-۶۱۷)
 نیز سلطان به خدمت او و در صلوات و جوایز گوی سبقت را از همگان برده
 بود، چنانکه دختر حسام الدین سالار قصیده‌ای در هفتاد و دو بیت از موصل به خدمتش
 فرستاد، او در عوض هر بیتی صد دینار و رشخ در حق او انعام کرد، و برای دختر
 حسام الدین فرستاد.^۱ و صدر نظام الدین احمد از زنجانی را به قصیده‌ای که گفته بود
 به مدارج عالی ترقی داد، و به عارضی ممالک روم منصوب گردانید، و بنا به قول صاحب
 تذکره مجمع الفصحاء عزالدین کیکاوس، طبع شعر نیز داشت، و این دو بیت را از او
 ضبط کرده است، که در حال مرگ به اولاد و اخوانش بر خوانده است.

ما جهان را گذاشتیم و شدیم رنج بردل گذاشتیم و شدیم
 بعد از این نوبت شماست که ما نوبت خویش داشتیم و شدیم^۲
 امیران و وزیران این دربار نیز در اکثر علوم و فنون بهر مای داشتند، و ادیبان
 و شاعران را احترامی قائل میشدند، از جمله آنان کمال الدین کامیار است، که از
 امیران علاء الدین کیقباد و بزرگان روزگار بود، اینزد تعالی او را از نعمت عاقبت
 بر خوردار ساخته به انواع علوم و فنون آراسته بود، این مرد در فقه از شاگردان
 نظام الدین حنفیری بود و در حکمت از محضر حکیم معروف شیخ شهاب الدین

۱- قصیده دختر حسام الدین ترکیب بندی است، مشتمل بر نه بند و هر بنده دارای
 هشت بیت است و اینک یک بند آن نقل میشود:

تا طره آن طره طرار بر آمد	بس آه کزین سینه غمخوار بر آمد
در عشق هر آنکس که بدین گوی فروشد	جانش به غم و حسرت و تیمار بر آمد
خوبان جهان را همه بازار شکستند	آن روز که او مست به بازار بر آمد
شمشاد خجل شد چون زستان زمانه	آن قامت چون سرو سمن وار بر آمد
شد عارض زیبایش گل باغ لطافت	گان طومون نورسته و گلزار بر آمد
ای چرخ مکن قصه به خویله و بخت خلق	ذیرا که به یک غمزه او کار بر آمد
ای ملام کلون دهمه حسین کو پیشه	چون کو کینه شاه جهاندار بر آمد

شاهی به لطافت چو دم عیسی جهان بخش
 چشیدم دوم شاه جوان بخت جهان بخش

۲- تاریخ مفصل ابن بی بی صفحه ۱۲۶ و مجمع الفصحاء جلد اول صفحه ۳۹.

سهروردی تلخنگزده بود، همچنین به فصاحت و بلاغت مشهور و به حسن خط و ربط معرفت داشت.^۱ و صاحب شمس الدین اصفهانی که از علم و فضیلت بهره کفایت داشت و به زیور طبع شعر آراسته بود، در دربار عزالدین کیمکوس قرب و منزلتی یافت.^۲ در قرن پنجم و ششم اهل علم و پادشاهان وقت به یکدیگر متعصب مذهبی می‌ورزیدند، و نزاعهای مذهبی و کشمکشهای دینی میان مذاهب مختلف اهل علم بهیچ وجه کم می‌بود، تحصیلات در مدارس منحصر به آموختن فقه و اصول و علم کلام و تفسیر و ادبیات عرب بود، چنانکه نفوذ علوم دینی در غالب اشعار و نوشته‌های آن عصر نمایان است. بعضی اوقات تحصیل فلسفه را نیز از طرف فقها تحریم می‌کردند. چنانکه عین‌القضاة همدانی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی (مقتولین ۵۲۵ - ۵۸۷) قربانی آزادی فکر و عقیده شدند، و چون سلاطین سلجوقی در آسیای صغیر روی سیاست مذهبی حکومت می‌کردند، و وزراء و امرای آنان نیز در مذهب سنت و جماعت متعصب بودند، و نسبت به پیروان دیگر بد رفتاری و خشونت روا می‌داشتند، ناخدا می‌کردند که فرقی مختلف اهل علم سنی و شیعه و اسماعیلیه و غیره باینکدیگر به نزاع و کشمکش برخاستند، هر دسته برای خود مدرسه جداگانه تأسیس کردند. از طرف دیگر چون این سلاطین پیرو مذهب امام ابوحنیفه بودند، میان اهل سنت و جماعت نیز اختلافاتی پیدا شد، و این اختلافات مذهبی و تعصبات خشک علاقه به ملیت را تضعیف کرده نفوذ زبان عربی را در فارسی به فرونی می‌برد.^۳

ولی با وجود این اختلافات مذهبی و فکری تبدیل مناصب و صدارت سلاجقه آسیای صغیر وسیله بزرگی برای نشر زبان و ادب فارسی در متصرفات خود گردیدند، و از این باب در تاریخ ایران شأن و مقلمی بزرگ دارند، چه در این عصر و اعصار بعد از سلاجقه در قونیه و سایر بلاد آسیای صغیر شعر و ادب فارسی نضج تمام گرفت، حتی بعضی از سلاطین سلجوقی و آل عثمان علاوه بر استقبال از شعر و دانشمندان

۱ - تاریخ مفصل ابن بی بی، صفحه (۴۷۸).

۲ - تاریخ مفصل ابن بی بی، صفحه (۵۴۵).

۳ - زندگانی جلال‌الدین محمد از فرودانفر (صفحه ۱۹).

خود نیز به پارسی شعر گفتند، و کتابهای نفسی در ادبیات به رشته تألیف کشیدند، شمس الدین تبریزی و مولانا جلال‌الدین محمد و سلطان ولد و فخر الدین عراقی نیز که سر مستی‌یاد، حقیقت بودند، در این دربارها راه یافتند، و شور و انقلابی برپا کردند، که سلاطین و امرای وقت را مجذوب و مفتون خویش ساختند. **محمد بلخی مولانا جلال‌الدین**

مولانا جلال‌الدین محمد با چند نفر از سلاطین سلجوقی آسیای صغیر معاصر بود، پادشاهان سلجوقی نیز که از روزگاری پیشین برای علما و دانشمندان و مشایخ دین و پیران طریقت دست ارادت داده بودند، نظر به سوابق و عظمت مقام پدرش سلطان العلماء (بهاء‌ولد) احترام و توقیر مولانا را از وظایف خود میدانستند، مخصوصاً پس از حمله مغول توجه به دیانت و آداب و رسوم مذهبی و احترام مشایخ دین را از جمله فرایض می‌شمردند. سلطان عز‌الدین کیکاوس (۶۳۳ - ۶۵۵) و رکن‌الدین قلج‌ارسلان (۶۵۵ - ۶۴۴) اغلب به خدمت مولانا جلال‌الدین محمد میر رسیدند، و در مجالس سماع او حضور می‌یافتند.^۲ از وزرای این دربار نیز معین‌الدوله پروانه و شمس‌الدین اصفهانی و غیر هم مرید مولانا بودند، و به زیارتش می‌شتافتند.

معین‌الدین پروانه در روزگار وزارتش برای مشایخ خانقاهها می‌ساخت، و مدارس تأسیس میکرد، چنانکه جهت شیخ فخر‌الدین عراقی که از عرفا و شعرای آن عصر بوده به دربار سلاجقه آسیای صغیر رفته بود در توقات خانقاهی بنا کرد، و او را به شیخی آنجا منصوب گردانید.

شیخ فخر‌الدین عراقی در آسیای صغیر از محضر درس شیخ‌الدین صدر‌الدین قونوی استفاده کرده در حین استماع درس فضول صدر‌الدین کتاب لمعات را نوشته است، و شیخ صدر‌الدین آن را دیده و مورد پسندش واقع شده است. معین‌الدین خود از مریدان و معتقدین خاص عراقی نبود، و هر روز به حضورش تشریف حاصل

۱ - مسامرة الاخيار و مسایرة الاخيار آفسترای (صفحه ۲۰۹) - رسالة استاد

فروزانفر (صفحه ۱۲۳)

۲ - زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۳۵)

می‌کرد. و در روزی در هنگام شرفیابی مبلغی زر همراه آورده به شیخ تقدیم کرد، ولی او نپذیرفت، و سلاطین وقت در آسیای صغیر هر روز بر موجب و حقوق خانقاه او می‌افزودند. ^۱ بنا بر قول صاحب ولد نامه سلاطین سلجوقی روم عموماً بانه مولانا جلال‌الدین بلخی بیش از همه ارادت داشتند، و بخصوص سلطان عزالدین کینکوس (۶۴۳-۶۵۵) و رکن‌الدین قلیچ ارسلان (۶۵۵-۶۶۴) به محضر او رسیده در مجالس جماع او حاضر می‌شده‌اند، امیران و وزیران آن عصر که از تصوف و عرفان بهره‌مند بودند، به مشایخ ارادت می‌ورزیدند، و در نخستین فرصت به خدمت مولانا مشرف می‌شدند، و بدین وسیله پادشاهان را نیز به شوق و ذوق می‌آوردند.

معین‌الدین در ایام حکومت و وزارتش ممالک روم را تحت انضباط و نظم در آورد، و برای مشایخ صوفیه خانقاهایی ساخت، و مدرسه‌ها تأسیس کرد، و بیشتر به مدرسه مولانا می‌آمد، و از محضر او استفاده می‌کرد، و بدین جهت است، که قسمتی از کتاب فیه مافیة مولانا که تلخیص از مجالس اوست، خطاب به معین‌الدین پروانه است.

وی علاوه بر درک محضر مولانا و جوهی نیز به خدمتش می‌فرستاد، و سماعهای گران میداد، ^۲ و مولانا در آن مجالس حضور می‌یافت، و اهل قونیه نیز در نتیجه ارادت پروانه به پیشگاه آن بزرگوار از او استفاده می‌بردند، و در قضایای بزرگ و مهم بدو متوسل می‌شدند، تا دستخطی به معین‌الدین پروانه می‌فرستاد، و درخواست عفو و اغماض می‌نمود، چنانکه در شهر قونیه واقعه‌ای بس وحشتناک واقع شد، همه اهل قونیه پیش مولانا آمدند، و شفاعت خواستند، و او نامه‌ای به معین‌الدین پروانه در استغفار و پایمردی نوشت، و معین‌الدین نسبت به مردم شهر توجه و عنایت خاص نمود، و در استخلاص آنان کوشید.

۱ - نفحات الانس من حضرات القدس مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی تهران

صفحه ۱۳۳۶ (۶۰۲)

۲ - در مناقب العارفین آمده. دشمنی مولانا را دعوت کرد، و سروران شریعت و طریقت حضور داشتند، بعد از قراغ از سماع سفره انداختند، و به دستور پروانه در کاسه زین کبسه پر زردیز برنج نهان کردند، و آن کاسه را پیش مولانا نهادند، و پروانه دم یادم مولانا را به تناول طعام تشویق می‌کرد، مولانا با لگی زد و گفته که طعام مکروه نهاده در پیش مردان ←

مولوی در تمام علوم و فنون آقی زمان امتیاد بود، دیداری جذاب و بیامی گیرا داشت چنانکه علما و عظمای او را در کیرائی به مجالس و عظ پیغمبر تشبیه کرده اند پس از فوت پدید نمردند او را به جانشینی برگزیده شد و در آن مجلس خلق جمع آمدند پسر و جوان همه بگریه درو به فرزندش که توئی در جمال مانندش بنده از این دست ما و دامن تو همه بنهاده ایم سوی تو رو

آوردن از مصلحت دور است، والله الحمد که ما را از این کاسه ها و کیسه ها فراغت کلی بخشیده اند، سماع برخاست و این غزل را فرمود:

به خود میل ندارم نه به چرب و نه به شیرین
 نه بد آن کیسه پر زر نه بدان کاسه زریں
 بکشی اهل زمین را به فلک بانگ زند مه
 که زهی جود و سماحت عجبا قدرت و تمکین
 چو خیال تو بتابد چو من چنانچه بر من
 بگذر یا عسو اصبع ز حسد زهره و پروین
 هله المنه الله که بدین ملک رسیدم
 همه حق بود که میگفت مرا عشق تو پیشین
 چو مرا بر سر پا دید به سر کرد اشارت
 که رسید آنچه تو خواهی هله ایمن شو و بنشین
 همه خاق از سرمستی ز طرب سجده کنانش
 بره و گرگه بهم خوش نه حسد در دل و نی کین
 نشانند ز مستی ده از ده خالصه
 نشانند که میردیم عجب با گل رنگین
 قدح اندر کف و خیره چکنم من عجب این راه
 بخورم یا که بیشم تو بگو ای شه شیرین
 تو بخور چه بود بخشش هله که دور تو آمد
 هله خوردم ، هله خردم ، چو منم پیش تو تعیین

تو خور این باده عرش که اگر یک قفح از وی
 بیهی بر کف مرده بدهد پاسخ تلقین

۱- نقل از کتاب زندگانی جلال الدین محمد از استاد فروزانفر صفحه ۱۳۹
 ۲- دیوان کبیر شمس تبریزی، صفحه ۸۴۶، غزل ۱۹۸۳

شاه مازین سپس تو خواهی بود از تو خواهیم جمله طایفه و سود

ملاقات مولوی با شمس

گویند شمس تبریزی در بدایت حال مرید شیخ ابوبکر سنه بلاف تبریزی بود تا در آخر حال به درجه کمال رسید و پیوسته نمود سیاه به تن می کرد و در کاروانش راها مسکن می گزید ، تا اینکه روز شنبه ۲۶ جمادی الاخر ۶۴۲ در خان شکر ریزان منزل کرد و مولوی در آن وقت تدریس می کرد و به خواندن دیوان مثنوی مشغول بود و شمس او را از تدریس منع می کرد و مولوی عاقبت ناچار به ترک آن شد . بعد از آن مولوی تحت ارشاد شمس قرار گرفت و به او عشق ورزید و او را به منزل خود برد و چند سالی در مصاحبت او گذرانید ، مریدان مولوی انتقاد می کردند که چرا مسحور و مجنوب مردی گمنام گشته است و به شمس الدین ناسزا می گفتند تا اینکه شمس از قونیه به دمشق رفت مولانا طاعت هجران او را نیاورد و نسبت به مریدانش بی اعتنا شد تا اینکه پشیمان شدند و عذر خواستند؛ مولانا سلطان ولد را به دمشق فرستاد تا شمس را به قونیه بیاورد و شمس الدین دعوت او را پذیرفت و به قونیه آمد و عاشق و معشوق بهم رسیدند.

مریدان در حضور شمس استغفار کردند و تحفه ها نثار نمودند اما بار دوم باز مریدان از سر پیمان گذشتند و شمس را بیازردند و شمس بار دیگر از قونیه بدر رفت و ناپدید شد و هر چه گشتند از او خبری ندانستند و اثری نیافتند، در پایان کار او داستانها و قصه ها پرداخته اند که نمی توانیم آنها را معتبر بشماریم ولی به عقیده محققان متفق القول عاقبت کار او معلوم نشده و خود سلطان ولد نیز بد آن اشاره کرده است:

«نی به کس بوریس از او نه اثر»

بنابه روایت جامی در کتاب نقحات الانس شبی توطئه قتل شمس را ترتیب داده بودند و او بی پروا بیرون رفت و یکی از آنان زخمی بر پیکر شمس زد و شمس نمره ای بزد که از هیبت وصول آن نمره همه از هوش برفتند و مولانا بیرون رفت و جز چند قطره خون در تن شمس اثری مشاهده نکرد و از وفات شمس تبریزی اطلاع صحیحی در دست نیست.

س. عارفی به جز از دیدۀ عارف نشناخت

شمس تبریز کیندی فهم که مولانا کیست!

همچنین حسام‌الدین چلبی مولانا را بر آن داشت، که کتاب مثنوی معنوی را به نظم آورد، و آثار نفیسی در ادبیات فارسی از خود به یادگار گذارد.^۱

اهل قونیه عموماً در هنگام فوت در تشییع جنازه مولانا حاضر یافتند و به حرمت تمام در دفن و کفن آن عارف عالیقدر همت گماشتند، و قاضی سراج الدین در مقابل تربیت مولانا اشعاری خواند، و علم‌الدین قیصر که از بزرگان قونیه به‌شمار می‌رفت، به کمک معین‌الدین پروانه آرامگاهی جهت مولانا بنا کرد، و چندین مثنوی خوان وقاری قرآن بر سر قبرش گماشت، که از جمله آنان شمس‌الدین احمد افلاکی مؤلف مناقب العارفین میباشد.^۲ و شمس‌الدین محمد اصفهانی چنانکه گذشت، علاوه بر اینکه حامی شعرا و فضلا بود، خود نیز از اکابر کتاب و شعرای دولت سلجوقی آسیای صغیر به‌شمار می‌رود، و اشعاری از او باقی مانده است، وی در فن انشاء مراسلات دیوانی سرآمد اقران بود، و دو نامه از وی در تاریخ ابن بی‌بی مندرج است. شمس‌الدین در روزگار سلطنت علاء‌الدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو و عزالدین کیکاووس مناصب مهمی را از قبیل طغرا و نیابت وزارت و حتی وزارت عهده دار بود، و با حسن تدبیر و کفایتی که داشت با امراء مغول روابط حسنه برقرار می‌کرد. او بعد از معزولی از کار وزارت در حدود سال (۶۳۷) در زندان مقتول گردید، و مطلع یکی از قصاید فارسی او به قرار ذیل است:

کشید رایت دولت بدین دیار انگور فکند سایه همت‌های وارانگور^۳

بهاء‌الدین احمد بن محمود طوسی که در ترکناز مغول به آسیای صغیر مهاجرت کرده به دربار علاء‌الدین کیقباد راه یافت، از آن سلطان شاعر پرور و ادیب دوست

۱- مقدمه ولدنامه به قلم استاد جلال‌های

۲- زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۳۵)

۳- زندگانی جلال‌الدین محمد از فروزانفر (صفحات ۱۱۵-۱۱۴)

۴- تاریخ ابن بی‌بی چاپ عکسی صفحه (۲۹۷-۲۰۲)

حزمت و عزتی به سزا دید چنانکه همواره اوقات خود را به مدح علاءالدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو و عزالدین گیکاوس می‌گذرانید ، او تاریخ سلاجقه و کلیله و دمنه را نظم کرد ، و در وفات مولانا جلال‌الدین محمد نیز مرثیه گفته است ، قانعی در این دربار به پادشاه منظومات و آثاری که از خود به یادگار گذاشت ، به لقب ملک الشعرائی مفتخر گشت .

تاریخ ابن بی بی :
 کتاب تاریخ ابن بی بی که عنوان آن «الاورامر العالییه فی امور العالییه» می باشد در سال ۶۸۰ هجری پایان یافته و حوادث میان سالهای (۵۸۸-۶۷۹) هجری را شامل است و یکی از کتابهای پز ارزش و پراهمیت است که در احوال سلاجقه روم نوشته شده است .

نویسنده کتاب ملقب به امیر ناصر الدین افتخار فرمان نویسی و مهر داری سلطنتی دربار سلجوقیان را داشته است .

پدر او مجدالدین محمد ترجمان زمانی منشی دربار سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه بوده و از سادات کوه سرخ و معتمدین گرگان شمرده می شد ، بعد به وسیله پدر زنت کمال‌الدین کامیار در دربار سلاجقه روم تقرب یافت و چون از طرف پادشاهان وقت به سمت سفارت‌های سیاسی در بغداد و شام و غیره منصوب شد لذا به لقب ترجمان مفتخر گردید ، وی در سال ۶۷۰ هجری جهان را بدرود گفت ، ولیکن پدر زنت کمال‌الدین کامیار که از امیران آن دولت بود در عصر سلطان علاءالدین کیقباد

۱- زندگی جلال‌الدین محمد : از استاد فروزانفر صفحه ۱۲۶ و ترکیات مجموعه سی استانبول اونیورسیتیه سی صفحه ۱۱۲ و در صفحه ۱۱۲ همان مجموعه این اشارت‌ها را از او نقل شده :

همانا چهل سال باشد تمام	که مداح سلجوقیانم مدام
به من زنده شد نام شاهان داد	جهاندار کیخسرو و کیقباد
بود سی مجلد سخن بیشتر	که آنرا بشاید نوشتن به زر
که مانند ز گفتار من یار کار	بود قرب آن بیت سیمند هزار

۲- کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه ۱۸ .

(۶۳۴ - ۶۱۷) مورد توجه و عنایت قرار گرفت و در نتیجه حسن کفایت و کاردانی وی پادشاهان سلجوقی آسیای صغیر به بعضی فتوحات توفیق یافتند، وی در آغاز سلطنت غیاث الدین کیخسرو (۶۴۴-۶۳۴) در حدود سال ۶۳۴ به قتل رسید.

ابن بی بی در کتاب خویش او را چنین توصیف می کند: «...»

«امیر کمال الدین کامیار را که از اعیان دهر و از اکابر سروران عصر بود نیز در تعالی بدو بسطی در چشم و علم ارزانی داشته بود، کمان صدمنی و گرز تهنمتنی او را کسی تا گوش و بر دوش نتوانست می کشیدن: بر دقائق علوم و حقایق موجودات به طریق علمی اهل حکمت یونان احاطت کلی و جزوی حاصل داشت، و در تحصیل اجزاء حکمیات فلافه از مستفیدان شهاب الدین حکیم سهروردی بود، خطی خوب و خلق و خلقی به شکوه و فرهمند، بلاغتی فصیح و عبارتی بلیغ داشت، (عاقبت) او را در حسیض فلسفه کاولو از لواحق حجر و سه فونیه به اوج سعادت شهادت رسانیدند.»^۱

مادر ابن بی بی چنانکه خود مؤلف شرح می دهد زنی ستاره شناس و از خالک نیشابور بود، وی دختر رئیس شافعیان نیشابور کمال الدین سمنانی است، گویند او در علم ستاره شناسی ماهر بود و در زایچه گیری و طالع بینی هم اطلاعاتی داشت بدین سبب به بی بی منجمه موسوم گشت، این زن با شوهرش مجدالدین محمد مذکور ابتدا در دربار جلال الدین خوارزمشاه به سر می برد پس از شکست جلال الدین از لشکر مغول با شوهرش به شهر دمشق گریخت و به دربار ملک اشرف مظفر الدین موسی ایوبی راه پیدا کرد و به خدمت وی کمر بست تا اینکه عاقبت سلطان علاء الدین کیقباد آن را از ملک اشرف خواست و با احترام و توقیر تمام به قونیه فرستاد.

این زن و شوهر در دربار سلو قیان آسیای صغیر با احترام تمام می زیستند و در مواقع ضروری به خصوص جنگها بی بی منجمه با مطالعه در احوال ستارگان و قیام و اتفاقات را پیش بینی می کرد، علاء الدین کیقباد در نجوم به وی معتقد بود و بدو خلعت و نعمت فراوان می بخشید.

بی بی ستاره شناس ریاست دارالانشاء سلطنتی را برای شوهرش طلب کرد و

۱- به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۱۶-۱۹)

سلطان با تقاضای او موافقت نمود از این پس مجدالدین اغلب در حضر و سفر در خدمت سلطان بود و از نواخته‌های شاهانه وی برخوردار می‌شد. کتاب تاریخ ابن بی‌بی که به نام علاءالدین کیقباد تألیف یافته است دارای نثر متکلف و مسجع است و غرض نویسنده از این لفظ آرایانه اظهار فضل و دانش بوده است و پس از یکی از معاصران ابن بی‌بی عظاملك جوینی است که کتاب خود را بدو تقدیم کرده است، و از قرار معلوم ابن بی‌بی تحت تأثیر تاریخ جهانگشای جوینی قرار گرفته است، وی نسبت به خاندان جوینی ارادت خاص داشته و شمس‌الدین محمد صاحب دیوان و برادرش عظاملك جوینی را به نثر و نظم مدح گفته است.

و بعد قصیده معروف امیر حکیم عمادالدین پوسف لرفضلوی را در تعریف و توصیف آن دو برادر در مقدمه کتاب خود بیان کرده است و اینک قسمتی از آن قصیده:

ای همایون پیکری بر روی دریا ساخته

همچو شکل هندسی از طبع دانا ساخته

مثل توهر گزنه پرویز و نه کسری یافته

شبه توهر گزنه شاپور و نه دارا ساخته

خطه بغداد را راهی است از تو با نوا

ای نگارین پرده‌ای بر رود کر خا ساخته

در عراق امروز هر کس می‌کند آهنگ تو

چون که شد زیر افکنت رودی چنان ناساخته

آن یکی صاحب علاء دولت دنیا و دین

کز عطاء اوست کار دین و دنیا ساخته

هر چه اسباب سعادات دو عالم اندروست

هم در ایام شما زین گونه بادا ساخته

بر شما هر دو مبارک باد میمون این بنا

ای سریر قدرتان برتر ز جوزا ساخته

۱- کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۱۸-۱۸)

ابن بی بی از غنای الدین مسعود بن کیکاووس نیز نام می برد و در پایان کتاب خود
 را به مدح و تعریف عظاملك جوینی تمام می کند.^۱
 رکن الدین سلیمان دوم نیز شاعر بود و این دو بیت که به برادرش قطب الدین
 ملکشاه امیر قیصریه نوشته است اثر طبع اوست:

ای قطب فلک و ارز تو سر نکشم تا چون نقطت به دایره در نکشم
 بر کوس کشیده باد کیمنت تنم گر پرچمت از کاسه سر بر نکشم^۲
 شعرهای تاریخ ابن بی بی:

ابن بی بی در تاریخ خود اشعاری آورده که بعضی از آنها اثر طبع خود مؤلف
 میباشد، قصیده زیر از جمله اشعار شیوای این کتاب است که ظهیر الدین فاریابی آن
 را درستایش سلطان رکن الدین سلیمان شاه سروده است:

زلف سر مستش چو در مجلس پریشانی کند
 جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند
 عقلها را از پریشان زیستن نبود گریز
 اندر آن مجلس که زلف او پریشانی کند
 از تکبیر نرگس جادوی خون آشام او
 سوی عاشق يك نظر با صد پشیمانی کند
 عشق عالمگیر او چون عالم دل را گرفت
 کس نداند تا در آن عالم چه ویرانی کند
 گوی دل می افکنم در عرصه میدان عشق
 تا مگر آن گوی را زلف تو چو گانی کند
 چنگ در فترک عدل شامل سلطان زخم
 گر دل سخت تو با من سست پیمانی کند

۱ - اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۲۰ - ۲۱)
 ۲ - مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره پی در پی ۷۵ دوره ۱۷ شماره ۱
 صفحه (۸۳). فروردین ۱۳۵۰ به قلم دکتر محمد امین ریاحی

ظل حق سلطان اعظم شد سلیمان رکن دین
 آنک گردوش خطاب اسکندر ثانی کند
 آنک در ایوان او قیصر به خدمت دم زند
 و آنک بر درگاه او فغفور درباری کند
 خسرو اگر شخص تو بر آسمان سازد مقام
 مشتری، بهرام گردد، زهره کیوانی کند
 تیر عزمت از کمان فتح چون گردد جدا
 موی بر اعضای اعدای تو پیکانی کند
 باش باقی در جهان تا پاس باس و هیبت

دین و دولت را به فر تو نکهبانی کند!

قصیده شیوای دیگر این کتاب قصیده‌ای است به نام انگوریه که جلال‌الدین
 ورکانی در مدح صاحب شمس‌الدین محمد اصفهانی وزیر عزالدین کیکاوس (۶۴۴-
 ۶۴۶هـ) سروده و از آن جمله است:

زهی ز مشرب لطف تو خورده آب انگور
 جناب مهر تو پرورده آفتاب انگور
 جناب کعبه شکوه ترا چو اهل هنر
 ز جور دور فلک ساخته مآب انگور
 به خوشه چینی لطف خوش تو چون زنبور
 شفاء خلق نهان کرده در لعاب انگور
 صدای صیت نویسنده باده اندر سر
 به عزم بزم تو برخاسته ز خواب انگور
 سؤال بی‌مزه غوره ترش رو را
 چه لطف خوب توشیرین دهد جواب انگور

۱- به نقل از کتاب اخبار سلاجقه دوم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۱-۲۲).

به زعم سرکه زاهد که خانقه دار است
 به دوستگمی رویت خورد شراب انگور
 تو آفتاب سپهر وزارتی و ندید
 به جز به سایه تو التجا صواب انگور
 به بندگیت کمر بندد ار تواند دید
 گشوده پیش تقیب درت نقاب انگور
 بسا که هدیه فرستد به رسم خدمت تو
 به آسمان ز دعاهای مستجاب انگور.^۱

این اشعار را جلال‌الدین ورکانی که در شهر آماسیه به شغل قضاوت اشتغال داشت با همراه چند بار انگور از آنجا برای صاحب دیوان فرستاد شمس‌الدین محمد اضغفائی نیز در همان وزن جوابیه‌ای سروده که ایات زیر از آن جمله می‌باشد:

کشید رأیت دولت بدین دیار انگور	فکند سایه همت همای وار انگور
نمود طلعت زیبا چو خوشه پروین	به طالعی که کند زهره اختیار انگور
بدان امید که لطفت فرستدش به رهی	سپید گرد، دو دیده در انتظار انگور
ز رفج راه چو پرسیدمش شکایتها	ز دهر کرد وز تو شکر بی شمار انگور
از آن جهت که چو حلاج رفت بر سردار	سر آمده است در این عهد پایدار انگور
رضیع طبع تو گر نیست جمله تن پستان	چرا شدست چو طفلان شیر خوار انگور
مسیح وار سزدگر زند دم احیا	از آنکه هست به قول تو استوار انگور
میان زهد ورهی صوفیانه گردی بود	به لطف سعی تو بر داشت آن غبار انگور ^۲

شمس‌الدین محمد صاحب دیوان در عصر علاء‌الدین کیقباد و غیاث‌الدین کیخسرو و عزالدین کیکاووس شغلها و مقامهای مهمی از قبیل طغرا و نیابت و وزارت داشت و در پایان کار از وزارت برکنار شد و در سال ۵۴۷ در زندان گشته شد.^۳

۱ - به نقل از اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور صفحه (۲۲-۲۳).

۲-۳-۲ - از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۳).

شاهنامه ابن بی بی :

ابن بی بی طبع شعر نیز داشته و شاهنامه‌ای سروده است که از آن جمله اشعاری در رثای علاءالدین کیقباد می‌باشد بدین قرار :

ز روز وفات الخ کیقباد	نیلارد کس خرمی را به یاد
همه کارها رفت در بدتری	رعیت بر افتاد و هم لشگری
همه خوشدلی رفت سوی عدم	چو از تخت برداشت خسرو قدم
همه رونق ملک بر باد شد	دل دشمنان ز آن قبل شاد شد
کرام طراز و ملوک حجاز	فتادند زین ماتم اندر گداز
بماندست غمناک روح الامین	همی خواند از آسمان بر زمین

و سپس وی آخرین مدحش را در مورد غیاث‌الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان سروده که در آن روزگار وی طفل مکتبی بوده و به آموختن الفبا اشتغال داشته است چنانکه خود گوید :

اگر چه بدادش جهان کردگار	اتابک خرد طالع آموزگار
نخستین که استاد یزدان پرست	حروف تهجی بدادش به دست
زهی تازه نوباه و خسروی	که می‌تابد از وی شکوه گوی
که از دیدن حرفهای هجا	چنان کرده دولت بدوالتجا
که بنمودش از بهر شاهنشهی	زهر حرف صد آیت فرهی
همیشه جهاندار و پیروز باد	همه وقت او جشن نوروز باد

همچنین ابن بی بی در شاهنامه خود اشعاری در مدح خواجه شمس‌الدین محمد جوینی آورده است که قسمتی از ابیات آن در اینجا نقل می‌شود :

سپاه مغل همچو شیر دمان	فتادند در لشکر شامیان
برادر شده با مغول رومیان	برای مصالح بیسته میان
در ایام سلطان دین کیقباد	چنان ایمنی کس نمی‌داد یاد

۱۲ - صفحه (۲۴) اخبار سلاجقه. روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور

که در عهد تو قو و پروانه بود
 تیرا اعظم ایلخان آباقا
 سپهر برین بنده فرمان او
 هر آنکس که بر تاخت روی از درش
 چو تدبیر صاحب به پایان رسید
 نشست از یر تخت سلطان روم
 چو کرد او چنین اهل روم و عرب
 که این ترک ترک ادب کرده را
 چنین گفت دستور کون و مکان
 یکی بحر مواج از دانش است
 دو برهان بر این هست قایم یقین
 نخستین که با ایلخان کینه بست
 دوم آنکه بر تخت سلجوقیان
 سلاطین سلجوق شاهان بدند
 امید است کاین خاندان قدیم
 الغ شمس دین لطف یزدان پاک
 دو چشم جهان بینش پر نور باد
 قانعی طوسی :

کسی را به غم هیچ پروا نبود
 که صد قرن بادش به عالم بقا
 قضا و قدر تحت پیمان او
 چو زلف بتان شد بریده سرش
 ز ناگاه پروانه آمد پدید
 زند بیرو آبی بدو بخت شوم
 نهادند نامش شه بی ادب
 دهد داور عدل یزدان سزا
 الغ شمس دین صاحب کامران
 زرایش زمانه پر از رامش است
 کند بنده معروض رأی متین
 همیشه بر آن کینه در زین نشست
 غلامی رودکی پسندد جهان
 به نیکی جهان را نگهبان بدند
 بود در پناه خدیو کسریم
 کزو مانند جان ستم دردناک
 قصور معالیش معمور باد^۱

ملك الشعراء بهاء الدین احمد بن محمود مشهور به قانعی طوسی از قرن هفتم
 هجری است که در حمله مغول از خراسان گریخته به هندوستان و عدن و مکه و
 مدینه و بغداد سفر کرده و عاقبت به کشور آسیای صغیر افتاده است، وی در قوینه
 جزو مقریین دربار سلطان علاء الدین کیقباد بوده و به لقب ملك الشعرا یی مفتخر
 گردیده است، و پس از فوت علاء الدین در دربار غیاث الدین کیخسرو و عزالدین
 کیلکوس نیز این سمت را داشته است.

۱- به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جوام مشکور ص (۲۴-۲۵)

قانعی قصیده نیکو میگفت و سرگذشت دوران سلاجقه را به بحر متقارب سروده و سلجوقنامه نام نهاده است که گویا درسی مجلد و قریب سیصد هزار بیت بوده است.

علاوه بر این قانعی کلیله و دمنه بهرامشاهی را نیز به نظم کشیده است و همچنین در رثای مولوی صاحب کتاب مثنوی قصیده‌ای سروده است و بعد کاووس پادشاه سلجوقی را در شاهنامه خود مدح گفته و آن را به اندازه یک بار شتر خوانده است و اینک از جمله آن ابیات.

جهاندار کاووس فریاد رس شنیدست رنجی که من برده‌ام همانا بود یک شتر وار بار ز هر کس که اصلش بود ز آب و گل که در نظم آن کرده‌ام درفشان اگر در جهان نیست گفتار من ز تألیف آن روزگاری گذشت به من زنده شد نام شاهان داد کنون از کلیله شوم شادمان و در پایان چنین گوید:	که مدحش مرا کرد مشکین نفس در آن نام شاهان بر آورده‌ام که من نظم کردم به کم روزگار به سلجوقنامه نباشم خجصل نگفتم سخن مثل آن بی نشان بر کس جز این یک مجلد سخن به گرد کلیله که یارست گشت جهاندار کی خسرو کی قباد به اقبال سلطان روشن روان
---	--

زمان و زمین بنده شاه باد بدو باد آبادی بوم و بر قانعی طوسی از مریدان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی بود و چنانکه گذشت در مرگ او مرثیه گفته است:	همیشه به کام نکو خواه باد فزودست حکمت قضا و قدر ^۱
--	---

نظام‌الدین احمد ارزنجانی:

از جمله شاعران معاصر ابن بی بی که در کتاب خود از او یاد کرده است نظام‌الدین احمد ارزنجانی می باشد که از دانشمندان و نویسندگان و شاعران عصر

۱- به نقل از کتاب اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور ص (۲۶)

عزالدین کیتاوس و علاءالدین کیقباد به شمار میرود. وی نیز گویا شاهنامه‌ای داشته و در آن از سبک فردوسی تقلید کرده است، و شاید شاهنامه او همان فتحنامه باشد که در مورد پیروزی علاءالدین کیقباد در جنگ با جلال‌الدین خوارزمشاه گفته است. استاد محترم آقای دکتر مشکور در اخبار سلاحه روم از قول ابن بی‌بی او را چنین توصیف میکنند:

ملك الساده ولي الافضال والسيادة السرحة الطاهرة و زهرة الدوحة الزاهرة
مالك البر البراعة والعبارة نظام الدين احمد امير عارض معروف به پسر محمّد و وزیر
که بعد از سلطان ممالک کلام فردوسی طوسی رفاة الله مرآة الجنان و لقاء مرضی
الفجران تلیق قوافی مثنوی پهلوی را مبدع تر و مفلح تر از او متصدی شده و درج
در دردی [را] ماهر تر از او نظامی اتفاق نیفتاده، رباعی سؤال و جواب لؤلوی
خوشای از نتایج طبع سلیم و قریحه مستقیم او تا بر نقاء لطف طبع و ملائذ ظرف
بدآن اعتقاد از دیاد یابد اثبات افتاد.

محمد بن علی بن سلیمان الراوندی صاحب کتاب راحة الصدور و آية السرور
نیز از علما و فضلا در بار سلاحه بود، و در چندین قسمت از کتاب خود غیاث‌الدین
کیخسرو بن قلیج ارسلان را مدح و ثنا گفته و عدل و داد و فضل و کمال و بند
و بخشش وی را ستوده است، که در مدح و توصیف کیخسرو بن قلیج ارسلان به نظم
کشیده است.

از جمله قصایدی که منصف کتاب راحة الصدور در مدح کیخسرو بن قلیج ارسلان
گفته قصیده‌ای به مطلع ذیل است:

تسا بود دور جهان کیخسرو بنا داد باد

پادشاه انس و جان کیخسرو با داد باد

سرور گیتی غیاث‌الدین و دولت شهریار

ملك گیر و کام ران کیخسرو با داد باد

بلجگیر از دشمنان و تاج بخش دوستان

در جهان تسا جاودان کیخسرو با داد باد

عدل فرما ، داد ده ، کشورگشای ، اقلیم بخش بخشید و در آنجا
 در ممالکهای هفت اقلیم و بر شاهان مصر و سمرقند و خوارزم
 ملك هفت اقلیم بستند تاج و تخت آمد به کف و در آنجا
 تخت اقبالش به روم و خطبه مدحش به چین از آنجا
 هر کجا شاهی است تا فغفور و خاقان شاه چین از آنجا
 تا زمین باشد فلک گردد شب و روز آورد و در آنجا
 باغ عالم را کز انواع ریاحین گلشن است تا در آنجا
 تا طبایع را اثر باشد بود منحوس و سعدی تا در آنجا
 بی غم از اطراف عالم شادمان بر تخت و ملك تا در آنجا
 پادشاه روم و ترك و چین و مصر و شام تا در آنجا
 ملک از دشمن به تیغ استان و آن گاهی به کلك تا در آنجا
 هفت چرخ و کوكبش با گوی خاک و جوهرش تا در آنجا
 آمده بر این و آن کیخسرو با داد باد

خلق را تا جاودان و خویشتن بر تخت ملک
 اعور دجال ظاهر شد در این طوفان غم
 پیشه رزم عدورا روز هیجا شیروار
 شهر یاری کآستانش را بوند از منقبت
 پیش هرشاهی و از هر عهد و قولی تا ابد
 شهر یار و کامران فرمان ده و سلطان نشان
 شد عقیم این آشیان سلطنت بازای خدای
 در هزیمت های دشمن از پس او روز رزم
 با دبستان جهان ز انصاف شه آباد و پس
 ما دحانش را کز اطراف ممالک می و سندی
 وین رهی را کز دوماه راه مداح آمد دست
 هر شکستی کاین ضعیف از جور دونان بر دوید
 جبر آنرا در ضمان کیخسرو با داد باد

مرحبا گو، جای ده، انعام کن بر این ضعیف
 سیم بخش و میزبان کیخسرو با داد باد
 میاوش دنیا بدادی همچین اندر بهشت
 همنشین با حوریان کیخسرو با داد باد

و نیز در قصیده دیگر راوندی بر بذل و بخشش کیخسرو اشاره کرده چنین گوید:
 گز کسی فیض جان همی بخشد
 شاه گیتی ستان همی بخشد
 پادشاه جهان غیاث الدین
 که روان را روان همی بخشد
 تا اینکه گوید:

دست جودش فکر که از سر فضل
 زربه راوندیان همی بخشد... الی آخر

شرف الدین ابوالفضل حبیب بن (حمین) ابن اهِم بن محمد الثقلینی نیز از علمای
 مشهور دربار سلجوقه آسیای صغیر بوده در زمان سلطنت قلیج ارسلان بن مسعود
 (۵۵۸ - ۵۵۹) میزیسته است، این دانشمند تصانیف و تألیفات زیادی از خود به یادگار
 گذاشته است، که از جمله آنها کتاب کامل التعمیر را به درخواست قلیج ارسلان به رشته
 تحریر کشیده است، و کتابهای دیگر نیز مانند: قانون الادب و غیره به فارسی و عربی
 نوشته است، ولی کتابهای فارسی او مخصوصاً کتاب کامل التعمیر از لحاظ سبک نثر نویسی
 و استعمال لغات مصطلح ایران قدیم حائز اهمیت میباشد.

- ۱- برای کسب اطلاع بیشتر از مباح منظوم و منثور مصنف در حق کیخسرو بن نلج ارسلان
 به کتاب راحة الصدر راوندی مراجعه کنید.
- ۲- مجموعه تریکات او نیورسته استانبول (صفحه ۷- سال ۱۹۴۶) و فرهنگ ایران زمین
 جلد ۴ سال ۶ و قلموس الاعلام ترکی جلد سوم (صفحه ۱۹۲۷).

طلاب علوم مختلف آن عصر از محضرش استفاده میکردند ، و کریم آقزایی صاحب کتاب مسامرة الاخبار، و قطب الدین شیرازی که یکچند قاضی سیواس بود، و معین الدین پروانه به او اعتقاد داشت ، و سعید الدین فرغانی، و بدیع انکوریه‌ای، و حکیم محمود انکوریه‌ای ، و محیوئی انکوریه‌ای، و غیرهم که از علماء و شعرا مشهور آن دربار بودند مورد تکریم و احترام سلاطین سلجوقی آسیای صغیر قرار گرفته‌اند، و کتابهایی در نظم و نثر فارسی از خود باقی گذاشته‌اند ، که در نوبه خود اهمیت خاصی دارند. ^۱

در خاتمه این بحث لازم است ، شمه‌ای نیز از سلطان ولد فرزند و جانشین روحانی مولانا جلال الدین محمد که از شعرا و عرفای مشهور دربار سلاجقه آسیای صغیر محسوب میشود، گفته شود ، اسم اصلی او بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد پسر مولانا جلال الدین محمد پسر سلطان العلماء بهاء الدین محمد ولد پسر حسین پسر احمد خطیبی بلخی میباشد ، «ولادت او در سال (۶۲۳ هجری و وفاتش در ۷۱۲) هجری اتفاق افتاده است ، او در موقع وفات پدرش پنجاه ساله بود، در نظم و نثر از خود به لفظ ولد یاد میکند ، سلطان ولد به امر پدرش با خانواده شیخ صلاح الدین زرکوب قونوی وصلت کرد، و دختر او فاطمه خاتون را به زنی گرفت ، به گفته استاد محترم آقای جلال همائی در مقدمه ولسنامه سلطان ولد مردی تحصیل کرده بوده و از کلمات و معارف صوفیه که سرپای این مثنوی مبتنی بر آن است به خوبی آگاه بود،

۱- مجموعه ترکی دانشگاه استانبول (صفحه ۱۰۸-۱۱۳) و تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد اول (صفحه ۷۲) و اینک اشعار چند از شعرا فوق برای نمونه در اینجا ذکر میشود:

بدیع - انکوریه‌ای دررگ زن

از آهن پولاد بت عشوه پرست	آمد بر من نیشتری اندد دست
بگرفته رگم تمام کز عمزه او	صد چشمه خون از زگ جانم برجست

محیوئی انکوریه‌ای در حق ملک محی الدین گوید:

دی صبح چو غرم تو سوی دکان شد	نا رفته زهیت توددی بی جان شد
خوشید که نماز تمام آمدنت (دید؟)	ترسید که صید تو شود پنهان شد

حکیم محمود انکوریه‌ای گوید . در نملیند

گر سینه تو همیشه بر سینه ماست	رخسار چو خوشید تو آینه ما است
در صنعت تو زخم بود بر سندان	سندان دل توست و زخم بر سینه ما است

ودانشهای موروثی از پدر و یاران وی بسیار داشت، سه زبان فارسی و عربی و ترکی را میدانست، اما زبان ترکی را که در دیار قوییه فرا گرفته بود، به خوبی فارسی و عربی که نخستین زبان پدر و مادری و آن دیگر زبان تحصیلی وی شمرده میشد، نمیدانست، چنانکه خود در این مثنوی پس از آنکه آیاتی ترکی و فارسی بهم آمیخته و ترکی جوش آورده است، بدین اشارت میکند:

بگذر از گفت ترکی و رومی که از این اصطلاح محرومی

گوی اند پارسی و از تازی که در این هر دو خوشی همی تازی.^۱
 او بعد از مرگ پدر چلبی حسام‌الدین را که در زمان مولانا جلال‌الدین محمد خلیفه بود در همان سمت ابقا کرد، و تا حسام‌الدین در حال حیات بود، شیخی را پذیرفت، و به جای پدر نه نشست، ولی بعد از رحلت حسام‌الدین به خواست مردم و سلطان وقت به جای مولانا نشست، و آداب و رسوم تازه نهاد.^۲ او بر سر تربیت پدر مدتی هفت سال امر ارفعارف و مواظب میگفت، و خلفا از جانب خود به بلاد دور و نزدیک

۱- مقدمه و ولدنامه صفحه (۱۱)

۲- (صفحه ۳۹۴) ولدنامه

۳- خلق جمع آمدند پیرو جوان
 کای و لایجای والد آن تو بود
 کرد پیش با حسام دین ایثار
 چونکه رفت او بهائتیت نماند
 بعد از او کن قبول شیخی را
 سر این قوم شو که بی سرور
 اهل گردون همه مرید تواند
 همه حیران فکر و رای تواند
 همچنیک این سخن دراز کشید
 بر سر تخت رفت بی پائی
 گشت غواص در چنان دریا
 بر مریدان نثار کرد آنرا
 خلق حیران شدند و گفتند این
 گشت راه نمان از او پیدا

همه شافع شدند لایه کتان
 ز آنکه پیوسته مهربان تو بود
 ز آنکه بد پیش والدت مختار
 حق تعالی چو این قضا را داند
 خلق را شو امام و راهنما
 هیچ کاری نیاید از لشکر
 همه در آرزوی دید تواند
 همه بنهاده سر به پای تواند
 کرد از ایشان ولد قبول و شنید
 در جهانی که نیستش جائی
 بدر آورد تحفه گوهرها
 زندگی داد جان و ایمان را
 که زهی قطب پادشاه گزین
 جاهلان را همی کند دانا

روانه میساخت ، واکثر مردم روم وسایر بلاد به آئین او گزیدند، وی در مدت سی سال دوره خلافتش برای سلسله مولویه تشکیلات مرتبی داد، که هنوز هم میان آنان باقی است ، بطوری که از کتاب ولدنامه مستفاد میشود، بعد از وفات چلبی حسام الدین چنانکه ذکرش گذشت ، در سال ۸۶۳ خلافت به سلطان ولد رسیده است و در عین حال او از شیخ کریم الدین بکتمر که از سلسله نه گانه مولویه^۱ به شمار میرفت و جانشین چلبی حسام الدین بود یاد میکند^۲.

ادوارد بر اون در تاریخ ادبیات خود از سلطان ولد نام میبرد و چنین می گوید: اسم اصلی او بهاء الدین احمد است، تألیف معروف وی مثنوی است ، موسوم به رباب نامه ، و آن کتابی است ، فارسی که محتوی بر ۱۵۶ بیت ترکی نیز میباشد^۳ ، و گیب در کتاب تاریخ شعر عثمانی از او نام برده گفته است ، که اشعار ترکی سلطان ولد قدیمیترین نمونه شعر ترکی غربی میباشد ، و در ضمن اینکه سلطان ولد را بسیار تعریف و توصیف میکند^۴ میگوید، او برای ملت ترک شعر را ایجاد کرد، و آن در واقع شاخه ای از شعر فارسی میباشد ، که در مدت پنج قرن و نیم از آن، مایه می گرفته است^۴.

بر سر تربت پدر بسیار
چو شد آیین حق ز نو بازه
این چنین تحفه هیچ شیخ نداد
در دل جمله کاشت صدق و نیاز
علم عشق بر هوا افراشت
پرزانوار کرد هرجان را . الی آخر

←
مدت هفت سال گفت اسرار
شرق تا غرب رفت آوازه
مشکلاتی که بسته بود گشاد
خلق را زنده کرد از نو باز
پرده از پیش سرها پرداخت
داد بی حد عطا مریدان را

(صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۱ - ولدنامه به تلخیص)

۱- سلسله نه گانه مولویه عبارتند از: ۱. بهاء الدین ولد ۲. سید برهان الدین محقق ترمذی ۳، شمس الدین تبریزی ۴. مولاجلال الدین محمد ۵. شیخ صلاح الدین زرگوب ۶. چلبی حسام الدین ۷. شیخ کریم الدین بکتمر ۸. سلطان ولد ۹. عارف چلبی فریدون .
مقدمه ولدنامه (صفحه ۱۶ حاشیه ۱)

۲- مقدمه ولدنامه (صفحه ۱۱) کارها و آئین های ولد در صفحات ۱۳۰ و ۱۵۵ و ۱۵۶ مثنوی ولدنامه نقل شده است .

۳- تاریخ ادبیات ادوارد بر اون جلد اول (صفحه ۱۶۹)

۴- کتاب گیب تاریخ شعر عثمانی (صفحات ۱۴-۱۶۴)

در خاتمه باید دانست که خاندان مولانا در بلاد آسیای صغیر به نهایت حرمت و عزت می زیستند، و مقرب دربار سلاطین وقت بودند، ناشر و مروج اصلی زبان و ادبیات فارسی و اصول تصوف و عرفان همین خاندان مولانا را باید شمرد، که به ترتیب سی من از این سلسله به مسند خلافت و ارشاد نشسته اند که آخرین آنان محمد بهاء الدین (برهان الدین) ولد چلبی افندی است، که از این شغل و مقام معزول شد، و با عزل او مسند خلافت این خاندان نیز بر چیده شده سلسله شان منقرض گردید. ^۱ در نیمه دوم قرن هفتم هجری سلاجقه آسیای صغیر قبول اطاعت از ایلخانان مغول کردند و از آن پس امور این بلاد به حاکمی که از جانب آنان تعیین می شد، محول می گشت، ولی به مناسبت دوری بلاد روم از مرکز حکمرانی مغول این تسلط چندین دوام و ثباتی نکرد، در سال هفتصد هجری (۱۳۰۰ میلادی) سلاطین مولجوقی آسیای صغیر ضعیف شدند، و مملکت آنان میان سلسله های جوان دیگری که از تجزیه دولت آنان به وجود آمده بود، تقسیم گردید. ^۲

سید برهان الدین محقق ترمذی

وی در جوانی به بلخ رفت و هرید مولانا بهاء الدین گردید و زیر نظر او تربیت یافت تا اینکه به مقام قطیبت رسید، یکسال پس از وفات مولانای بزرگ به شهر قونیه آمد و در آنجا بساط ارشاد و یاری خلائق بگسترده و برای نخستین بار به ارشاد مولوی پرداخت و به او گفت تو در شریعت و فتوی به جای پدر نشستی اما علوم باطنی هست که از او به من انتقال یافته است باید از من بیاموزی تا بتوانی جانشین واجد شرط پدر باشی، مولوی بدو ایمان آورد و در راه طریقت از محضرش کسب فیض کرد، مصاحبت مولوی با سید برهان الدین سه سال طول کشید چنانکه سلطان ولد در ولدنامه بدان اشاره کرده است:

۱- زندگانی جلال الدین محمد از فروزانفر (صفحه ۱۷۸)

۲- طبقات سلاطین اسلام (صفحات ۱۷۵ - ۱۷۰ - ۱۶۷) و بلدان الخلافة الشرقیة

(صفحه ۱۸۵)

بود در خدمتی بهم نه سال
 تا که شد مثل او به قال و به حال
 همسر و سر شدند در معنی
 ز آنکه یکدل بدند در معنی
 ناگهان سید از جهان فنا
 کرد رحلت سوی سرای بقا
 ماند بی او جلالدین تنها
 روز و شب کرد رو به سوی خدا
 پنج سال این چنین ریاضت کرد
 از سر صدق و سوز و ناله و درد
 عمل و درد را چو کرد قرین
 رفت همچون ملک به چرخ برین
 بی عدد شد کسرامتش پیدا
 پیش هر پیرو نبرد هر برنا
 ده هزارش مرید آیش شدند
 گرچه اول ز صدق دور بدند
 مقتیان بزرگه و اهل هنر
 دیده او را به جای پیغمبر
 خاص و عامش مرید و بنده شدند
 چون نبات از بهار زنده شدند
 وعظ گفتی ز جود بر منین
 گرم و گیرا چو وعظ پیغمبر
 سر های نهفته را گفتی
 هر زمان صد هزار در اسفتی
 صیت خوبش گرفت عالم را
 کسرد زنده روان آدم را
 گشت اسرار از او چنان مکشوف
 هر عمر بدش گذشت از معروف
 در چنین دعوت و به حق مشغول
 عاشقان را مراد از او به حصول

هر که در خدمت او بود
 تا که شد مثل او به حال
 همسر و سر شدند در معنی
 ز آنکه یکدل بدند در معنی
 ناگهان سید از جهان فنا
 کرد رحلت سوی سرای بقا
 ماند بی او جلالدین تنها
 روز و شب کرد رو به سوی خدا
 پنج سال این چنین ریاضت کرد
 از سر صدق و سوز و ناله و درد
 عمل و درد را چو کرد قرین
 رفت همچون ملک به چرخ برین
 بی عدد شد کسرامتش پیدا
 پیش هر پیرو نبرد هر برنا
 ده هزارش مرید آیش شدند
 گرچه اول ز صدق دور بدند
 مقتیان بزرگه و اهل هنر
 دیده او را به جای پیغمبر
 خاص و عامش مرید و بنده شدند
 چون نبات از بهار زنده شدند
 وعظ گفتی ز جود بر منین
 گرم و گیرا چو وعظ پیغمبر
 سر های نهفته را گفتی
 هر زمان صد هزار در اسفتی
 صیت خوبش گرفت عالم را
 کسرد زنده روان آدم را
 گشت اسرار از او چنان مکشوف
 هر عمر بدش گذشت از معروف
 در چنین دعوت و به حق مشغول
 عاشقان را مراد از او به حصول

هر که در خدمت او بود
 تا که شد مثل او به حال
 همسر و سر شدند در معنی
 ز آنکه یکدل بدند در معنی
 ناگهان سید از جهان فنا
 کرد رحلت سوی سرای بقا
 ماند بی او جلالدین تنها
 روز و شب کرد رو به سوی خدا
 پنج سال این چنین ریاضت کرد
 از سر صدق و سوز و ناله و درد
 عمل و درد را چو کرد قرین
 رفت همچون ملک به چرخ برین
 بی عدد شد کسرامتش پیدا
 پیش هر پیرو نبرد هر برنا
 ده هزارش مرید آیش شدند
 گرچه اول ز صدق دور بدند
 مقتیان بزرگه و اهل هنر
 دیده او را به جای پیغمبر
 خاص و عامش مرید و بنده شدند
 چون نبات از بهار زنده شدند
 وعظ گفتی ز جود بر منین
 گرم و گیرا چو وعظ پیغمبر
 سر های نهفته را گفتی
 هر زمان صد هزار در اسفتی
 صیت خوبش گرفت عالم را
 کسرد زنده روان آدم را
 گشت اسرار از او چنان مکشوف
 هر عمر بدش گذشت از معروف
 در چنین دعوت و به حق مشغول
 عاشقان را مراد از او به حصول

فصل چهارم

وضع سیاسی و اجتماعی و آداب و رسوم

دربار عثمانی

قبلاً گفتیم که در سال هفتصد هجری حکومت سلاطین سلجوقی آسیای صغیر به تدریج رو به ضعف نهاده ممالک پهناور آنان بعد از انقراض این سلسله بین سلسله‌های جوان دیگری که از تجزیه آسیای صغیر به ظهور رسیده بودند، تقسیم شد، از آن جمله سلاطین آل عثمان بودند، که در یک قسمت از ولایت فیریثیا حکومت می‌راندند، مؤسس اصلی این سلسله ارطغرل بود، چون بنیان شاهنشاهی سلاجقه آسیای صغیر از هم پاشیده شد، ارطغرل نیز در قسمتی از این قلمرو حکومت راند، و پس از مرگ او عثمان که جانشین او شده بود، در سلطنت آن ممالک خود مختار گشت، و دستور داد نامش را در خطبه‌ها بخوانند، بعد از عثمان پسرش ارخان جانشین وی شد، و به ترتیب سی و پنج تن از این سلسله در دربار سلاجقه آسیای صغیر حکومت مستقل و موروثی عثمان را در دست داشتند.^۱

در این موقع امیر تیمور دامنه فتوحات خود را وسعت داده پس از تصرف گرجستان و ارمنستان و کردستان از قسمت مغرب با مملکت عثمانی همسایه شده بود. در این هنگام سلطنت آسیای صغیر را با یزیدخان اول از سلاطین عثمانی عهده‌دار بود، پیشرفت فتوحات دامنه‌دار ترکان عثمانی به واسطه هجوم ناگهانی امیر

۱ - طبقات سلاطین اسلام، تألیف قاضی ابن بول (ترجمه مرحوم عباس اقبال) تهران

۱۳۱۲ (صفحه ۱۷۰ - ۱۶۷)

تیمور به تعویق افتاد، و در سال (۸۰۴ هجری ۱۴۰۲ میلادی) امیر تیمور به جنگ سلطان عثمانی بایزیدخان اول اقدام کرد، تا اینکه در سال ۱۴۰۲ میلادی جنگ سختی در آنقره به وقوع پیوست، و ترکان عثمانی شکست خورده سلطان ایلدرم بایزید عثمانی هم اسیر گردید. این ضربت مهلك که ترکان آن را (تیمور محاربه سی) یعنی جنگ تیمور می نامند، و در تاریخ بیستم ژوئیه ۱۴۰۲ میلادی (۱۸ ذیحجه ۸۰۴ هـ) صورت گرفت، مدت خیلی پیشرفت نیروی عثمانی را متوقف ساخت، در این جنگ پسران بایزید سلیمان و محمد و عیسی فرار کردند، که بالاخره سلیمان و عیسی کنار رفتند، و سلطنت عثمانی به محمد واگذار شد.^۱

البته باید دانست، که در طول این مدت که تیمور با سلطان بایزید علم مخالفت برافراشته بود، نامه‌ها و مکاتباتی میان آنان و سایر سلاطین و حکام رد و بدل می شده است، که در مجموعه مراسلات فریدون بیگ منشی جمع آوری شده است.^۲ از جمله این نامه‌ها نامه‌ای است، که امیر تیمور به سلطان بایزید به فارسی و بدون تاریخ نوشته، در آن اختلاف میان سلاطین اسلام را زشت شمرده تقاضای جواب سریع و مسالمت آمیز کرده است. سلطان بایزید هم جواب نامه فوق را به فارسی و بدون تاریخ مسترد داشته، از دلیری ترکان یاد کرده، مسلح شدن به اسلحه خدعه و نیرنگ را قبیح دانسته است.^۳

بدین ترتیب مکاتبات فارسی بیشتری میان امیر تیمور و سلطان بایزید رد و بدل شده است، که بعضی مؤدبانه و برخی تهدید آمیز می باشد، و در ضمن سلطان عثمانی

۱ - ترجمه تاریخ ترکیه از سعید نفیسی (صفحه ۴۹)

۲ - آن مجموعه در استانبول در دو جلد چاپ شده است و مؤلف آن احمد فریدون ملقب به توقیمی در اواسط قرن دهم هجری مطابق قرن شانزدهم میلادی زندگانی می کرده است. او منشآت را در سال ۹۸۲ هـ ر ۱۵۸۴ م به رشته تالیف کشیده است، مجلد اول کتاب منشآت شامل نوشتجات دولتی رسمی است و بالغ بر ۶۲۶ صفحه است و از آن جمله از صفحات ۱۱۸ تا ۱۴۰ نامه‌هایی است که میان تیمور و سلاطین عثمانی یا شاهرخ پسر تیمور و غیرهم مبادله شده است. تاریخ ادبیات ادوارد براون (صفحه ۲۳۶) جلد دوم.

۳ - (صفحات ۱۲۶ - ۱۲۷) منشآت فریدون بیگ.

در یکی از نامه‌های خود که به تیمور نوشته از تسلیم کردن سلطان احمد جلایر و فرایوسف امتناع کرده آنرا خلاف سنت مهمان نوازی آل عثمان دانسته است. شاه منصور برادرزاده شاه شجاع مظفری حاکم شیراز و سلطان احمد جلایر بغدادی و فرایوسف نیز با سلطان بایزید مکاتباتی داشته‌اند، که هر یک در نوبه خود از نظر تاریخی و سبک انشاء حائز اهمیت می‌باشد.

میان شاهرخ پسر امیر تیمور و سلطان محمد اول نیز مراسلاتی رد و بدل شده است، که حوادث و وقایع آن عصر و روابط میان این پادشاهان را معلوم می‌دارد، چنانکه نامه شاهرخ به سلطان محمد با عبارت خشونت آمیز و الفاظ موهن انشاء شده و از سلطان عثمانی تقاضا کرده است، که از پناه دادن به فرایوسف امتناع ورزد، از طرف دیگر سلطان محمد عثمانی به طریق مسالمت آمیز و با نهایت ادب و تواضع به او جواب داده او را به یک رشته القاب بلند مخاطب ساخته از قتل برادران خویش معذرت طلبیده است، اینک عین این دو نامه برای نمونه در ذیل صفحه نقل می‌شود:

۱- «نامه شاهرخ به سلطان محمد»

«بجناب سلطان الاعظم مولی الملوك بين الامم قاتل الكفرة وقامع الفجرة المجاهد فی سبیل الله الملك الاحد نظام الملك والدين سلطان محمد ایدة الله ادامة باحسان پادشاهانه فائز گشته بدانند که بمسامع علیه چنان رسید که سلیمان بك و موسی بك و عیسی بك با او در مقام شقاق و نزاع بوده‌اند و برسم توره عثمانی، هر یک را از غوغای دنیای فانی خلاص کرده‌اند و ذلك تقدیر العزیز العلیم، اما این شیوه در میان برادران جانی بر موجب توره ایلخانی غیر مناسب میشود، چه دولت چند روزه بقائی ندادد، که بجهت آن ارتکاب چنین احوال کرده شود. بیت: میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است ایشان عقل‌اند و احوال همایون ما آنکه بجز غوغای قرا یوسف و اولاد او که ظالمان بی‌دین و قاطعان طریق اهل یقین‌اند مدافعه دیگر نیست» این خارهم از آن گل بر جیب جان خلیده است، شاید که از سطوت قاهره بان جوانب عنان پوی گردد و هر گاه بحدود ایشان رسد گرفته بدست بازخواهان ما در رسانند و در اسباب محبت قصوری نگذاشته در اطفاء آتش فتنه کوشند، تا موجب پریشانی احوال رعایا و برآیا نگردد. باقی مشافهاترا از دارنده بورندق بهادرتحقیق کنند و بزودی اعادت نمایند و السلام والا کرام کتب الامر العالی اعلی الله شأنه، فی اواسط شهر ذی الحجة الحرام سنه ثمان عشر و ثمان مائه ببلده خزارزم.»

چنانکه قبلاً اشاره شد امیر تیمور بعد از این نلمه‌های تهدید آمیز و آمرانه به خاک عثمانی حمله کرد، و تمام مردم آسیای ضغیر را به خاک و خون کشید و برای اینکه دولت عثمانی را بیشتر تضعیف کند، امیران مخلوع دوره بایزید را دوباره به مناصب خودشان بازگردانید، و خود به ایران بازگشت، و عازم حمله به چین شده بود، که در نوزدهم فوریه ۱۴۰۵ (۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ) بدرود حیات گفت، و چون در اثر اختلاف بین پسران بایزید عیسی در جنگی از میان رفت، و سلیمان نیز به سبب عیاشی و خوشگذرانی که داشت، در حین فرار در راه قسطنطنیه کشته شد، پس دیگر بایزید که موسی نام داشت و در جنگ با تیمور اسیر افتاده بود بعد از مرگ امیر تیمور آزادی

نامه سلطان محمد غازی به شاهرخ

دمخلص دولتخواه که همیشه حلقه موالات در گوش جان داشته و حب و محبت در مزرع دل کاشته، لیل و نهاراً و سر و چهاراً دست تضرع و دعا بدرگاه حق جلا و علا برداشته به تمهید قواعد سلطنت و کامرانی و تخلید سعادت و شادمانی عالیحضرت خلافت منقبت، پادشاه فلك بازگاہ ملك پناه جمجاه، کسری ایوان منوچهر عنوان، افراسیاب زمان: شهنشاه اقالیم سبمه، بر گزیده آباء تسمه.

ش هفت کشور ممالک ستان جهان کسرم شهرخ کامران

ضاعف الله قدره و شرح صدره و اگر چنده و زاده عمره و نصره و مسارعت و مبادرت می نماید قرین اجابت و ضمین استجابت باد «انه روؤف بالعباد» بعد از تقدیم خدمات ایلخانی معروض رای قرولتای خسروانی گورکانی آنکه در این و لانا مه یرلیخ ختامه، مصحوب ذوالمجدو المعالی بورندق بهادر خلکانی زید قدره و رزقت سلامت، در بهترین ایام بدین محب مستهام در رسید. چون مشعر بود بصحت ذات ملکی الصفات، شکر الهی بجای آورد. نصایحی که در باب اخوان زمان کرده بودند فرمان بریم لکن از ابتداء تباشیر صبح دولت عثمانیه رحم الله اسلافهم و ابداء اخلافهم، مشکلات ایام را اکثر یا بدست تجربه گشاده و آنرا پیشنهاد خویش ساخته اند. و از جمله سلطنت در آنکه اقتضای شرکت نمی کند شبهه ای نیست و کلام لثالی انتظام صاحب کلستان غفره الله الملك الرحمان که ده درویش بر گلیمی بخشبند و دو پادشاه در اقلیمی نگبخنند، موید این احوال امن مال است. علی الحضور که اعدای دین و دولت از اطراف و جوانب منتظر اند که فرصت اند. و ثبات و زوال ملك بتدبیر نیست بلکه وابسته تقدیر الهی است. فاما اگر احکام همجوار مسلمانان عالی تبارمی بودند اندوهی دست نمیداد، و العیاذ بالله که فرصت بکیفار خاکسار در افتد. معلوم عالی است که در واقعه جدمغفرت پناهم اکثر بلاد مفتوحه

یافته یگانه پادشاه متصرفات عثمانی شده بود، اما چون از خود بیرحمی و ستمگری نشان داد، زیردستان او آزرده خاطر شدند، در این موقع محمد به کمک امپراطور مانول که پدرزن سلیمان بود، بر او حمله برده در نزدیکی ده چامورلوشکست داد، بدین ترتیب شاهرخ جانشین تیمور و محمد جانشین بایزید شده بود، محمد به تدریج مخالفین خود را از میان برداشت، و با امپراطور مانول پیمان اتحاد و دوستی منعقد کرد. و تا آخر عمر به این پیمان باقی بود، شاهرخ ادگان و امرای نصاری را که دست نشانده یا همسایه این دولت بودند، مورد تفقد و ملاطفت قرار داد وی مخصوصاً نسبت به ادبیات و صنایع بیشتر علاقه نشان داد، به ساختن مساجد و مدارس و مؤسسات خیریه اقدام نمود، با شاهرخ پسر تیمور و با امرای آق قویونلو و قره قویونلو قراردادهایی بست، و سلطنت مورد علاقه وی تا حدی جبران شکست‌های گذشته را نمود، و سلطنت این دوران چندان قابل توجه و اهمیت نشد، تا آنکه سلطان مراد خان ثانی بعد از اینکه به بزقرای صلح موفق گردید، موقعیت خود را تحکیم کرد، و توانست، ممالک عثمانی را از حملات دشمنان خلاص بخشد، وی در نتیجه فتحی که در جنگ فصلینیون نصیب شد، ممالک عثمانی را از طرف شمال آسوده ساخت و از این تاریخ تا مدت دو

←

مثل سلانیک و غیره از قبضه اسلامیان بیرون رفته.

دماقصة فتنه را چه گوئیم ایدوست
 از غمزه شیوه کار جانانش پرس،
 از آن است که در این امور سلطنت تفرّد را اختیار کرده اند، و الخیر ما اختیار الله و احوال
 قرایوسف را متحیریم. اگر طلب عذرا و از آن در گاه می‌نمائیم شاید در معرض قبول نیفتد و
 اگر در ولایت خود راه نمی‌دهیم گفته اند هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید،
 و از ضرورت بلکه مرتکب انواع فسادت گردد، و با حکام هم جوار مثل قرامانیان و حمیدیان
 و اسفندیاریان و طور غوذیان و ذوالقدریان متفق شده، با سلاطین مصر نیز در پیوسته از شومی
 هر یک امر غرامت طلب ماند. نه آنکه شیر مردان روم را از جمعیت شغالان گردنی است. یقین
 مشغلت بغزاه انبب و اولی از دفع امثال این غوغاست. زیادت چه نویسد و الامر اعلی،
 (صمحات ۱۴۳ و ۱۴۴) منشآت فریدون بیگانه.

قرن دیگر دوره فتوحات سلاطین آل عثمان به شمار میرود^۱.

باید دانست که سلاطین عثمانی نیز مانند سلجوقیان به پیروی از آداب و رسوم آنان که دست نشاندۀ دربار سلاجقه آسیای صغیر بودند، در ترویج شعر و ادب فارسی می کوشیدند، و علما و دانشمندان و شعر را را تکریم و تعظیم می کردند، و گاهی خود آنان نیز به فارسی شعر می گفتند، این آداب و رسوم بعد از انقراض سلاجقه آسیای صغیر در جانشینان آنان یعنی عثمانیان نیز معمول و متداول گردید، بطوریکه تمام سلاطین عثمانی عالم پرور و شعر دوست بوده شعر را در گفتن اشعار فارسی تشویق و ترغیب می کردند، چنانکه ایلدرم بایزید عثمانی که ذکرش گذشت، و تاغلبه امیر تیمور در استانبول سلطنت می کرد. به فارسی شعر گفته است و این یک بیت را در تذکره ها به نام اوضبط کرده اند:

هر دود که بالا رود از سینه چاکم ابری شود و گریه کند بر سر خاکم (۲)
سلطان محمد دوم معروف به فاتح بسیار باهوش و تحصیل کرده بود، و بعد از فتح قسطنطنیه در قوانین عثمانی تجدید نظر کرد، و کتابی به نام (مجموعه قوانین) تدوین نمود، او به دانش پروری و عدالت موصوف بود. در عصر او شعرائی در دربارش راه یافته به گفتن اشعار فارسی و ترکی مبادرت جستند، بایزید دوم نیز به صنایع و ادبیات بسیار علاقه داشت، و خود نیز شاعری و نویسندگی میدانست، چنانکه او را در آسیای صغیر به لفظ عاقل و حکیم ملقب ساختند، او در داخل کشور خود به ترویج صنایع و ادبیات و خیرات و مبرات همت گماشت، و به ساختن چندین مسجد و مدرسه و پل و منار اقدام کرد، و به کارهای عام المنفعه بیشتری مبادرت ورزید. کرکود پسر مهتر بایزید دوم نیز مانند پدرش از کوچکی ادبیات و صنایع را بیش از جنگ دوست میداشت، و شاعری میدانست^۳.

سلطان بایزید دوم در خلال سالهای (۱۴۸۱-۱۵۱۲ م) که زمان اوج و ترقی

۱ - ترجمه تاریخ ترکیه از سعید نفیسی (صفحه ۴۲ - ۴۰) و طبقات سلاطین اسلام (صفحه ۱۷۰)

۲ - قاموس الاعلام ترکی و تذکره مجمع الفصحاء دولت شاه (صفحه ۸)

۳ - تاریخ حبیب السبر (صفحه ۵۴۴) و تاریخ ترکیه (صفحه ۹۰ - ۸۴).

شاه اسماعیل صفوی محسوب میشود، تحف و هدایائی به وسیله هیأتی به دربار ایران فرستاد، و فتوحات شاه اسماعیل را در فارس و عراق تبریک گفت^۱. همچنین در طول مدت سلطنت سلطان بایزید دوم مکاتباتی فیما بین حکام و پادشاهان همسایه رد و بدل گردیده است، که در مجموعه منشآت فریدون بیگ گردآوری شده است.

از جمله این مراسلات نامه‌ای است، که از طرف یعقوب پادشاه آق‌قویونلو به سلطان بایزید نوشته شده سلطان بایزید دوم به زبان فارسی به مرسله مزبور پاسخ داده است. همچنین شاه اسماعیل صفوی نیز به سلطان بایزید نامه نوشته و تقاضا کرده است که مریدان وی را که از آسیای صغیر به اردبیل برای زیارت او مسافرت میکنند، مانع نگردد، بایزید نیز به فارسی به نامه اوجواب داده و گفته است که مقصود و منظور این مریدان از این مسافرت انجام دادن مراسم مذهبی نیست، بلکه بدینوسیله میخواهند از خدمت نظام شانه خالی کنند^۲. بعد از فوت بایزید پسر کوچکترش سلیم تمامی مدعیان سلطنت و رقبای خود را از بین برده صاحب تاج و تخت دربار عثمانی گردید. سلیم بسیار باهوش و باسواد بود، و طبع شعر عالی داشت، چنانکه به زبانهای سه گانه فارسی و عربی و ترکی شعر میسرود، او سلطانی عادل و کامل بود، و بر وزیر و مشیر چندان احتیاجی نداشت، زیرا به رأی منیر و ابتکار خود تمام کارها را به خوبی اداره میکرد. سلطان سلیم به زندگی مردم چندان ارزشی قائل نبود، و نزدیکان و حکام وقت را به اندک بهانه از میان میبرد، در دوران سلطنت این پادشاه جمله «امیدوارم وزیر سلطان شوی» نفرین متداول آن روز بود، او خلیفه عباسی مصر را مغلوب و مطیع خویش ساخته اشیاء مقدس متعلق به پیغمبر اسلام را تحویل گرفت، و خلافت را به خود اختصاص داد، از این تاریخ سلاطین آل عثمان خلافت و سلطنت را توأم عهده دار بوده به لقب امیر المؤمنین ملقب گشته اند^۳.

۱ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر ترجمه رشید یاسمی (صفحه ۶۱)

۲ - منشآت فریدون بیگ (صفحه ۳۴۵ -)

۳ - ترجمه مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۰)

سلطان سلیم هر دی لطیفه گو و درویش مسلک بود، و مدافع متعصبی از اصول مذهب تسنن به شمار میرفت، چنانکه دعوتنامه‌ای به شاه اسمعیل نوشته‌ی او را به سنی شدن که در نظر او دین حنیفی بود، تشویق کرد، و شرط نمود که در صورت پذیرفتن این دین نواحی متصرفی را که متعلق به دولت عثمانی است، تخلیه خواهد کرد. هر اسلالت فارسی بین سلطان سلیم و شاه اسماعیل صقوی رد و بدل شده که حائز اهمیت میباشد. سلطان سلیم در نامه دوم خود که به شاه اسمعیل نوشته شاه اسمعیل و خانواده اش را به مرگ بودن و کفر نسبت میدهد، او را تشویق به توبه میکند.

این نامه به فارسی و بدون تاریخ نوشته شده است^۱. اسناد مربوط به دوزان پادشاهی پرافتخار سلطان سلیم عثمانی تقریباً هشتاد و چهار صفحه از منشآت فریدون بیگ را اشغال میکند. سلطان سلیم نسبت به شعر او و فضلا احترامی قائل بود، و در تکریم و تعظیم آن درین داشت، در روزگار سلطنت او شعرائی از نقاط مختلف ایران به دربارش روی آورده از احسان و انعامش برخوردار شدند، چنانکه در جای خود از این شعر ابحت خواهد شد، شیخ عبدالله شیبستری فرزند شیخ محمود شیبستری صاحب مثنوی گلشن راز و عارف نامی از سمرقند به خاک عثمانی رفته از سلطان سلیم نوازش و احسان و اکرام دیده است، او مثنوی شمع و پروانه را به نام سلطان سلیم سروده است، و علاوه بر این رساله‌ای در قواعد معما نوشته به نام سلطان سلیم تدوین کرده است، که امثله قواعد معما همه به نام سلطان سلیم بیرون می‌آید^۲.

سلطان سلیم دستور داد هر روز سی آچه^۳ عثمانی علوفه او را تعیین کردند. و در هر دو یا سه ماه پنج هزار آچه انعام او مینفرمود، همچنین هولا ناشمس الدین بر دعی که به ملازاده و بر دعی زاده معروف است، از جانب سلطان سلیم اعزاز و اکرام بسیار دید، چنانکه او را استاد غلامان خاص مقرب خود گردانید، و در مقابل قصیده‌ای

۱- (صفحه ۳۰۹-۳۴۵) منشآت فریدون بیگ

۲- ترجمه مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۰) و طبقات سلاطین

اسلام جلد اول (صفحه ۱۷۱)

۳- آچه پول خرد را گویند.

که ساخته بود سیصد اشرفی جایزه داد، و یک طاقه پوستین سمود بخشید، و هشتاد آفتاب عثمانی علوفه روزانه او مقرر داشت. خواجه اصفهانی نیز که سنی متعصبی بود، در دربار او راه یافته دو مهنیت سلطان سلیم بعد از وقعه چالدران قصیده فارسی ساخت و او را به فتوحات و حمله به ایران تشویق و ترغیب کرد. دوران سلطنت این پادشاه فضل دوست و شاعر پرور هشت سال و هشت ماه و هشت روز بوده در سال ۹۲۶ هـ و ۱۵۲۰ م وفات یافته است، در جامع شریف که به نام خود او منسوب است، مدفون میباشد ۲.

بعد از سلیم این دربار به دست پسر رشیدش سلطان سلیمان قاتونی (خان اول) افتاد. سلطان سلیمان سلطان قاتونگذاری بود، توجه خود را بیشتر به تشکیل دولت و طرز حکومت و سازمان دادگستری و مذهب معطوف داشت، عثمانیان او را در نتیجه دادگری قاتونی لقب داده‌اند. او نیز مانند اجداد خود از شعرا

۱- اشعار ذیل از قصیده فارسی خواجه اصفهانی برای نمونه درج میشود:

بازم بر سوی شاه مظفر	الا ای قاصد فرخنده منظر
تویی امروز در مردی مسلم	بگو ای پادشاه جمله عالم
تو شرع مصطفی بر جا نهادی	اساس دین خود در دنیا نهادهی
همه از دولت سلطان سلیم است	اگر ملک شریعت مستقیم است
خدا را و محمد را خلیفه	تویی امروز ز اوصاف شریفه
دهد دشنام اصحاب محمد	رواداری که گیرد ملحدودد
شرش را تا بریبه باز کردی	تو او را نشکنی از زور مردی
بگیرم دامنش را در قیامت	اگر گیرد امانی در سلامت
به تخت روم ملک فارس ضم کن	بیا از نص دین کسر صنم کن
که ذوالقرنین موعود جهانی	تو آن دین پرور کشور ستانی
چو ذوالقرنین عالمگیر کردد	الهی سرور ما پیر کردد
امین آمین بگو تل روز مجسر	ز نور عدل او هالیم منور

دمنشآت فریدون بیک (صفحه ۳۶۷)،

۲- تاریخ ادبیات ادواریه بزلون (صفحه ۷۸) مجالس النفاثین (صفحه ۳۶۷) تحفه سامی (صفحه ۱۹) و تدریخ ترکیه (۹۴-۸۹)

و فضلا پشتمانی می‌کرد، شیخ عبدالله شبستری و امینی که در دربار او می‌زیستند، در مدح او قصاید فارسی و ترکی ساخته‌اند، سلیمان نیز مانند پدرش سلیم به زینور طبع شعر آراسته بود، و محبی تخلص می‌کرد، و به زبان‌های سه‌گانه فارسی و عربی و ترکی شعر می‌گفته است، و این رباعی از اشعار فارسی او بسرای نمونه در اینجا انتخاب می‌شود:

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا

کار این چشمه ز سر چشمه خراب است مرا

چشم بر هم نهم و روی تو بینم به خیال

در شب هجر مگر دیده به خواب است مرا

او در کشور خود بناهای باشکوهی ساخت، که از جمله آنها مسجدی است، که به نام خود او معروف است، و از زیباترین مساجد استانبول به‌شمار می‌رود، سلیمان قسمت اوقاف را نیز سر و صورتی داد، و دوره سلطنت او دوره پر عظمت دولت عثمانی محسوب می‌شود، سلیمان در سال ۹۷۴ هجری درگذشت، و در جامع شریفه به نام (سلیمانیه) مدفون گردید.^۲

بعد از وفات سلیمان قانونی در نتیجه روی کار آمدن جانشینان نالایق و خوشگذران دولت عثمانی روز به روز تضعیف شد، و زاه تنزل و انحطاط را پیمود، و چون در امور سلطنت بی‌نظمی روی داد، و آن رونق و جلال دربار عثمانی با سلیمان از آن کشور وداع کرد، حتی می‌توان گفت، که شعر و ادب و شاعر نو از آن عالم پروری نیز برای همیشه از آن کشور رخت بر بست و امینی چنانکه ذکرش گذشت، در جلوس سلیمان قصیده‌ای ساخته بود، که از هر مصراع آن عدد ۹۲۶ حاصل می‌گردد.^۳

۱- تحفه نامی تألیف نام میرزا صفوی (صفحه ۱۹).

۲- تاریخ ترکیه ترجمه سعید نفیسی (صفحه ۹۶-۱۲۲) و قاموس الاعلام ترکی.

۳- مطلع قصیده امینی این است:

به‌دادم نمان ملک کلمرانی

به کلاس عهد سلیمان ثانی، الخ
برای کسب اطلاع از تمام قصیده به فصل سوم از بخش دوم این کتاب مراجعه کنید.

و شاعر ایرانی دیگر به نام نیازی به یادگار فتح رودس قصیده ماهرانه نظم کرده بود، که مطلعش چنین است:

در اول جلوسی به وی سرفرازی دوم فتح اردوس الای نیازی
و از مصراع این قصیده تاریخ جلوس سلیمان خان قانونی (۱۵۲۶ هـ، ۱۵۲۰ م)
و از مصراع دومش تاریخ فتح رودس به دست می آید.^۱

از بیانات فوق چنین مستفاد می شود، که زبان و ادب فارسی در زبان و ادب عثمانی تأخیر یافته‌ای که در ادب و ادبیات ایران و کشورهای همسایه و اشعار خود که از فارسی گرفته اند، آب و روغن ترکی می دادند، حتی تصوف و عرفان نیز به وسیله ادبیات ایران در آسیای صغیر انتشار یافته است.

چنانکه هر شاعر ترک به گفتن اشعار صوفیانه پرداخت، و از سرچشمه بزرگ تصوف و عرفان که مولانا جلال‌الدین محمد بنیان نهاده بود، سیراب گردید.^۲

۱ - تاریخ ادبیات بزاون جلد چهارم (صفحه ۸۰) - ۲ - کتاب تاریخ شعر عثمانی گیب جلد اول (صفحه ۶۶) - ۳ - سیراب گردید.

فصل پنجم:

وضع شعر و ادب فارسی در ایران در قرن پانزدهم

میلاذی (نهم هجری)

در قرن پانزدهم میلاذی که مطابق با قرن نهم هجری است، کشور ما به سبب منازعات متوالی حکومت‌های مختلف وضع آشفته و درهمی داشت، جنگ و جدال امرای کوچک مردم را از نعمت امن و آسایش محروم ساخته بود، هجوم تیمور و کشتارهای بیرحمانه او نگرانی و اضطراب خاطر قاطبه مردم این سرزمین را فراهم آورده تقهقر و انحطاط ادبی دوره مغول را تکرار می‌کرد، تا اینکه بعد از وفات تیمور که در سال ۸۰۷ اتفاق افتاد پسر کوچکش شاهرخ که سلطان عادل و صلح‌جوئی بود در قلمرو و حکومت خود آرامش و آسایشی ایجاد کرد.^۱

در دوران سلطنت شاهرخ بازار علم و دانش و هنر رونقی به سزا یافت، امرا و شاهزادگان تیموری عموماً دوستدار دانش و هنر بودند، و مراکز علمی و ادبی سمرقند و تبریز و شیراز به دست آنان ایجاد گردید، ولی باید دانست که مهم‌ترین کانون ادبی این عصر دربار هرات بود، زیرا شاهرخ که مقر حکومتش در هرات بود، با فرزند هنرمند و هنرپرورش بایسنقر به جمع و تربیت دانشمندان و شعرا و هنرمندان همت گماشتند، و دوران حکومت این شاهزادگان را که قریب نیم قرن

۱ ترجمه طبقات سلاطین اسلام جلد اول صفحه ۲۱۸ و شعر فارسی در عهد شاهرخ

تألیف دکتر پارشاطر صفحه ۹۰

طول کشید، می‌توان از ادوار درخشان ادبیات فلاسی و هنری به‌شمار آورد. دور اینجا بی‌مناسبت نیست که تعدد دربارهای مختلف این عصر را که محرک‌دار آثار شعر او ادبانه بودند، ذکر کنیم، و به‌قراری که مرحوم ادوارد بر اون در تاریخ ادبیات خود بدان اشاره کرده است، یک سلسله علل و عواملی باعث شده است که در ایام فترت و اغتشاش ادبیات فارسی بیش از سایر مواقع رونق و رواج یافته است.^۲

عامل اول آنکه در این دوره امرا و سلسله‌های مختلف زمامدار امور کشور بوده‌اند، و هر یک به نوبه خود در تشویق و ترغیب شعرا و دانشمندان سعی کرده‌اند، بطوری که هر گاه شاعری یا نویسنده‌ای در یک دربار عزت و حرمت نمی‌یافت، به دربارهای دیگر پناه می‌آورد، و از پیشرفت و نیل به هدف خود مایوس نمی‌شد. دوم اینکه در این عصر با آنکه شاهرخ به قسمت اعظم ممالک تیموری تسلط داشت، دربارهای دیگری نیز مانند دربار قراقویونلو و آق‌قویونلو و آل‌جلایر و سلاطین هند و عثمانی پناهگاه شعرا و ادبا بودند.

سوم اینکه در داخله حکومت تیموری هم دربارهای کوچک و مستقلمی دیده می‌شد، که هر کدام جداگانه از شعرا و ادبا حمایت می‌کردند و بعضی اوقات آنان با همدیگر رقابت می‌ورزیدند، دربار خلیل سلطان و الغ بیگ را در سمرقند و دربار پسران میرانشاه را در تیریز و دربار اسکندر بن عمر شیخ و ابراهیم سلطان بن شاهرخ را در شیراز می‌توانیم تقریباً مستقل و مجزا از دربار شاهرخ و بایسنقر در هرات به‌شمار آوریم.^۳

در قرن پانزدهم میلادی کتب بسیار در اثر تشویق شاهزادگان تیموری به زبان فارسی نوشته شد، و چون خود این شاهزادگان غالباً با سواد و نویسنده و صاحب‌ذوق و شاعر بودند، در ترویج علم و ادب پیشقدم بوده حتی لغت «میرزا» به‌معنی

- ۱ - کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر صفحه ۸۰-۸۱
- ۲ - جلد سوم ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون صفحه ۱۶۰
- ۳ - شعر فارسی در نیمه اول قرن نهم تألیف دکتر یارشاطر صفحه ۶۰

باسواد به اول اسامی صاحب هنران و فضلالی این دوره افزوده شد، مانند میرزا شاهرخ و میرزا یاسنقر و غیرهم.^۱

همچنین در این دوره تاریخ نویسی و خط و تذهیب و نقاشی و معماری و مینیاتورسازی ترقی پیدا کرد، و کتب تاریخ مانند سبک قرن هفتم به زبان ساده نوشته شد.^۲

خلیل سلطان فرزند میرانشاه علاوه بر اینکه از شعرا حمایت می کرد، خود نیز به زبان فارسی و ترکی شعر می گفت.^۳

در این عصر مولانا نظام الدین شامی و خواندمیر و عبدالرحمن جامی و غیرهم کتاب های بی شماری در نظم و نثر فارسی نوشته، از خود به یادگار گذاشته اند، و یاسنقر پسر شاهرخ کتابخانه و مجمع علمی و ادبی دایر کرد، و از خط و تذهیب و نقاشی و شعر حمایت نمود، الغ بیگ نیز در شهر سمرقند رصدخانه ساخت، و در ترویج ریاضیات و هیأت و نجوم بسیار کوشید.^۴

میرزا عبداللطیف فرزند الغ بیگ نیز حامی و مروج شعرا و ادبا بود، وی مردی فاضل و ادب دوست بوده شعر نیز میسروده است، و امیرعلیشیرنوائی مطلع ذیل را از او نقل کرده است:

بردل و جان صد بلا از يك نظر آورد چشم

من چه گویم شکر او یارب نه بیند درد چشم^۵

دوران سلطنت سلطان حسین بایقرا نیز از نظر ادبی مهمتر بود، زیرا دربار او در هرات یکی از برجسته ترین و درخشانترین مراکز علم و ادب و هنر محسوب می شد، وزیر صاحب ذوق او نیز امیرعلیشیرنوائی صاحب کتاب مجالس المنفاس

۱ - سبک شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحه ۱۸۶

۲ - سبک شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحه ۶۰

۳ - ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم صفحه ۴۱۳

۴ - سبک شناسی بهار جلد سوم صفحه ۱۸۵

۵ - ترجمه مجالس المنفاس صفحه ۱۲۶

علاوه بر اینکه خانی مردان قاضی و ادیب بود، خود نیز در نظم و نثر به خصوص در زبان ترکی از مشاهیر گویندگان آن عصر به شمار می‌رفت.^۱ در این قرن مزاسلات دولتی میان پادشاهان ایران و عثمانی و حکام و سلاطین همسایه به زبان فارسی مبادله شده است، که در کتابی موسوم به منشآت فریدون بیگ منشی ضبط گردیده است.^۲ در ادبیات منتور این دوره نیز تحول زیادی پیدا شده است:

اول اینکه ایجاز و اختصار را که در عصر مغل معمول و متداول شده بود، رعایت می‌کردند.

دوم اینکه افعال به صیغه وجه وصفی بیشتر مورد استعمال قرار می‌گرفته است. سوم لغات عربی غامض در فارسی به کار رفته است.

چهارم ترکیبات عربی و ترکی کردن الفاظ فارسی که دارای همان معنی باشد از مختصات این عصر بوده است.

پنجم لغات مغلی بیش از سابق وارد زبان فارسی شده است.^۳

در قرن نهم تصانیف و تألیفات زیادی به زبان فارسی در علوم مختلف به وجود آمده بیش از همه کار علمای دین رونق گرفت، و ریاضی دانان و متصوفه نیز کم و بیش رواج بازاری پیدا کردند، ولی پیشرفت علمای دین که از عصر تیموری آغاز شده بود، در عهد صفویه به اوج عظمت رسید.^۴ در قرن نهم با اینکه سبک ادبی معمول فارسی به تکلفات لفظی آمیخته شد، معذالک در هیچ دوره‌ای نفوذ ادبی زبان فارسی در ممالک همسایه ایران مانند ترکیه و هندوستان و ماوراءالنهر به این درجه نرسید.^۵

در این قرن تصوف و عرفان نیز در ادبیات فارسی شیوع فوق‌العاده یافته بود

۱- جلد سوم ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون صفحه ۴۲۴.

۲- جلد چهارم کتاب ادوارد براون صفحه ۶۹.

۳- سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحات ۲۰۳ و ۲۱.

۴- سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم صفحه ۲۸۲.

۵- ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم صفحه ۵۲۳.

کمال رسید، و بر تعداد خانقاه‌ها و تکلیا افزوده شد، و کمتر آثار دانشمندی و شاعری را می‌یابیم، که از ذوق تصوف و عرفان بی‌بهره باشد. (۱)

از مشخصات دیگر این قرن آنست، که شخصی به نام فضل‌اله استرآبادی متوفی در ۸۰۴ هـ فرقه مذهبی حروفیه را تشکیل داد و شروع به انتشار عقاید خود کرد. در اشعار و ادبیات فارسی اثری به جای گذاشت، کتاب «جاویدان کبیر» که به یکی از لهجه‌های محلی ایرانی نوشته شده است، از کتب دینی این فرقه محسوب می‌شود. (۲)

«تسمیه این فرقه به حروفیه از این جهت است، که این فرقه به حروف بسیار اهمیت میدادند، و در آنها اسراری می‌جستند، و بعضی حروف را به بعضی اشخاص منتسب میدانستند.» (۳)

در این قرن مذهب رسمی دربار شاهرخ مذهب سنت و جماعت بود، و اغلب علما و شعرا نیز پیرو این مذهب بودند، در عین حال کیش شیعه نیز در بعضی نقاط ایران چون خراسان و آذربایجان و عراق پیروانی داشت، اختلاف میان پیروان این دو مذهب را میتوان در ادبیات این عصر ملاحظه کرد، و رباعی منسوب به مولانا جامی بهترین شاهد این مدعا میباشد. (۴)

در قرن نهم معماتوئسی و سرودن ماده تاریخ در زبان و ادبیات فارسی رایج و متداول گردید، و از تعداد گویندگان قصاید فارسی کاسته شد، غزل عرفانی و عشقی رواج یافت، و بیشتر شعرا در مدح و منقبت ائمه اطهار قصیده ساختند، که این شیوه به تدریج در دوران سلطنت صفویه صورت کلی و عمومی به خود گرفت، تا اینکه در قرن دهم به اوج عظمت خود رسید. (۵) در قرن دهم بازار شعر و ادب فارسی بی‌رونق

۱ - شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر صفحه ۱۹

۲ - کتاب ادوارد براون جلد سوم صفحه ۳۹۳

۳ - نقل عین عبارت از کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ از دکتر یارشاطر صفحه ۱۸

۴ - ای منبجه دهر بده جام میم - کآمد ز نزع سنی و شیمه قیم

گویند که جامیا چه مذهب داری - صدشکر که سگ سنی و خر شبه نیم

شعر فارسی در عهد شاهرخ از دکتر احسان یارشاطر صفحات ۱۶ و ۱۷

۵ - تاریخ ادبیات دکتر فریورد صفحه ۲۱۸

فصل ششم :

علت تشویق پادشاهان آسیای صغیر از شعرا و

گویندگان پارسی زبان

علت تشویق سلاطین سلجوقی آسیای صغیر از شعرا و گویندگان پارسی زبان مبتنی بر چند اصل بود: اولاً چون سلاجقه آسیای صغیر در ابتدای امر در دربار غزنویان و سلجوقیان ایران نشوونما یافته بودند، و در یک محیط فارسی زبان که شعر و ادب فارسی نقل مجالس و محافل اجتماعی آنان بود، زندگانی میکرده‌اند، از اینجهت در ترویج شعر و ادب فارسی و تشویق و ترغیب شعرا و گویندگان فارسی زبان همت می‌گماشتند، و وسایل زندگی و رفاه حال این گویندگان را به خوبی تأمین مینمودند، بدیهی است اعمال و رفتار هر کس مولود محیطی است، که در آن تربیت یافته است. و چون سلاجقه آسیای صغیر تابع سلجوقیان ایران بودند، و زبان رسمی دربار سلجوقی زبان فارسی بود، به همین سبب آنان نیز در قلمرو خود وسیله نشر زبان فارسی شدند.

ثانیاً سلاجقه آسیای صغیر چون از حیث نسبت و اجداد منتسب به دربار ایرانی بودند، و با زبان و ادبیات پارسی مأنوس و مألوف شده بودند، لذا تمدن و ادبیات ایران را جزو آیین و رسوم پادشاهی خود میدانستند، و حتی بعضی از آنان نیز خود به فارسی شعر می‌گفتند، و با شعرا و ادبا تشریک مساعی و هم‌آهنگی داشتند.

ثالثاً نظر بر اینکه سلاطین سلجوقی آسیای صغیر وزرای دانشمند و شاعر پرور و ادیب نوازی داشتند، وجود آنان نیز در تشویق و ترغیب گویندگان پارسی زبان و

ترویج و توسعه ادبیات فارسی بی اثر نبود، و سبک نثر فارسی در کشور عثمانی و سلاجقه در دست خطای کشور ایران پیشرفت میکرده است، چنانکه تاریخ ابن بی بی در قرن هفتم یعنی زمان سلاجقه و تاریخ هشت بهشت در قرن نهم یعنی زمان آل عثمان مؤید بارز این گفتار میباشد.^۱

زابعاً یکی از علل تشویق سلاطین سلاجقه و آل عثمان از شعرا و گویندگان پارسی زبان نفوذ روابط سیاسی بین پادشاهان همسایه و مکاتبات و مناظراتی است که میان آنان مبادله میشد. چنانکه قبلاً اشاره شد، میان تیمور و سلطان بایزید عثمانی همچنین میان قرايوسف و بایزید و بین سلطان احمد جلایر و بایزید و غیرهم مکاتبات و مراسلاتی به زبان فارسی رد و بدل شده است، بدین جهت در دربار سلاطین عثمانی چون به پارسی مینویستی نامه بنویسند، لازم میآید، که منشیان نیز دستی در دربار خود نگه بدارند، و از آنها تشویق نمایند، چنانکه زبان پارسی در سراسر خاك عثمانی زبان علمی و ادبی محسوب میشد، و امتیاز و برتری خود را بر زبانهای عربی و ترکی ثابت و روشن میکرد.^۲

خامساً یکی از علل تشویق این سلاطین از شعرا را باید شیوع و انتشار شعر و شاعری و نویسندگی دانست، این شیوع و انتشار عمومی بوده و منحصر به طبقه خاصی نشده بود، زیرا در میان همه طبقات و اصناف مردم از دانشمند و عالم و عامی و شاه و وزیر و امیر، ذوق و شوق شعر دوستی و شاعر پروری مشاهده میشد. چنانکه در قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) که مصادف با زمان سلطنت شاهرخ در ایران است، بعضی از پیشه‌وران کوچک و کارگران و لشکریان نیز به شغل شاعری اشتغال داشته‌اند. بطوریکه مولانا هشرقی که کاسه‌گر و مولانا قدیمی که نقاره‌چی بودند، شعر میگفتند.^۳

سادساً یکی دیگر از علل تشویق شعرا و گویندگان پارسی زبان را در دربار سلاجقه آسیای صغیر و عثمانی باید تعدد دربارها دانست، زیرا در این قرن چون امر

۱ - سبک شناسی مرحوم بهار (صفحه ۲۵۱ - ۳۰۰) جلد سوم

۲ - سبک شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۲۵۱) و تاریخ ادبیات آدوار در براون کتاب دوم (صفحه ۲۳۸)

۳ - ترجمه مجالس النفاثین حکیم شاه (صفحه ۴۲ و ۱۹۵)

وسلاطین متعددی از سلسله‌های مختلف در ایران و ممالک همجوار فرماندار بودند، به ناچار برای کسب شهرت و افتخار هر یک از این امرا و شاهان در تشویق شعرای پارسی‌گوی به یکدیگر سبقت می‌جستند، علی‌هذا سلاطین سلجوقی آسیای صغیر و عثمانی نیز از این سنت و قانون رقابت که امر طبیعی است، پیروی کرده به هر وسیله‌ای بود، شعرا و ادبای شیرین بیان فارسی‌گوی را به دربار خود می‌آوردند، و در انعام و جوائز و صلوات و جوایز آنان در بیخ نمی‌کردند، چنانکه مراسلات بین بایزید سلطان عثمانی و مولانا جامی که با احترام تمام می‌خواست جامی را به دربار خود ببرد، بهترین شاهد این مدعا است. علاوه بر این، این امرا و شاهان و خاندان‌های بزرگ، وجود مردان شاعر و نویسنده و فاضل را در دستگاه خود مایه افتخار شمرده از جمله لوازم و سایر مهم ریاست و املاک محسوب می‌داشتند، و هر یک میکوشیدند، که دربار و درگاه آنان از این لحاظ پر دربارهای دیگر از امتیاز و رجحان داشته باشد، همین امر سبب شده بود که، سلاطین دربار سلاجقه آسیای صغیر و عثمانی نیز بر دیگران تأسی جسته در تشویق شعرا و گویندگان پارسی‌زبان بذل توجه بیشتر نمایند و در شعر و ادب پارسی عده بیشماری را وادار به تحقیق و تتبع و تألیف و تدوین کتب فارسی‌کنند، و شاعران و نویسندگان بیشتری به دربار خود بیاورند، تا بدین وسیله کسب شهرت و افتخار نمایند.

سابعاً صدور امرا و سلاطین وقت در هر نقطه‌ای از ایران و ممالک همجوار که حکومت میکردند، به داشتن شعرا و نویسندگان بزرگ در دربار خود علاقه و میلی فراوان داشتند. زیرا احادیث عزای آنان را وسیله عظمت و شهرت و افتخار خود میدانستند، به همین علت سلاجقه آسیای صغیر و سلاطین عثمانی نیز که بعدها جانشین آنان شده بودند، از این موضوع غافل نبوده در نتیجه احساس احتیاج به وجود شعرا و پارسی‌گوی صلوات و جوایز گرانبها به آنان عطا میکردند، چنانکه سابقاً در شرح

۱ - شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر یارشاطر (صفحه ۶۰) و تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحه ۳۲۵)

۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد دوم (صفحه ۳۲۵)

فضایل و مناقب سلطان علاءالدین کیقباد و عزالدین کیکاوس و غیرهم به این نکته اشاره شد. باید دانست، که رقابت میان امرا و شاهان و حکومت‌های مختلف در استقبال شعرا و نویسندگان به حدی بود، که گاهی اوقات اصرار در این قسمت به کشمکشهایی منجر میشد، چنانکه کشاکشها و جدالهای محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان از سلسله اتابکان آذربایجان بر سر شعرا بهترین دلیل اثبات این موضوع میباشد.^۱

۱-۱-۱- رقابت امرا و شاهان در استقبال از نویسندگان و شعرا

در این بخش از کتاب، به بررسی رقابت امرا و شاهان در استقبال از نویسندگان و شعرا پرداخته شده است. در این رقابت، امرا و شاهان با یکدیگر در استقبال از نویسندگان و شعرا با هم رقابت می‌کنند. این رقابت در اوقات اصرار در این قسمت به کشمکشهایی منجر میشد، چنانکه کشاکشها و جدالهای محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان از سلسله اتابکان آذربایجان بر سر شعرا بهترین دلیل اثبات این موضوع میباشد.

در این بخش از کتاب، به بررسی رقابت امرا و شاهان در استقبال از نویسندگان و شعرا پرداخته شده است. در این رقابت، امرا و شاهان با یکدیگر در استقبال از نویسندگان و شعرا با هم رقابت می‌کنند. این رقابت در اوقات اصرار در این قسمت به کشمکشهایی منجر میشد، چنانکه کشاکشها و جدالهای محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان از سلسله اتابکان آذربایجان بر سر شعرا بهترین دلیل اثبات این موضوع میباشد.

در این بخش از کتاب، به بررسی رقابت امرا و شاهان در استقبال از نویسندگان و شعرا پرداخته شده است. در این رقابت، امرا و شاهان با یکدیگر در استقبال از نویسندگان و شعرا با هم رقابت می‌کنند. این رقابت در اوقات اصرار در این قسمت به کشمکشهایی منجر میشد، چنانکه کشاکشها و جدالهای محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان از سلسله اتابکان آذربایجان بر سر شعرا بهترین دلیل اثبات این موضوع میباشد.

در این بخش از کتاب، به بررسی رقابت امرا و شاهان در استقبال از نویسندگان و شعرا پرداخته شده است. در این رقابت، امرا و شاهان با یکدیگر در استقبال از نویسندگان و شعرا با هم رقابت می‌کنند. این رقابت در اوقات اصرار در این قسمت به کشمکشهایی منجر میشد، چنانکه کشاکشها و جدالهای محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان از سلسله اتابکان آذربایجان بر سر شعرا بهترین دلیل اثبات این موضوع میباشد.

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا (صفحه ۲۴۶) - دکتر صفا

فصل هفتم :

رقابت بین زبان فارسی و زبان ترکی در این دربار

چنانکه در سابق اشاره رفت ، سلاطین سلجوقی آسیای صغیر یا از حکومت مرکزی سلجوقی تابعیت مستقیم داشتند ، و یا اینکه پرورش یافته آنان بودند ، و نظر بر اینکه زبان رسمی دربار سلجوقی زبان فارسی بود ، بدین جهت سلاطین و حکومت‌های تابع آنان هم در آسیای صغیر زبان فارسی را زبان رسمی دربار خود قرار داده بودند .

این سلاطین نیز مانند سلجوقیان مرکزی در قلمرو حکومت و سلطنت خود وسیله نشر و رواج زبان فارسی شدند ، چنانکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در آسیای صغیر عده کثیری از نویسندگان بزرگ زبان و ادب فارسی ظهور کردند ، و آثار نفیسی در این زبان از خود به یادگار گذاشتند .^۱

علاوه بر این بطور کلی اغلب ادبا و نویسندگان و شعرای کشور عثمانی از شعر او نویسندگان ایرانی پیروی میکردند ، چنانکه در دربار عثمانی زبان فارسی زبان علمی و ادبی عثمانیان محسوب میشد ، و با زبان عربی رقابت میکرد ، حتی سلاطین آل عثمان خود به فارسی شعر میسرودند ، و به پارسی مینوشتند . فقط گاهی اوقات در مواقع قهر و غضب عنان اختیار را از دست میدادند ، و به زبان ترکی نامه می نوشتند ، مجموعه منشآت فریدون بیگک تأثیر زبان فارسی را در زبان ترکی به خوبی آشکار میسازد . و این تأثیر به حدی است ، که در سایر زبانها نظیرش پیدا نمیشود . باید دانست که شعر ترکی در این دربارها در مرتبه دون شعر فارسی قرار گرفته بود ، چنانکه

۱ - تاریخ ادبیات دکتر صفا جلد دوم (مضحه ۳۳۲) - ذریعہٴ ترجمان

سلطان سلیم که ازمقتدرترین پادشاهان آن کشور به شمار میرفت، و صاحب طبع شعر بود، در شعر پارسی از خواجه حافظ و کمال و خسرو پیروی کرده است، و دیوان فارسی او برای این ادعا شاهد بارزی است. ^۱ در قرن پانزدهم میلادی نفوذ ادبی زبان پارسی در ممالک همسایه ایران مانند آسیای صغیر به اندازه ای است، که در هیچ دور دیگری نظیر آنرا نمیتوان مشاهده کرد، و این سبک و اسلوب فارسی به تدریج در تمام ممالک آسیای مرکزی و غربی ثابت و برقرار شد، و از آنجائی که زبان فارسی دارای حسن تعبیر و اصطلاحات لطیف میباشد، زبان ترکی را تحت تأثیر عمیق خود قرار داده است. ^۲ نظم و نثر ترکی چه در ایران و چه در دربارهای آسیای صغیر و ممالک همجوار چندان رونق و شیوعی نداشت، و کتاب‌هایی هم که به وسیله دانشمندان عثمانی به زبان ترکی تألیف می‌یافت، به خط پارسی بود، و حتی خط ثلث و نسخ هم که در دوره امیر تیمور و پسرش شاهرخ در ایران با پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شد، در خاک عثمانی نیز این دو خط را به شیوه باقوت مستعصمی از ایرانیان تقلید کردند، و در آن کشور بیش از ایران نضج و رواج گرفت.

از اینجا می‌توان استنباط کرد، که خط و زبان پارسی در ترکیهای آسیای صغیر تأثیر به‌سزائی بخشیده بود. و بدین سبب مردم و سلاطین خاک عثمانی بی‌اختیار تحت تأثیر گویندگان پارسی زبان قرار گرفته به گفتن اشعار فارسی و تنظیم و تدوین در اوین شعر و کتب نثر مبادرت می‌کردند. ^۳ در قرن نهم هجری دو زبان فارسی و ترکی در ترکستان و ماوراءالنهر نیز انتشار و رواج کامل داشت، و عده بسیاری به این دو زبان تکلم می‌کردند، و آثاری می‌نوشتند، ولی چون زبان فارسی از حیث اصطلاحات لطیف و تشبیهات و تعبیرات متناسب محاسن زیادی را دارا بود، بیش از زبان ترکی مورد استعمال واقع شده است، چنانکه امرای ترک مانند بایسنقر و الغریک

۱ - ترجمه مجالس الفناکس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۰) و سبک‌شناسی

مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۳۰۰)

۲ - تاریخ ادبیات احوار دیوان جلد سوم (صفحه ۵۲۳ = ۵۶۱)

۳ - سبک‌شناسی مرحوم بهار جلد سوم (صفحه ۲۴۴) (۱۳۶۱)

و سلطان حسین بایقرا و سایرین همه به زبان فارسی مقاصد و مطالب خود را بیان می کردند. علاوه بر این در دربارهای آسیای صغیر که امر احوکام و سلاطین همه ترک بودند، زبان فارسی را زبان رسمی و علمی و ادبی دربار خویش محسوب می داشتند، و کلیه مراسلات و مکاتبات دولتی بنا بر این زبان نوشته می شد، بنا به روایت ادوارد براون^۱ در تاریخ ادبیات خود، شهر هرات در روزگار سلطنت سلطان ابوالغازی حسین (۸۷۸-۹۱۲-۱۴۷۳-۱۵۰۶ م) در ظهور و پیشرفت ادبیات ترکی عثمانی مؤثر بوده است، و مستر گیپ^۲ در کتاب (تاریخ شعر عثمانی) خود از نفوذ جامی و میرعلیشیر نوائی در ادبیات ترکی سخن رانده و گفته است: که این دو نویسنده فاضل در راهنمایی ادبیات ترکی عثمانی به منزله دستاره درخشانی می باشند. (۱۶۰۵-۱۴۵۰ م) در نیمه دوم قرن نهم هجری دو نفر از سلاطین عثمانی یکی سلطان محمد فاتح و دیگری سلطان بایزید دوم شهرت و آوازه فضایل مولانا جامی را که از شرق ایران تا آسیای صغیر پیچیده بود، شنیده او را به وسیله مراسلات محترمانه به آن دیار دعوت کرده بودند، و این نامه ها هر دو از طرف سلاطین عثمانی به فارسی نوشته شده است، و در منشآت فریدون بیگ دیده می شود، از دو نامه مزبور برمی آید، که در دربار عثمانی نسبت به مولانا جامی حرمت و اکرام بسیاری قائل بودند، و در انعام و الطاف شاهانه به هیچ وجه دریغ روا نداشته اند. و دو نفر از ادبا و فضیلهای ایرانی نژاد نیز، یکی جلال الدین دوانی حکیم معروف و دیگری فریدالدین احمد تفتازانی مشهور مورد اغراض و اکرام بایزید دوم قرار گرفته اند، و همه اینها تأثیر زبان و ادب فارسی در زبان ترکی و تفوق آن را می رساند. بدیهی است احضار و دعوت این فضلا و ادبا و شعرای پارسی گوی به دربارهای عثمانی به خاطر شهرت عالمگیرشان بود، که در زبان و ادب فارسی داشته اند.^۳

۱ - ترجمه تاریخ ادبیات براون جلد سوم (صفحه ۴۶۸)

۲ - تاریخ شعر عثمانی مستر گیپ جلد اول (صفحه ۷۸)

۳ - تاریخ ادبیات براون جلد دوم (صفحه ۴۷۰) و کتاب از سندی تا جامی تألیف

علی اصغر حکمت (۴۴)

یابد. دانست که مطابق اظهار نظر گیپ در کتاب خود موسوم به تاریخ شعر عثمانی^۱ موجد اصلی شعر ترکی در کشور عثمانی نیز: يك نفر ایرانی به نام سلطان ولد پسر عارف نامی مولانا جلال الدین محمد بوده است، که مستر گیپ آن را شاخه‌ای از شعر فلاسی به‌شمار می‌آورد، که از سال ۱۳۰۰ تا ۱۸۵۰ میلادی به تدریج مایه و قومی پیدا کرده است. دیگر اینکه سرودن اشعار ترکی جفتائی در عصر شاهرخ پسر تیمور در ایران رواج یافت، و امیر علیشیر نوائی و سایر معاصرین او نیز در پیشرفت آن اهتمام ورزیدند، تا اینکه به تدریج دامنه‌اش به کشور عثمانی کشیده شد، و آنجا نیز به ترجمه کتب پارسی و تدوین دو این به زبان ترکی اقدام کردند. ولی این نکته را باید خاطر نشان کرد، که در حقیقت شعرای ترکی گوی و شعر ترکی کاملاً تحت تأثیر شعر فارسی قرار گرفت، و می‌توان گفت که شعرای مزبور فقط الفاظ و عبارات فارسی را به ترکی ترجمه و تبدیل کردند، و گاهی بعضی کلمات را عیناً به زبان فلاسی در شعر خود به‌کار بردند، و در واقع شعر ترکی از حیث صورت و معنی تحت تأثیر کامل شعر فارسی واقع شده است. می‌توان به صراحت گفت، که شعرای ترکی گوی به جز تبدیل الفاظ کبار دیگری انجام نداده‌اند.^۲ اینک برای اثبات این ادعا چند بیت از اشعار ترکی شعرای آسیای صغیر را در اینجا تجزیه و تحلیل می‌کنیم:

از احمد داغی: *اهل دل تربیتی لایق ادر جانانسنی* (۱)
 معرفت و اصل ادر صحبت جانانسنی.^۳

در بیت فوق که مطلع يك غزل است کلمات اهل، دل، تربیت، لایق، جانان، معرفت، اصل، صحبت، جانان همه کلمات فارسی می‌باشند. فقط کلمه (ادر) به معنی می‌کند، و (سنی) به معنی ترا و (ی آخر) کلمه تربیت که به جای کسره اضافه فارسی

۱ - تاریخ شعر عثمانی گیپ جلد اول (۱۴۲ - ۱۶۳)
 ۲ - شعر فارسی در عهد شاهرخ (صفحه ۶۴) و تاریخ ادبیات براون جلد سوم (صفحه ۴۶۸)
 ۳ - دیوان ترکی احمد همامی فزلیات چاپ استانبول ۱۹۵۲ (صفحه ۱۸۵)

است، در بیت مزبور فوق ترکیبی هستند، و باز در قصیده ای که به نام سلیمان بن ایلدرم
 بایزید ساخته این مدعا صدق می کنند و این چند بیت از آن قصیده تجزیه و تحلیل
 می شوند:

مملکت یدی آتادان ملکی در موزوث انک
 تاج و تخت و سلطنت هم دفتر دیوان اکا
 چرخک گر دشندن داد آلور هر میر نفس
 اول که قسمتدر از لدن حکم له فرمان اکا
 عطا در فاته منصوص انک
 دولت و بخت و سعادت دانش و عرفان اکا
 که در این سه بیت نیز کلمات مملکت، ملک، موزوث، تاج، تخت، سلطنت،
 هم، دفتر، دیوان، چرخک، هر، نفس، قسمت، اول، حکم، فرمان، که، منصوص،
 عطا، ذات، منصوص، دولت، بخت، سعادت، دانش، عرفان کلمات فارسی هستند، و
 جز تبدیل لفظ کاری انجام نیافته است. بیا اینک در آثار منثور همان شاعر مثلاً در کتاب
 وسيلة الملوك لاهل السلوك بعد از بسم الله الرحمن الرحيم چنین شروع می کند: «حمد
 بی پایان و نامعدود و ثنای بی غنایات و نامحدود، اول خالق بی همتای معبود و رزاق
 بی فنای موجود اوزرنه اولسون کم هزاران هزار سال ... الی آخر که در اینجا میان
 کلیه کلمات بیش از چهار کلمه (اول- اوزرنه - اولسون - کم) ترکیبی نیستند. از
 مولانا حامدی:

زهی مهر رخک کو کلم سواجی ایباغک طهر اقی خورشید تاجی
 منور بلی مصلح ادرو روشن زجاجی
 در این دوبیت ترکیبی مولانا حامدی کلمات زهی - مهر - رخ - سراج - خورشید
 تاج - منور - بلی - مصلح - روشن - زجاج کلمات فارسی میباشند و بقیه کلمات نیز ترجمه

۱- دیوان ترکیبی احمدی داعی قصاید چاپ استانبول ۱۹۵۲ (صفحه ۱۴۲)
 ۲- کتاب وسيلة الملوك لاهل السلوك احمد داعی چاپ استانبول (صفحه ۲۲۵)
 ۳- نقل از دیوان مولانا حامدی چاپ استانبول ۱۹۴۰ (صفحه ۵۳۳)

کلمات فارسی به ترکی محسوب میشوند، و شاید در صورت تحقیق زیاد بعضی از
 کلمات ترکی هم ریشه فارسی داشته باشند. *از مولانا باقی، هر درد و هر سقامتت حانق طیب اولور، الامریض عشقه بولنمز
 دو ابلور، که در بیت بالا کلمات هر - درد - سقامت - حانق - طیب - الا - مریض - عشق -
 دوا - فارسی و کلمات (اولور - بولنمز - بلور و ه آخر کلمات سقامت و عشق) ترکی
 هستند. که به معنی ب فارسی است. و با در این بیت:*
*نوبهار آچدی جمالك مصحفندن بز ورق
 اول وزقدن بشلدی گلشنده بلبلر سبق
 گل گل اولدی باده عشقکله روی گلستان
 تاب میدن درجین غنچه ترده عرق*
 در این دو بیت مولانا باقی کلمات، نوبهار - جمال - مصحف - ورق - گلشن - بلبل -
 سبق - گل - باده - عشق - روی - گلستان - تاب - می - جبین - غنچه - تر - عرق، کلیه
 فارسی هستند، و کلمات، (اول - بشلدی - آچدی - اولدی - ترکی بوده عیناً از فارسی
 ترجمه شده اند. پس از اینجا به خوبی روشن میشود، که گویندگان ترکی در آسیای
 صغیر جز تبدیل الفاظ کاری انجام نداده اند، گذشته از این موضوع مراسلات و مکاتبات
 و فتحنامهها و سایر اسناد و نامه های رسمی دولتی که در مجموعه منشآت فریدون بیگ
 گردآوری شده است، خود دلیل بارز بر تفوق و برتری زبان فارسی بر زبان ترکی است،
 و حتی نامه های داخلی هم که مابین سلاطین و حکام آنان مبادله شده است، همه به زبان
 شیرین فارسی نوشته شده سبک نثر آن دوره را مانند یک ادیب و نویسنده ایرانی
 رعایت کرده اند، و مانند منشیان خوش ذوق و بلاغت شعرا ایران به تحریر این مراسلات
 و نامه های دولتی مبادرت ورزیده اند. حتی در دربار مقتدرترین سلاطین عثمانی
 شعرائی به دربارشان راه می یافتند، و به گفتن مذایح و قصاید فارسی اقدام می کردند،
 و آنها را به شاه تقدیم مینمودند. چنانکه قبلاً گذشت، خواجه اصفهانی قصیده فارسی

۱- به نقل از دیوان باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱ (صفحه ۶۳۵)

۲- به نقل از دیوان باقی چاپ آلمان (صفحه ۴۳۶)

در نهضت سلطان سلیمان گفته بود، و حامدی از شعرای آسیای صغیر در مدح سلطان محمد غازی اشعار فارسی گفته و مولانا قبولی از شعرای آن کشور به نام سلطان محمد مدایحی به فارسی گفته است. (در اینجا بی مناسبت نیست که چند فقره از نامه های رسمی سلاطین و حکام آسیای صغیر را که به فارسی نوشته اند، نقل کنیم، تا بر ای ارباب فضل و صاحبان ذوق این رقابت محسوس زبان فارسی با زبان ترکی و همچنین تفوق و برتری آن بر زبان ترکی معلوم و آشکار گردد.^۲ بسیاری از این مراسلات و نامه ها مناسلاتی است که میان سلاطین آل عثمان و پادشاهان صفویه رد و بدل شده است، و با اینکه سلاطین صفویه ترک بوده به زبان ترکی در دربار خود اهمیت فوق العاده قائل بودند، و در ترویج و پیشرفت آن میکوشیدند، مگر سلاطین عثمانی به خلاف آنان سعی میکردند، که نامه های خود را به فارسی بنویسند، و زبان فارسی و زبان علمی و رسمی خود وانمود نمایند، چنانکه در اسلانی که سلطان بایزید با جامی و جلال الدین دوانی و فریدالدین احمد تغتازانی داشته است، این موضوع را تا اندازه ای ثابت و روشن

۱- تاریخ ادبیات براون از آغاز عهد صفویه جلد چهارم (صفحه ۷۸) دیوان حامدی و قبولی (صفحه ۶۹-۳۴)

۲- صورت نامه ای که سلطان محمد غازی در جواب ذراعت نامه محمد بیگ قرمان اوغلو فرستاده است، صداقت نامه اخلاص بیان که از جانب عالیخان مکرمت عنوان امیر اکرم الوالی مکرم اهل حکام انام و زبده دوستان مودت پیام شمس الدین محمد بیگ دام اقباله مصحوب عمده المتمدین حاجی بگه عموچه اعاده الله بالخیر ارسال شده بود در ایمن اوقات رسید، و موجب زیادتى اتحاد و یکجهمتی شد و هدیه مقبوله بجهت رکاب خاصه همایون مقرر گشت اما از اجناس حیول عربی و قرآمانی مقداری که لازم بود دفتر کرده بجهت خریداری با مبلغ دو خروار زر عثمانی پولاد سراج را بمشاهدالینه رفیق کرده شد که بموجب دفتر خریداری نموده عودت کند ان شاه العالی تعالی یقین که شیوه امداد اظهار خواهند آورد و چون در دفع غوغای مرجوم موسی چلبی جناب حمزه بك ولد از میرهم نیکو خواهی بجای آورد او را از زمره مخلصان معدود کرده سبیل مخالفت را باوی مسدود سازند و بالجمله در اتحاد گوشند تا موجب رفاهیت انام گردد کتب الامر العالی اعلى الله شانه فی اوائل رجب المرجب سنة ثمان عشر و ثمانمائة.

(صفحه ۱۴۳)

نقل از منشآت فریدون بیگ (صفحه ۱۴۳)

میکند و همچنین حاکم ارض و مکه به دربار سلطان مرادخان غازی نامه فرستاده به فارسی است و باز این نظر را تأیید میکند. ۲- در باره شعرای ترکی گوی دوره تیموری در ایران در قرن نهم اظهار نظر می کنند و همچنین میگویند: «قول پاور مدوکورتی فرانسوی، Pavet de Courteille مترجم ماهر با برنامه به زبان فرانسه در باره میرحیدر معذبوب، از شعرای ترکی گوی دوره تیموری» در باره همه شعرای ترکی گوی این دوره صدق میکند، و آن این است: «قول پاور»

۱- تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (صفحه ۷۲)
 ۲- منشآت فریدون بیگ (صفحات ۹۶-۹۷) و این نامه حاکم ارض و مکه از نظر اهمیت سبک نثر و عبارت پردازی در اینجا درج میشود:

صورت نامه‌ای که از طرف حاکم ارض و مکه حضرت سلطان مرادخان غازی فرستاده شده است بندگی و خاکساری و چاکری و جان سپاری خالی از خود فروشی و خویشمن داری بمن عرض گماشتگان در گاه جهان مداری خلافت شعاری حضرت خداوند گاری کامکاری الله یخلد ظله العالی با آداب خضوع و مراسم خشوع رسانیده و این کئینه دولتخواه که نهال هواداری حضرتش را در عرصه ضمیر مغروس گردانیده است ساحت ساحه در گاه آسمان بسار گاه بیچاروب مزگان رفته آناه اللیل و اطراف النهار، بوظایف بهروزی و مراسم ثناء اندوزی دوام دولت و ثبات رفعت شیده الله قواعد ارکانها و مهد معاهد بنیانها مواظبت و مداومت مینماید بمنزاجابت و شرف استجابت لاحق و متصل باد بهمد از عرض عبودیت بررای جهان آرای ارکان دولت اعز الله انصار هم اشعار میدارد که چون در این وقت عمده الفوارس ابراهیم را بشرف بساط بوسی آن خداوند گاری معدلت شعاری خلد الله ظله السامی فرستاده شد واجب دید خود را مذکور خاطر فیاض گردانیده در زمره دولتخواهان صادق الاخلاص متداخل داشتن تا از کمال الطاف شاهانه دائماً در گوشه ضمیر مندرج گردانیده در سلك منشیان مثبت نفرمایند چه از آن سبب آسمان معدلت و آستان مکرمت همان شمه لطیف و احسانی ملحوظت تاجان در تن و روان در بدن است در جاده عبودیت و اخلاص ثابت قدم و راسخ دم خواهد بودن بواقی حالات را بمشافهه بدان حضرت ایراد خواهد کرد بر این موجب که تحقیق و یقین حاصل گردد که این بنده را دائماً بمائلاط و حی کردار و مخاطبات الهام آثار مشتمل بشرف یادداشت و حسن التفات مفتخر و مباهی و مستظهر مستبشر خواهد فرمودن در این صحبت بزیارت املاط رعونت داشته مأمول عفو است که ابدال بدین ساکنان روی زمین فرمانبردار رای رزین باد بمحمد و آل و صحبه الامجاد. (به نقل از صفحه ۹۶ و ۹۷ منشآت فریدون بیگ متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی) به شماره ۴۹/۳۳ ج

دوگورقی: هبی تردید نمیتوانم بگویم که شعر میرحیدر برای من در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد، چه اساس آن از حیث معانی و تمایلات عرفانی و تشبیهات و اساساً سبک کاملاً فارسی است، میرحیدر به فارسی فکر کرده و به ترکی نوشته است، مهارت او در زبان ترکی کمتر از رقیب او میرعلیشیر نیست و هر دوی ایشان از منابع ایرانی ملهم اند، چنانکه همین ائیکته در بارهٔ نویسنده گان ترك زبان که در قرن پانزدهم میلادی در دربار امرای تیموری شهرت یافته اند نیز صادق است.^۱ پس از اینجا معلوم میشود که زبان و ادبیات فارسی نه تنها در آسیای صغیر بلکه در تمام قلمروها که با زبان ترکی رقابت میکرد، آن را تحت تأثیر عمیق خود قرار داده است، و بنا به روایت ادوارد براون^۲ در تاریخ ادبیات خود سلطان سلیم اول حتی در هنگامیکه با ایرانیان جنگ میکرد زبان فارسی را برای انجام دادن مقاصد ادبی به کار میرده است. در خاتمه باید تذکر داد، که در قرن نهم هجری زبان فارسی در زبان ترکی تأثیر زیادی کرده است، و در کمتر دوره ای میتوان نظیر این نفوذ ادبی زبان فارسی را در ممالک مجاور مانند ترکیه و هند مشاهده کرد.^۳

-
- ۱ - به نقل از شعر فارسی در عهد شاهرخ (صفحه ۹۴)
 - ۲ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد اول (صفحه ۱۳۱)
 - ۳ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحه ۵۴۲)

بخش دوم

فصل اول

کلیاتی در باره شعر و شاعری در قرنهاي نهم و دهم در

آسیای صغیر

چنانکه پیش از این در بخش اول اشاره رفت، سلاطین آل عثمان که بعد از انقراض سلاجقه در آسیای صغیر دولتی به نام دولت عثمانی تشکیل دادند، و به تدریج صاحب قدرت و شوکتی شدند، در دربار خود شعرای پارسی گوی و ادبای پارسی نویسن را پذیرفتند، و در ترویج شعر و ادب فارسی و ترغیب و تشویق پارسی گویان که از نقاط دور دست به آن دربار روی می آوردند، همتی به سزابه کار بردند. گاهی اوقات اتفاق می افتاد، که خود سلاطین عثمانی نیز چنان تحت تأثیر زبان شیرین فارسی قرار میگرفتند، که به گفتن اشعار فارسی مبادرت میکردند، و در تدوین و تنظیم دواوین برای مطالعه خود و دیگران از هیچگونه مساعدت و بذل توجه دریغ نمیداشتند، شعرا و نویسندگان کشور عثمانی نیز مانند سلجوقیان و به پیروی از روش آنان عیناً شیوه و سبک گویندگان و نویسندگان ایرانی را سرمشق خویش قرار میدادند، و گاهی از شعرای عرفانی چون مولوی و جامی و حافظ اقتباس و تتبع میکردند. در این دوره سلاطین آل عثمان ادبا و شعرا و دانشمندان ایرانی و پارسی گوی را مورد تکریم و تعظیم خاص قرار میدادند، و از اعطای صلات و جوایز در حق آنان کوتاهی روا نمیداشتند چنانکه دو نفر از دانشمندان ایرانی نژاد یکی جلال الدین دوانی و دومی فریدالدین احمد نققازانی مورد تفقد و احترام سلطان با یزید و سلطان

محمد عثمانی قرار گرفته با آنان به مکاتبه و مراسله میپرداخته‌اند.^۱

نگفته‌اند که این مکاتبات با امور سیاسی ارتباطی نداشت، و فقط به خاطر فضل و ادب دانشمندان ایرانی از طرف سلاطین عثمانی به رشته تحریر درمی‌آمد. چنانکه بنا به نقل فریدون بیگ در منشآت^۲ خود بایزید به مولانا جامی هزار فلورن^۳ و به جلال‌الدین دوانی پانصد فلورن با ادب و احترام صلح فرستاده است و هنگام بازگشت مولانا جامی از سفر مکه معظمه سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی در کشور خود دستنویس داد که در حق مولانا جامی احترامات لازمه را مرعی و منظور دارند، علاوه بر این عنایت، سلطان محمد خواجه عطاءالله کرمانی را با پنج هزار سکه طلای نقد و وعده یکصد هزار سکه طلای دیگر به شام گسیل داشت، تا شاعر عالیقدر ما را به کشور عثمانی ببرد، و مردم آن دیار را از فیض زیارت و انفاس قدسیه او محفوظ و پیرمینه سازد، ولی مولانا جامی قبل از آنکه خواجه کرمانی به دمشق رسد، از راه حلب به سوی تبریز رهسپار شده بود، که پس از استماع این خبر رساله ارشادیه خود را با قصیده مدحیه به دربار آن پادشاه ارسال داشت که مطلعش این است:

طاب ریاء ای نسیم شمال قم و مسر نحو کعبه آلامال^۴

مولانا جامی برای مرتبه دوم از طرف سلطان محمد به کشور عثمانی دعوت شد، وی به قصد ملاقات آن سلطان از خراسان به سوی استانبول رفت، اما در قونیه خیر فوت سلطان محمد را شنید، و سه هرات بازگشت، و در همانجا در روز جمعه هجدهم محرم سال ۸۹۸ هجری در سن هشتاد و یک سالگی بدرود حیات گفت.^۵ بدین ترتیب برای ما روشن میشود، که شعر و ادب فارسی نه تنها در ممالک فارسی زبان بلکه در کشورهایی که زبان مادری و ملی و رسمی آنها ترکی بود، رواج و رونقی داشت،

۱- تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد سوم (صفحه ۴۷۱) و طبقات سلاطین اسلام

(صفحه ۱۶۹)

۲- منشآت فریدون بیگ منشی طبع استانبول (صفحه ۳۶۱)

۳- فلورن: زرمسکوک رایج آن عصر بود.

۴- مقدمه دیوان مولانا جامی بقلم پیرمان (صفحه ۴۰۵)

۵- مجمع الفصحاء جلد دوم (صفحه ۲۱)

به حدی که شاهان و امرا را وادار می‌کرد که دانشمندان و شعرا را ایرانی و پارسی گویند را با فرزندان تحف و هدایا و وجه نقد به کشور خودشان دعوت کنند؛ و از وجود آنان کسب فیض نمایند. مکاتبات و مراسلاتی که در این زمینه در منشآت فریدون بیگ ضبط شده است، بهترین شاهد این مدعا می‌باشد.

۱ - در اینجا بی‌مناسبت نمی‌بینم که دو فقره از نامه‌هایی را که میان مولانا جامی و سلطان بایزید عثمانی مبادله شده است، از کتاب منشآت فریدون بیگ نقل کنم:

نامه دوم سلطان بایزید عثمانی به مولانا جامی: «چون بیا من توفیقات سبحانی و محاسن تأییدات آسمانی بر ضمیر منیر ما که مرآت آیات و مشکوه اشعه لامعات الهامات است محقق و مبرهن است که دوام ایام دولت و کامکاری و ثبات اعوام سلطنت و تاجداری بیمن نم‌غالبه و من هم از خواطر سامیه ارباب کشف و کرامات و اصحاب وجد و حالات که در جالات تلهیم تجارت و لایع عن ذکر الله و وصف حال ایشان است منوط و مربوط است، و هر دولت مند سعادت شمار و خردمند بختیار دست اعتصام بعروة الوثقی و جبل‌المتین محبت این گروه باشکوه زدهمه اسباب عزت اورا میسر و مهیا و هر روز به فتوحات بی اندازه و سعادت تازه مبشر و مهناست و الحمد لله علی توالی الآله و تنالی نعماته که این مقال مصدوقه حال فرخ‌قال فرخنده مالما است که کسوت والای خلافت و خلعت مطرای سلطنت بطرازا کرام و اعزاز این قرقه ناجیه مطرز گردانیده ایم و خلوص نیت با این جمع که از آرایش منفرد و بهر خصال حمیده و ستایش مزیده ستوده اند به تخصیص عالیجناب ولایت مآب هدایت پناه ارشاد و دستگام قدوة ذوی الفضل و الکمال زبده اولی الکشف و الحال المقتبس من انوار فیضه اهل الزمان مولانا نورالملک و الدین عبدالرحمن ادام الله تعالی برکات ایام الشریفة ما تلالا الزیران در مرتبه اعلی و درجه اقصی است و در هر روز سمت تضاعف و صفت تزیید به پذیرد و خصوصاً در این ایام فرح انجام که از روائج انفس مقبر که و نتایج ابکار افکار مبارکه کلیات جامع الکمالات که آیات آن در احکام به مثابه قواعد بیت المعمور و زواهر جواهر، عقود منظومه آن به مرتبه نظم قلابد خوری تصور در فرممانی در آن کالو لؤلؤ المنثور بتأیید ملهم توفیق از عالم غیب و نزاهت به ترجمانی زبان بلاغت به واسطه خامه عنبرین عمامه به خطه خط آمده مصراع:

بارک الله خامه دربار او

بیت

برویش نور تجلی تافته بهره از علم لدنی یافته
روزانه پایه سریر خلافت مصر ساخته رسید و بهیمن مطالعه شریف مخصوص شده

هم چنین مولانا حامدی که در زمان سلطان محمد عثمانی به کشور آسیای صغیر سفر کرده بوده در مدح سلطان محمد اشعاری گفته و در مقطع هر غزل نام مندوح خود را ذکر کرده است:

غوث ملوک عالم کو مهدی زمان است

سلطان محمد بن سلطان مرادخان است.^۱

هم چنین فقیه نامی عثمانی مؤیدالدین عبدالرحمن چلبی که در عصر سلطان

نصایح و مواعظ که در آن مندرج بود بسمع رضاشنید بسی مفید و مستحسن بود بیت :
چنان داد سخن داده است جامی کز آن شد تازه ارواح نظامی
موجب مزید فنون اعتقاد گشت از فیضان زلال نوال پادشاهی مبلغ یک هزار فلوری که نقد
تمامی عیار و سکه اعتبار از نام نامی ما یافته به رسم انعام فرستاده شد تا کمال عواطف خسروانی
در باره خود مشاهده نماید و به دعای دولت جاودانی افزایش والسلام

جواب مولانا جامی به نامه سلطان بایزید

دعائی که ورود ساکنان ملکوت و ثنائی که ذکر سبحان صوامع جبروت بوده باشد با
انواع خلوص درویشانه و اصناف خشوع فقیرانه تبار مجلس عالی اعلیحضرت سلطانی
خداوند گاری اسلام پناهی خلدنسله السامی گردانیده همواره گوشه نشینان کنج قناع و متوطنان
زوایای بقاع را دعا گوی جانی و ثناخوان جنانی امور دینی و دنیوی عالیشانان شناسند امید
که لطف باری یاری کرده مقبول در گاه حضرت عزت عزت اسمائه گردد بحق حقه و بنیه و ذویه
از تشریف تاضیف احسان بیکران و تبلیغ یرلیغ مکرمت عنوان سعادت فرود و گفت: نظم
جامی کجا عطای شه روم از کجا کاین لطف غیب میرسدش از ره عموم
هر چند بود سخت گریزان دلش ز نقد نرمش نمود کیسه زر، مهرش، چو موم
در زهد جو فروشی او کاست لاجرم گندم نمای گشت به آفاق آراین رسوم
زین تنگنای سرخ شد آخر چنان غنی ترسم که حب مهال کند درویش هجوم
تعداد آن نمیرسد ار عقل گویمش به شمار هست کم ز تبه محصول ملک روم (؟)

و چون دارندگان رقعۀ نیاز درویش محمد بدخشی زید تقواء با جمعی از فقرا عزم
حجاز کرده بودند و شاید که در ذهاب و ایاب عبور ایشان به آنطرف واقع شود و بشرف
دعا گوئی مستعد شوند در آنکه نظر عنایت مصروف احوال و جمعیت اطوار آن جمع بر ایشان حال
خواهد گشت شبهه ای نیست بمنایه الله و حسن توفیقه فلاعز ومن الملك ان یفوح ومن البدران
یلوح والامر اعلی، به نقل از منشآت فریدون بیگ جلد اول (صفحه ۳۶۱).

۱ - دیوان حامدی چاپ استانبول (صفحه ۵۷)

بایزید دوم شهرت پیدا کرد، در سال (۸۸۳) هجری از کشور خود به قصد تحصیل دانش مهاجرت کرده مدت هفت سال در شهر شیراز اقامت گزید، و در محضر مولانا جلال‌الدین دوانی دانشمند معروف تلمذ کرد.^۱

بعضی از شعرای دربار آل عثمان به اشعار شعرای پارسی‌گوی ایرانی جواب گفته‌اند، و از اشعار آنان استقبال کرده‌اند، مولانا قبولی که از شعرای عصر سلطان محمد فاتح می‌باشد، قصیده‌ای در جواب کمال‌اسماعیل گفته است که در دیوان فارسی او چاپ شده است، و نیز بعضی از شعرای آستینای صغیر از سبک و شیوه حافظ و کمال و خسرو پیروی کرده برخی نیز خود بایمرو و مرید خاص و مقلد عارف نامی مولانا جلال‌الدین محمد شمرده‌اند، و از مولانا به زبان شعر مدح کرده‌اند.^۲

شعر دوستان و دانش‌پرووران کشور عثمانی در نتیجه داشتن علاقه به شعر و ادب فارسی به تألیف تذکره‌ها و تدوین دیوان‌ها پرداخته‌اند. از جمله ضیایاشا در نتیجه اظهار علاقه مفرط به زبان و ادب فارسی تذکره‌ای درباره شعرای ایران تألیف کرده است.^۳

و عاشق‌باشا نیز که از قدیمترین شعرای عثمانی است، در دربار اربخان که دومین شاه آل عثمان بود زندگی می‌کرد، و با اینکه لقب پاشایی داشت، سردسته جنگجویان نبود بلکه پاشای شعرای صوفی مشرب بود، دوره دوم مکتب قدیم عثمانی نیز (۱۴۵۰ - ۱۶۰۰) مصادف با دورانی است، که اشکالات زبان ترکی کم‌کم مرتفع شد و شعرا توانستند توجه خود را به مطالعه مکاتیب ادبی ایران معاصر خود معطوف دارند، و از سبک و شیوه شعرای فارسی زبان تقلید نمایند و حتی عرفان و فلسفه مخصوص ایران نیز توأم با ادبیات فارسی در روحیه شعرا و نویسندگان عثمانی تأثیر بخشید.^۴

- ۱ - کتاب گیب تاریخ شعر عثمانی جلد اول (صفحه ۱۲۸)
- ۲ - مقدمه دیوان مولانا قبولی به ترکی چاپ استانبول (صفحه ۲۷)
- ۳ - جلد اول کتاب گیب تاریخ شعر عثمانی (صفحه ۱۲۸) و تاریخ ادبیات دکتر شفق (صفحه ۳۴۴)
- ۴ - کتاب تاریخ شعر عثمانی گیب (صفحه ۱۶۵ - ۱۶۵)

فصل دوم:

سلاطینی که از آل عثمان شعر دوست و شاعر نواز بوده‌اند

خود به فارسی شعر گفته‌اند.

چنانکه در بخش اول گفتیم مرگ علاءالدین کیقباد ثانی آخرین پادشاه سلجوقی آسیای صغیر و تجزیه شاهنشاهی بزرگ آن سلسله سبب شد، که عثمانیان در سلطنت خویش خود مختار و مستقلی شوند، و چون این سلاطین تربیت یافته در بازسلجوقیان آسیای صغیر بودند مانند آنان در حفظ آداب و رسوم دیرین و احترام و تکریم شعر و اهل فضل و ادب همت گماشتند به طوری که بعضی از شاهان آل عثمان علاوه بر ادب نوازی و شاعر پروری خود به زبان فارسی شعر گفته به تدوین دیوانها و تنظیم تذکرها پرداخته‌اند. سلطان ایلدرم بایزید عثمانی از جمله سلاطینی است که خود به فارسی شعر گفته و از شعر و فضلا حمایت نموده است، این یک بیت را در تذکرها به نام او ضبط کرده‌اند:

هر دود که بالا رود از سینه چاکم

آبری شود و گریه کند بر سر خاکم.

احمد داعی که یکی از شعرای آن دوره به شمار می‌رود. در مدح شاهزاده سلیمان چلبی پسر ایلدرم بایزید شعر گفته است ر اثرهای خود را به او تقدیم داشته است، و این یک بیت از آن جمله است، که دلای ارسال المثل می‌باشد:

۱ - تذکره مجمع الفیحاء تألیف رضاقلی خان هدایت (صفحه ۸)

آری چه کنم عارت مودان باشد ... پای ملخی پیش سلیمان برهن!^۱
 سلطان محمد عثمانی در مورد شعر امیر و محبت بی اندازه مبذول داشته آنان
 را از صلوات و نوازش خود برخوردار میساخته است، و در زمان سلطنت او شعرای
 بسیاری مانند ساحلی و قبولی به دربار او میآمدند. چنانکه سلطان محمد مولانا
 عبدالرحمن جامی شاعر شهیر و عارف نامی ما را نیز چندین بار بدان مرزوبوم دعوت
 کرده است، و مولانا قبولی از اینکه در دربار او رام یافته و از صلوات و جوایزش متمتع
 شده است، اظهار رضایت و سپاسگزاری نموده است.^۲

یکی دیگر از سلاطینی که خود به فارسی شعر میگفت، و در دربارش شعرای
 فارسی گوی بسیار بودند، سلطان سلیم عثمانی میباشد. او اول کسی است که از سلاطین
 آل عثمان که خلافت و سلطنت را در خاندان عثمانی جمع کرده است، و در سال
 ۸۷۵ هجری متولد شده در سال ۹۱۸ هجری به تخت شاهی تکیه زده است. سلطان
 سلیم مردی درویش مسلک و لطیفه گو و شاعر بود، در ریاضی و سایر علوم نیز اطلاعاتی
 داشت، و از شعرای ایرانی به کمال و خسر و مخصوصاً حافظ علاقه بسیار داشت، و از
 آنان در غزل سرائی پیروی می کرده است.

تخلص او گاهی سلیمی و گاهی سلیم بوده است. چنانکه در غزلی که مطلعش
 چنین است تخلص سلیمی به نظر میرسد:

تا خرقه و سجاده ام از رد در می چند
 خواهم طرف میکده رفتن قدمی چند
 درکش قدحی چند و فلك را عدم انگار
 در خاطرت از دور بینی المی چند
 در گلشن دوران همه در دور قدح کن
 چون ترگس آزاده چو یابی در می چند

۱ - دیوان احمد داعی مقدمه ترکی. (صفحه ۱۹۱)

۲ - دیوان قبولی چاپ استانبول فارسی. (صفحه ۳۳۲)

همدم بجز از بساده همزاید حریفان
 از عمر گرانمایه چو باقی است دمی چند
 حال دل عشاق سلیمی تو چه پرسی
 در میسکده با عشق و جنون متهمی چند.^۱
 و در غزل دیگر گوید:
 بر هر دلی که غیرت عشق (سلیم) کلفت
 پیغام سوی دوست به باد صبا ، نداد
 سلطان سلیم گاهی اوقات در اشعار خویش خودستائی کرده و زمانی از مشرب
 عرفان و مصوف سیراب شده است، چنانکه در این غزل گوید:
 در اقلیم فنا چون شمع اگر چه زار میمیرم
 خوش است این دولت باقی که بهر یار میمیرم
 اگر در خانه بنشینم کشد دوری آن شوخم
 وگر بیرون روم از طعنه اغیار میمیرم
 (سلیمی) چون برای یار میمیری چه مینالی
 من از بهر چنین مرگی دمی صدبار میمیرم
 * * *
 ز پیشم رفتی و من بهر آن رفتار میمیرم
 قدم را رنجه فرما آه ورنه زار میمیرم
 توئی سلطان حسن و نیستت برینده ها رجمی
 طیب دردمندانی و من بیمار میمیرم
 که از تاب خم زلفت به خود چون موی می پیچم
 گهی از حسرت آن لعل شکر بار میمیرم
 لب از سحر و افسون چند رنجدای طیب جان
 حدیثی گو که من از بهر آن گفتار میمیرم

۱ - ترجمه مجالس النفاثین - حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۷۶)

سلیمخ هر گه آن مه میرود جانم نمی ماند
 سلطان سلیم گاهی بر دنیا و سلطنت بی اعتنائی نشان میدهد و میگوید که
 نمیخواهم سلیمی پادشاهی بنده یارم
 چون کشور آسیای صغیر جایگاه نشوونما و ارشاد مولانا جلالالدین محمد
 بلخی بوده است، لذا در اشعار سلیم و دیگران نیز تأثیر عرفان و تصوف مولانا تا
 اندازه‌ای مشاهده میشود. چنانکه در این غزل که در دیوان خطی او ضبط است
 مشرب عرفان آشکار است:

نمیکنی نظری سوی اهل عشق ز ناز تو نازکن که نداریم ما بغیر نیاز
 ز بس که طاقت و صبرم نماد در عشقت چو یاد آورمت گریه میکنم آغاز
 ز پادشاه خیالت چه شکرها دارم که اوست بامن دیوانه محرم و همراز
 تا اینکه گوید ...

سلیم خاک ره عشق کن سر و من دران
 که جان به حضرت جانا نه میکند پرواز^۱
 دیوان خطی او که در کتابخانه ملک تهران موجود میباشد دارای ۵۹ ورق و
 هر صفحه آن یازده سطر است، سلطان سلطیم بعد از پنجاه و یکسال عمر در سال ۹۲۶
 هجری پس از هشت سال و هشت ماه و هشت روز سلطنت جهان را بدرود گفته است^۲
 و اینک چند غزل از او در زیر نقل میشود:

و اینک غزل به طرز خسرو
 آنکس که حسن داد ترا و وفا نداد اندوه و درد داد مرا و دوا نداد
 بدر روزگر شدم چه شکایت کنم ز بخت روز خوشی مرا چکنم چون خدای نداد

- ۱ - دیوان خطی سلطان سلیم متعلق به کتابخانه ملک تهران بشماره (۴۶۲۰)
- ۲ - دیوان خطی سلطان سلیم عثمانی متعلق به کتابخانه ملک تهران بشماره (۴۶۲۰)
- ۳ - مجالس النفائس - حکیم شاه محمد قزوینی - (صفحه ۳۵۹) و تحفہ منامی (صفحه ۱۹)

شبهها ز هجر مردم و باد سحر گهی
تا قصد صد هزار دل مبتلی نکرد
آنکس که داد این همه خوبی به گلرخان
جان و دلش به وصل دلارام کی رسد؟
بر هر دلی که غیرت عشق سلیم تافت
واز اوست :

ای دو عالم فدای یک نکبت
مهرن بارد ز زلف شبرنگت
اهل دلرا جز این مرادی نیست
بهر سوز دل سلیمی زار
واز اوست غزل به طرز کمال
عقل حیران ز نرگس سیهت
ماه تابد به گوشه کلهت
که سپارند جان به خاک درت
گل گل افروخته رخ چومهت

میخانه بین ز می چو بدخشان مکان لعل
هر خم در او ز باده چون لعل کان لعل
بازار عیش بین که چو صراف می فروش
در وی گشاده از می رنگین دکان لعل
از هجر لعل گوش تو از اشک قطره ای
در کوهسار هجر ز شوق لب تو هست
کارم به خون دل طلبیدن نشان لعل
عکس می لب تو به میخانه اوفتاد
شد هر طرف ز بس می رنگین جهان لعل
دندان زدی و رشته جانم گسیختی
شد در میانه دولت ریسمان لعل
یکی دیگر از سلاطین آل عثمان که طبع شعر داشته و به فارسی شعر گفته

است ، سلطان سلیمان قانونی میباشد ، او پسر شجاع سلطان سلیم بود ، و در سال ۹۲۶ جانشین پدر شده است ، در سال نهمصد هجری متولد شده است و در سال ۹۲۶ از مغنیا حرکت کرده و در قونیه به تخت سلطنت نشسته است .

شاعر ایرانی مقیم آسیای صغیر به نام امینی در تاریخ جلوس او قصیده‌ای ساخته است ، که از هر مصرع آن ۹۲۶ حاصل آید ، مدت سلطنتش ۴۸ سال بوده و در سفر بغداد این بیت را گفته است :

بر جان خارجی زده ام پنجه چون اسد خون حسین می طلبم یا علی مدد
سلطان سلیمان گاهی اوقات شعر فارسی میگفت ، و به هر سه زبان فارسی و ترکی و عربی آشنائی داشت ، و این دوبیت نیز از اشعار او به شمار میرود :

دیده از آتش دل غرقه در آب است مرا

کار این چشمه ز سر چشمه خراب است مرا

چشم بر هم زخم و روی تو بینم به خیال

در شب هجر مگر دیده به خواب است مرا .

بنابه نقل صاحب تذکره مجمع الخواص سلطان سلیمان (محبی) تخلص میکرده است ، و گویا این تخلص را وقتی انتخاب کرده است ، که با شاه طهماسب صفوی مصالحه و دوستی آغاز نهاده است ، بالاخره سلطان سلیمان خان قانونی در سال ۹۷۴ هجری در گذشته و در جامع شریفه رودس بنام «سلیمانیه» که از آثار و بناهای خود او میباشد ، مدفون شده است .^۳

۱ - تحفه سامی - سام میرزا صفوی - تهران ۱۳۱۴ مطبعه آرمغان (صفحه ۱۹)

۲ - تذکره مجمع الخواص تألیف صادقی کتابدار ترجمه دکتر خیابپور (صفحه ۱۵)

۳ - قاموس الاعام ترکی تألیف شمس الدین سامی جلد چهارم (صفحه ۲۶۱۴)

فصل سوم

شعرائی که در آسیای صغیر در قرن‌های نهم و دهم شعر

فارسی گفته‌اند .

از جمله شعرائی که در قرن نهم و دهم در آسیای صغیر و در بلاد سلاطین عثمانی به فارسی شعر گفته‌اند ، مولانا بهاء‌الدین علی متخلص به ادائی را میتوان نام برد . چون ادائی در سخن گفتن مقاصد خویش را نیکو ادا میکرده است ، لذا ادائی «تخلص یافته است .

اصل او از شیراز است ، و مانند شیخ اجل سعدی شیرازی همواره در سیر و سیاحت بوده . به اطراف و اکناف عالم و بحر و بر سفر کرده است ، و در این مسافرتها بلاهک فضل و عام و صاحبان کمال همصاحب بوده است . تا اینکه جامع فضایل شد و متحیر در علوم مختلف گردید ، مولانا ادائی خط نیکو مینوشت ، و در شیراز از جمله نویسندگان به نام به شمار میرفت ، و کتابهایی مانند شاهنامه و خمسه نظامی و دیوان کمال و خسرو و غیره را بسیار نوشته از طرز و سبک هر يك اطلاع کافی به دست آورده است ، و از این روست ، که در اقسام و انواع شعر از مثنوی و قصیده و غزل طبع و قاد و ذوق سرشاری داشته است . وی تاریخ سلطان سلیم عثمانی را که معاصرش بود ، به بحر شاهنامه سرود و این يك بیت در توصیف جنگ از آن کتاب است :

اجل ساقی و خون دل باده بود به هر گوشه‌ای مستی افتاده بود .

تذکره و مجالس الفنا من له امیر علی شیر نوائی ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی (منحه ۳۶۵ و ۳۶۴) -

مولانا ادائی در سال ۹۲۸ در استانبول به مرض طاعون جهان را بندرود گفت ،
 و خبر وفات او به یکی از دوستانش در «رودن» رسیدگویند این شخص با ادائی دوست
 صمیمی بود ، و بسیار صاف ضمیر و روشن دل بود .
 و قصیده ای در منقبت گفته بود که مطلع آن اینست :

دل از برای خدنگش نشانه ای میخواست
 بیاض دیده نهادند مردم از چپ و راست .
 در تذکره مجالس النفائس (ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی)
 چندین غزل به نام او ضبط کرده اند ، و اینکه محض اطلاع از سخنوری و
 سبک غزلسرائی وی غزل زیر را از او نقل میکنم :

هر زمان زلف بتی خاطر پریشانم کند
 تاوک دلدوز شوخی رخنه در جانم کند
 توبه از می گر کنم شبهاز تشویق خممار
 بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کشد
 کشتگان غمزه شوخت غریق رحمتند
 چشم آن دارم که بخت از خیل ایشانم کند
 حاصل از شوق تو دارم گریه شام و سحر
 باشد از آلودگی ها پاک دامانم کند
 چون «ادائی» تیغ دلدوز تو دارم آرزو
 تا خلاص از محنت شبهای هجرانم کند .

* * *

وایضاً از اوست
 بسا من آئینه هر گبه پیش رخسار آورد
 چو برت آئینه را با خود به گفتار آورد

۱- تذکره مجالس النفائس - حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۶ - ۳۶۵)

خودنمائی میکند خورشید بنما روی خویش
تا بدین حسن جهان افروز اقرار آورد
نخل قدش را به آب دیده پروردم ولی
هر زمان بهر دل من محنتی بار آورد
دیده بره گوش بر در فرگس و گل منتظر
تا صبا پیغام آن گل کی به گلزار آورد
با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب
میکنم جانش فداگر مژده یار آورد

* * *

واز اوست
با شام غم قرینم و دورم ز ماه خویش
درمانده‌ام به طالع و بخت سیاه خویش
گفتم که دل بر آورم از چاه غم نشد
هر چند ساختم رسن از دود آه خویش
راهم نما به چشمه حیوان که همچو خضر
کم کرده‌ام به فکر دهان تورا خویش

* * *

واز اوست
با غمت شب همه شب صحبت جانی دارم
با خیال دهنه عیش نهانی دارم

* * *

غلطان چو قرعه‌ام شب در داز خیال او
تا کی بینم آن رخ فرخنده فال او

قبولی و شعر فارسی

دیگر از شعرائی که در دربار آسیای صغیر در قرن نهم میزیسته و شعر فارسی

میگفته‌اند، مولانا قبولی میباشد. مولانا قبولی از شعرای پارسی‌گوی آسیای صغیر بوده و محل تولد و تاریخ تولدش مجهول میباشد.

فقط شمس‌الدین سامی صاحب کتاب قاموس الاعلام ترکی اورا اهل (سیروز) دانسته است.^۱

با مراجعه به دیوان وی و مطالعه اشعارش معلوم میشود، که وی در عهد سلطان محمد عثمانی میزیسته و دیوان خود را به نام سلطان وقت تمام کرده است چنانکه در اشعار فارسی به این نکته اشاره میکند و میگوید:

در آن وقتی که این فرخنده دیوان
مزمین شد به مدح شاه دوران
ز هجرت راست هشتصد بود و هشتاد
که شد از ختم این دیوان دلم شاد
گذشته سال عمرم سی و نه بود
سرم از مدح شه بر چرخ میسود،^۲

از قراین اشعارش معلوم میشود که او در موقع تدوین دیوان و مدح گوئی سی و نه سال داشت، و اگر سی و نه را از هشتصد و هشتاد کم کنیم ظاهراً هشتصد و چهل و یک تاریخ تولد شاعر به دست خواهد آمد. در تذکره مجالس النفاثین از چند شاعر به نام قبولی ذکری رفته است، ولی این قبولی که از او صحبت میکنم، و در قرن نهم در آسیای صغیر به گفتن اشعار فارسی مبادرت ورزیده است، غیر از آن اشخاصی است که به قبولی معروف شده‌اند، محل تحصیلات شاعر روشن نیست، ولی در اشعار خود از شعرای ایرانی مانند ظهیر و خسرو و خواجو نام برده و چنین وانمود کرده است، که در شعر گفتن از آنان کمک و الهام گرفته است، چنانکه در این دو بیت قصیده اش گوید:

در این قصیده غراشها به طبع قبولی

مدر رسید ز روح ظهیر و خسرو و خواجو.

به نخل بندی و طرز قصیده و غزل تر

شود فقیر چو ایشان اگر بود نظر تو.^۳

۱ - قاموس الاعلام ترکی از شمس‌الدین سامی جلد پنجم (صفحه ۳۵۲۰)

۲ - مقدمه ترکی دیوان قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ (صفحه ۸) و دیوان فارسی (صفحه ۱۵۰)

۳ - مقدمه ترکی دیوان قبولی چاپ استانبول (صفحه ۹) و دیوان فارسی (صفحه ۱۱۳)

مولانا قبولی بنابه قول صاحب تذکره تحفه سلمی و آتشکده یزدان و تذکره
روز روشن از اهالی یزد میباشد ، و کاملاً ایرانی الاصل است ، قبولی در اشعار و بخصوص
قصاید خود سلطان محمد عثمانی را مدح گفته و گاهی در شاعری خود مبالغه و خود ستائی
میکند ، اینک چند بیت از قصیده‌ای را که در تعریف سلطان محمد گفته و خود را نیز
ستوده است ، شاهد می‌آوریم :

چون در شهوار یزد چشم شب بیدار من
صبح دامن پر کند از گوهر شهوار من

.....
.....

بس که دریا بار طعم از در معنی است پر
میبرد هرسو سفینه در ز دریا ، بار من
گوهر اسرار نظم در بها بس بها است
جوهری داند بهای گوهر اسرار من

از سخن سنجان منم امروز هر جا ثابت است
در بر صاحب عیاران سخن معیار من
تا جهان باشد اثرها مانند از من در جهان

چون به گفت خوب شهرت یافته است آثار من
دولتم چون روی داد و عقل آمد رهنمون
شد ثنای شاه دوران مذهب مختار من

آفتاب سلطنت سلطان محمد کز فلک
هر زمان آید خطاب او را که استظهار من
از قبول بندگانت تا قبولی گشته‌ام

بر کلاه ماه سلاید گوشه دستار من

معین دولت و دین شهریار با تمکین
بهار گلشن جان گلبنی جنان آمد

جهان عزیز و شرف بایزید خان شاهی
که او خلاصه نسل مرادخان آمد.^۱

قبولی سلطان محمد خان را اولین شاهی میداند، که در مملکت عثمانی سکه
طلا میزند، و آنرا رایج میسازد، چنانکه در مقطع غزلی چنین گوید:

شه دین پرور احمد سیر سلطان محمد خان
که او زد سکه شاهی به زر در ملک عثمانی.^۲

همچنین قبولی از سلطان محمد عثمانی آن قدر مهر و محبت مشاهده کرده و از
صلوات و نوازش او به اندازه ای راضی و خشنود بوده که او را بهترین پادشاه آل عثمان
میداند. و از اینجا برای ما روشن و ثابت میشود، که در آن دربار زبان فارسی و شعرای
فارسی گوی تاجه حد خریدار و مشوق داشته اند، چنانکه در قصیده ای چنین گوید:

جهانبان زمان سلطان محمد علی سیرت بهین آل عثمان.^۳

مولانا قبولی در سال اول که به روم آمده غزل ساحلی زا که یکی از شعرای معاصر
او بود و در آسیای صغیر میزیست، جواب گفته و از آماسیه به آستانه شاهی فرستاد، و
این است مطلع آن قصیده که ذویت از اول قصیده محض نمونه ذکر میشود:

سرخ از چه روست پیش لب لعل یار لعل

گر ز آنکه نیست از رخ او شرمسار لعل

فرهاد بس که بی لب شیرین سرشگ ریخت

شد سنگ پاره ها همه در کوهسار لعل..^۴

علاوه بر این قبولی در جواب کمال اسمعیل نیز قصیده ای گفته است که مطلعش

۱- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۱۶۱)

۲- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۱۰۴)

۳- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (۱۰۸)

۴- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۹۹)

چنین است :

زین سان که گشت روی زمین آسمان برف
شیر قلنك شکار شود در میان برف
وگویند قبولی این قصیده جوایسه را به اشاره و دستور سلطان محمد پادشاه
وقت سروده است چنانکه درمقطع نام سلطان وقت را آورده چنین گوید :

سلطان محمد آن شه غازی که روز حزب
او آفتاب آمد و دشمن بسان برف
وی از اینکه به دربار سلطان محمد سلطان عثمانی راه یافته و مورد تکریم
و تشویق او قرار گرفته^۱ اظهار رضایت و سپاسگزاری میکند، و آنرا یکنوع اقبال
و آمدکار میداند، چنانکه گوید :

ز اقبال قبول خدمت شاه	بحمداله شدم مقبول درگاه
دلم این لطف را از شاه میخواست	میسر شد ز لطف شاه دلخواه
مرا ناگاه این اقبال رو داد	چگویم شکر این اقبال ناگاه
به دولت راه میجستم رسیدم	رسد آری چو دولت هست درراه
قبولی چون شدی مقبول سلطان	بگو شکر خدا الحمد لله ^۲

در مقدمه ترکی که به دیوان قبولی نوشته شده، و درباره شاعر تحقیقاتی به عمل
آمده است، به روی آوردن شعرای پارسی گوی ایرانی به دربار سلاطین عثمانی
آسیای صغیر اشاره میکند، و خود قبولی نیز در قصیده لامیه خود بدین نکته اشاره
کرده است، چنانکه گوید :

تجار نظم از عجم آمد بسی به روم لیکن کسی نداشت چو این بنده بار لعل^۳
غزلیات فارسی قبولی نیز بسیار روان و سلیس است، و کاملاً به سبک شعر ایرانی
بوده و از نکات لطیف و ظریف زبان فارسی برخوردار میباشد، چنانکه يك غزل

۱- دیوان فارسی قبولی چاپ استانبول (صفحه ۳۶۱)

۱- دیوان قبولی چاپ استانبول (صفحه ۳۳۲)

۲- مقدمه ترکی دیوان قبولی (صفحه ۱۴)

به عنوان نمونه از دیوان فارسی او در اینجا نقل میشود:
 چو میدانی که خواهی کشتنم آخر به فادانی
 ز لولک روی خود بنما به من آخر تو میدانی
 تو سلطانی نگارا با گدایان جنگ کمر کن
 که خواهد کشته گشتن عالمی زین جنگ سلطانی
 چه دانستم کز نسان بیوفا باشی و سنگین دل
 کنون دانستم و سودی نمیدارد پشیمانی
 پریشان میکنی گیسوی مشکین و دل مسکین
 به آخر همچو زلفت می نهد سر در پریشانی
 قبولی را بکش ای کافر از برگردد از عشقت
 که در دین میکشند آنرا که برگشت از مسلمانی
 قبولی چون از سلطان وقت انتظار بذل و بخشش بیشتری داشت و سایرین از
 او مضایقه میکردند؛ و گاهی پاشایان عثمانی از انعام و صلۀ او میکاستند، بدین جهت
 به مقام گله برآمده از شاه اضافه حقوق میطلبید، و اینک با اشاره به این نکته گوید:
 خسر و گفستی که ادرار تو افزون میکنم
 آن نشد از لطف پاشایان و شد انعام کم
 هر کسی از لطف تو کام خود افزون یافتند
 کی روا باشد که این بیچاره یابد کام کم
 مدت شش ماه شد اکنون که از این تفرقه
 محنت بسیار دارم حاصل و آرام کم
 شاه اگر این بار مرسوم نیفزاید ز لطف
 خواهد شد در میان خلق تنگ و نام کم

دوستانت را فزون بنیاد، به عالم عز و جاه
 باد دایم علمت اعدای خود را ایام کم^۱ .
 و در جای دیگر او نفس خود را به قناعت و خرسندی پند و اندرز داده از
 طمع و رزی و حرص زیاد منع می‌کند ، چنانکه گوید:
 قبولی باش قانع تا قناعت دلت را از طمع بیزار سازد
 نمی بینی که این نفس طمعکار عزیزان را به هر جا خواستارد^۲ .

ارادت قبولی نسبت به مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

چنانکه قبلاً گفتیم بنیان‌گذار زبان و ادب و بخصوص شعر فارسی در آسیای صغیر
 خاندان جلیل مولوی بودید ، که هر یک به نوبت خدمات بزرگ جسته‌ای نسبت به عالم
 زبان و ادب فارسی انجام دادند. و این رسم و آیین از زمان ورود به لاله‌الدین ولد
 ملقب به سلطان العلماء به کشور آسیای صغیر شروع شد ، و به تدریج رونق و نضجی
 گرفت ، تا اینکه در عصر مولوی بر استحکام و جزالت آن افزوده گشت ، و دامنه‌اش
 تا سالها بعد از مرگ مولوی در زمان سلاطین عثمانی هم کشیده شد ، و عده زیادی از
 شعرای آن زمان پیر و مکتب مولوی بودند . و از ارادتمندان خاص آن مرد عارف و
 کامل به شمار می‌رفتند ، چنانکه شاعر مورد بحث ما مولانا قبولی نیز مرید مولانا
 جلال‌الدین محمد بوده و خود را پیر و مکتب عرفان و حقیقت جوئی او میداند و از
 حضرت آن فاضل گرانمایه و عارف نامی طلب آموزش و کسب نور علم و معرفت می‌خواهد ،
 و اینک اشعاری را که در این مورد راجع به مولانا گفته است ، در اینجا نقل می‌کنیم :

با عشق تو دیوانه‌ام	یا حضرت ملای روم
از معرفت بیگانه‌ام	یا حضرت ملای روم
هر که ترا مائل شود	بر سر حق واصل شود

۱- دیوان فارسی قبولی (صفحه ۲۲۳)

۲- دیوان فارسی قبولی (صفحه ۲۲۶)

۳- دیوان فارسی قبولی غزلیات (صفحه ۴۳۷)

بی شبهه دریا دل شود	یا حضرت ملای روم
من بنده باب توأم	افکنده باب توأم
شرمنده باب توأم	یا حضرت ملای روم
مستغرق بحر گنه	گشتم میرا آمد وله
عقل و حضورم شد تبه	یا حضرت ملای روم
عصیان جرمم لایعد	احسان عفو نیست حد
اینم تسلی میکند	یا حضرت ملای روم
من خسته حیران تو	فالنده گریان تو
خواهم علاج جان تو	یا حضرت ملای روم
آمد به درگاهت ملول	بنا حسیق اولاد رسول
کن این «قبولی» را قبول	یا حضرت ملای روم

در مورد وفات مولانا قبولی مولانا حامدی که یکی از شعرای فارسی گوی آسیای صغیر است، ماده تاریخ گفته و میتوان تاریخ وفات او را ۸۸۳ هجری دانست، و اینک تاریخ وفاتی که حامدی گفته است :

شد قبولی به سوی دارفنا	همدمش حور و ملک ساقی باد
آمد از بعد وفاتش تاریخ	دولت شاه زمان باقی باد

مولانا حامدی و شعر پارسی

یکی دیگر از شعرائی که معاصر سلطان محمد عثمانی بود، و در قرن نهم هجری در آسیای صغیر و در دربار عثمانی به نشر شعر فارسی همت گماشت، مولانا حامدی میباشد، وی از ابتدای کودکی و جوانی در شهر زیبای اصفهان نشوونما یافته و در همان شهر در مکتب به تحصیل پرداخته بود، تا شغل شاعری پیشه گرفت، و از استعداد خداداد استفاده کرد، چنانکه خود گوید :

۱- مقدمه دیوان قبولی و حواشی آن چاپ استانبول (صفحه ۲۷)

۲- دیوان حامدی چاپ استانبول (صفحه ۳۴)

چو طبع من سخن را مستری شد
 نصیب بنده فن شاعری شد
 ولی در جمله ملک صفاهان
 نبود آن روز ممدوح سخندان
 دلم میگفت هر ساعت سفر کن
 وزین شهر پر آفت سر بدر کن
 ظهور من به شهر اصفهان بود
 که او یک نیمه ملک جهان بود^۱
 منظور از اینکه پدر حامدی علاقه داشت او به مکتب برود ادب آموزی بود،
 چنانکه در اشعار خویش بدین نکته اشاره کرده گوید:

پدر میخواست تا باشم مؤدب
 مرا بنشانند یکچندی به مکتب
 در آنجا سعی کردم تا زهر باب
 گرفتم یاد علم و فضل و آداب^۲
 حامدی مایل بود، که پیوسته مسافرت کند، و دور عالم را بگردد، ولی مهر و
 محبت خانوادگی مانع اینکار میشد، و به خاطر برادرانی که با آنان زندگی میکرد،
 دلش نمیخواست، از وطن خویش دوری اختیار کنند، اما هنگامیکه برادران اوسر
 در نقاب خاک کشیدند، و جمعیت خانوادگی آنان پریشان گشت رخت سفر بر بست،
 و خود را برای گردش در نقاط مختلف جهان آماده کرد، تا اینکه به کشور عثمانی
 مهاجرت نمود.

چنانکه در اشعارش اشاره میکند:

مرا میل سفر می بود پنهان
 ولی بد پای بندم مهر اخوان
 در این اندیشه می بودم که آخر
 فلک خاصیت خود کرد ظاهر
 پریشان کرد جمع دوستانرا
 بهم بر زد دیار اصفهان را
 مرا از آنجا برون انداخت ناکام
 چو خویشم کرد سرگردان در ایام
 سفر کردم چو در از قعر دریا
 نهادم رخ چو خورد در کوه و صحرا^۳
 حامدی چنانکه خود گوید در سیر و سیاحت خویش خدمت اصحاب کمال را
 درک کرده و گاهی در رزم و زمانی در بزم به سر برده است:

۱ - دیوان حامدی فارسی چاپ استانبول (صفحه ۳۶ حسب مال نامه)

۲ - (د د د د د د د د)

۳ - د د حسب حال نامه (صفحه ۳۶)

به هر شهری که بودم قریب سالی بدم در خدمت صاحب کمالی
 به هر ملکی که کردم عزم خود جزم گهی عزیزم بودم گناه در بزم^۱
 باید دانست که شاعر یارسی گوی مامدت سی سال گردش و تفریح در نقاط مختلف
 عالم کرده پس از گذشتن سی سال به کشور عثمانی آمده است، و این است گفته خود شاعر:
 به امر حقیق پس از سی سال سیران به روم افتادم از تقدیر یزدان^۲
 حامدی وقتیکه به دربار عثمانی راه مییابد، از اجترامات و نوازش مردم و
 فراوانی ارزاق و آبادی شهرها خوشش میآید، و برای اینکه سلطان وقت را بشناسد،
 از مردم سؤالاتی میکند چنانکه گوید.

چه دیدم؟ کشوری معمور و واسع که بودش هر دهی چون مصر جامع
 چو دیدم رونق و آیین آن ملک بسی کردم به جان تحسین آن ملک
 بگفتم کیست شاه این ولایت که بادش یار جان شاه ولایت
 بگفتند آن شهنشاه جهاندار که نامش در شهنشاهی است خوانکار^۳
 حامدی پس از اینکه به دربار سلطان محمد باری میباید از اولطف و مرحمت
 بسیار می بیند تا اینکه وی را مقرب دربار خود میسازد، و از نعم گوناگون و صلوات
 فراوان برخوردارش مینماید، و شاعر خود در این باره گوید:

منع القصبه به عون لطف الله بندیدم آفتاب روی آن شاه
 چو شاه از لطف خود در من نظر کرد هماندم آن نظر در من اثر کرد
 نظر فرمود و تحسین کرد و بنواخت مرا از جمع نزدیکان خود ساخت
 عزیزم کرد و در بر کرد خلعت برای من مقرر کرد نعمت
 قریب بیست سالم محترم ساخت مرا سر تا به پا غرق نعم ساخت^۴

سلطان محمد به مولانا حامدی زر و دینار بخشید، و او را نزد مردم معزز و

۱ - دیوان حامدی حسب حال نامه (صفحه ۳۷)

۲ - حسب حال نامه حامدی چاپ استانبول (صفحه ۳۷)

۳ - حسب حال نامه دیوان مولانا حامدی (صفحه ۳۸)

۴ - حسب حال نامه دیوان مولانا حامدی (صفحه ۴۸)

منکرم داشت، و از هیچگونه بخل و بخشش در حق او امتناعه نکرد، چنانکه هر سال علاوه بر صلوات و جوائز مقرر پنج تن غلام بیزه بدو ملی بخشیده، و خاطرش را عزیز می شمرد، و اینک خود شاعر گوید:

خداوند زر و دینار گشتم، زانکه با من
 هر آن شعری که میگفتم من از خود
 به من پیوسته آن شاه ملکشاه
 به هر سالم غلامی پنج دای داد
 چو سال هشتاد و هشتاد و یک گشت
 که سلطان کرد فتح کفه و دشت^۱

حامدی در نتیجه خامی و بی احتیاطی خود بعد از مدتی مودت قهر و غضب سلطان واقع می شود، و به نسبت شیخی مزار غازی خوانکار منصوب می گردد، با اینکه در باطن از انتصاب بدین کار رضایت خاطر حاصل نمی شود، ولی از تیرس شاه و ایجاب مقتضیات محیطش به ناچار به این کار قن می دهد، و در دیوان اشعار فارسلی خود بدین نکته اشاره می کند، و می گوید:

روانه ساخت آن شاه جهاندار	مرا شیخ مفراد غازی خوانکار
نمی کردم قبول آن پایه دراز من	که شخصی از اکابر گفت با من
که از قهر شه عالم بیندیش	مکن در ده من بچه دلدای مرد درویش
ز تیرس شاه منصب در نکردم	ولی می شد بچه گر دون آه سردم
شدم دور از در سلطان به ناچار	برفتم تا مزار غازی خوانکار ^۲

۱ - دیوان حامدی (صفحه ۳۹)

۲ - دیوان حامدی (صفحه ۴۰)

حامدی این رانده شدن از دربارشاهی را نتیجه سعایت و سخن چینی حامدان می‌داند، و در شعر خود بدان اشاره می‌کند، و قصیده‌ای در اغبنزاز به رشته نظم می‌کشد. ^۱ و اینک چند بیت از آن قصیده در اینجا درج می‌شود:

من سك این آستان بودم ولیکن چشم بد
 دور از آن در دورم افکندست از آن عالیجناب
 منکه بودم از عطایت غرقه در ناز و نعیم
 میکشم اکنون در دور چرخ انواع عذاب
 یارب آن اقبال و دولت کویکه از روی کرم
 که گهی با بنده می‌کردی به دلجوئی خطاب
 تا مرا از چشم خویش افکنیدی آن دولت نماید
 همه نعمت تو پنداری خیالی بود و خواب
 آفتابا گر گناهی دیده‌ای، از ملاپتوش
 بربوبه تیغم میزنی سهل است، روی از من متاب
 در جهان رسم قدیم است، از بزرگان مرحمت
 فرودستان خطا، والله اعلم بالصواب
 حامدی مدتی در آن آرامگاه خونکار به شیخی و مجاورتی مشغول میشود، و به قرائت کلام الله مجید میسر دازد، و قاریان دیگر نیز در زیر دست او کار میکنند، چنانکه خود گوید:

شدم از جمله مستغفرین من	نهادم زیر امر شاه گردن
شدم مشغول شیخی عسارت	به هر روزی همی کردم زیارت
همی خواندم در آنجا شاد و خندان	چو حفاظ دگر يك جزو قرآن
در آنجا بود سی حافظ موظف	که میکردند تیر بتا مشرف الی آخر...

۱ - دیوان حامدی حسب حال نامه چاپ استانبول (صفحه ۴۰)

۲ - حسب حال نامه از دیوان حامدی (صفحه ۴۲)

۳ - حسب حال نامه (صفحه ۴۴)

کنون این حالها چون گشت معلوم **یکایک** بر **ضمین** **خسرو** و **روم**
 بدان ای حامدی کاین دم حکایت **مطول** **گر** شود، **گردد** شکایت
 بیار این لحظه از بهر تمامی **به** **ضمین** این **دوسه** **بینت** نظامی
 نظامی تا به کی **گستاخ** **روئی** **که** با دولت کنی **گستاخ** **گوئی** **الغ**
 مولانا حامدی در حق سلطان محمد مدیح گفته و خود را بالفعل داعی خطاب
 کرده است:

هر کس به آب دیده **ضمینی** کند، **هوس**
 ما را اگر **ضمین** شود، **دیدن** تو بس

کاین آفتاب دولت و اقبال **سرمند** است - **ماه** **لقای** **حضرت** **سلطان** **محمد** **است** .^۱

حامدی بجز دیوان اشعار فارسی کتابهای دیگری نیز به رشته تحریر درآورده
 است، که از جمله آنها کتاب **مقررات** این **بیطار** است که حامدی به امر شاه آن را نوشته
 است، و اینک در اشعار خود چنین اشاره میکند:

در استنبول به امر **حضرت** **شاه** **نوشتم** **مقررات** **این** **بیطار**
 دهان **حامدی** چون **طوطی** و **چرخ** **به** **شکر** **نعمت** **بادا** **شکر** **بار** .^۲
 کتاب **دیگر** او **دلایل** **العجاز** است، که باز به امر شاه به تألیف آن پرداخته
 است، و اینک بدین ترتیب بیان میکند:

نوشت **حامدی** **شاعر** **اندو** **استنبول** **به** **امر** **شاه** **کتاب** **دلایل** **العجاز**
تمام **کرد** **به** **سلف** **جمادی** **الاول** **به** **یمن** **همت** **این** **پادشاه** **بنده** **نواز** ...

حامدی **در** **حق** **مولانا** **جلال** **الدین** **محمد** **بلخی** **نیز** **تاریخ** **ولادت** **گفته** **و** **او** **را**
ستوده **است** . چنانکه از مضمون اشعارش که در این باب به نظم کشیده است، این

۱ - دیوان فارسی حامدی (صفحه ۵۴)
 ۲ - دیوان فارسی چاپ استانبول مولانا حامدی (صفحه ۶۶)
 ۳ - د د د د د (صفحه ۳۳۹)

مطلب آشکار میشود.^۱

حامدی در جواب معماهای مولانا جلمی شاعر نامی و عارف شهر ایران به اسم سلطان محمد اشعاری گفته که مطلع و مقطعش این است: «...»
بر روی شوق شد رخ آن ماه مهربان در تابخانه دل تنگم چراغ چنان
سلطان دین خلیفه حق شاه بحر و بر سلطان محمد بن شهنشه مرادخان^۲.
حامدی فرزنددی نیز داشت، که نامش محمود بود، و در حق وی نیز تاریخ ولادت گفته است، که در دیوان اشعارش مندرج میباشد، و بدینقرار است:

به عشر اول ماه جمادی الآخر

که سال هشتصد و هفتاد و پنج هجری بود

ز برج خاکی من گشت اختری طالع

به ساعتی فرح انگیز و طالعی مسعود،

درون گلشن مداحی شه عالم

کمینه جلمدی شاعر است و او «محمود»^۳.

مولانا حامدی زایچه‌ای نیز (جدول) به زبان فارسی وضع کرده است، که دارای سی و دو سؤال است، و در جواب هر سؤال در طالع يك بيت يا دو بیت جواب گوید، و اسم آن را (جام سخن گوی) گذارده است.^۴
حامدی این کتاب (جام سخن گوی) را نیز در اشعار خود نام برده و چنین گوید:
هر چیز که پرسى تو از این دائره ای دل

گوید به تو از آن نامشدهش «جام سخن گوی»

این را تو به صورت فنکر کنز ره معنی

ماننده باغی است. پر از لاله خود روی

-
- ۱ - برای کسب اطلاع از این اشعار به (صفحه ۳۳۸) دیوان حامدی مراجعه کنید.
 - ۲ - دیوان فارسی حامدی چاپ آستانبول (صفحه ۳۸۷)
 - ۳ - د د د د د (صفحه ۱۵۸)
 - ۴ - مقدمه دیوان حامدی به زبان ترکی (صفحه ۷۱) -

در باغچهٔ حامدی اشعار معانی است
حرفش گل و میوه سخن و جدول آن جوی^۱.
حامدی غزل (۳۵۳) حافظ را نیز تضمین کرده است، و اینک چند بند از آن
تضمین در اینجا نقل می‌شود:

تا یاد لعل و عارض دلبر نمیکنم
جان را به عشق دیده منور نمی‌کنم
غیر از هوای بادهٔ احمر نمیکنم
من ترك عشق و شاهد و ساغر نمی‌کنم
صدبار توبه کردم و دیگر نمیکنم
تا چشم من ز خاک ره دوست گشته دور
گوئی جدا است مردمك دیده‌ام ز نور
هرگز به هیچ حال من رند نا صبور
باغ بهشت و سایهٔ طوبی و قصر حور
با خاک کوی دوست برابر نمیکنم
عشقم نموده ره به سوی بادهٔ کهن
تا بر کند نهال غم را ز بیخ و بن
با پیر می‌فروش چو می‌گفتم این سخن
شیخم به طیره گفت برو ترك عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمیکنم
هر چند رند و مفلسم و بینوای دهر
از خوان لطف دوست مرا نیز هست بهر
زین درد گو خطیب بکش خویش را به قهر
این تقویم تمام که با شاهدان شهر
ناز و کی شمه بر سر منبر نمیکنم

۱ - مقدمهٔ دیوان حامدی (صفحه ۶۸)

ای حامدی غم لب او عین نعمت است
عشق قدش نشان بلندی همت است

خاک در حبیب سرای سعادت است
حافظ جناب پیر مغان جای دولت است

من ترك خاك بوسی این در تعی گنم!

حامدی در بعضی از غزلیات خود از خواججه حافظ شیرازی استقبال کرده است، چنانکه در غزل زیر که از او نقل می‌کنیم، از غزل (۱۳۳) حافظ که با مطلع زیر شروع می‌شود:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
استقبال کرده است:

صوفی کله نهاد و سر طاس باز کرد
آغاز حیلہ یا فلک طاس باز کرد
چون دَف خورد ز دست قضا سیلی قدر

از بهر آنکه همچونی افشای راز کرد
زاهد برای بادۀ لعل تو چون کدو
بگشود لب به حسرت و گردن دراز کرد

اول به خون دیده وضو فرض عین دید
هر دل که پیش قبله رویت نماز کرد
چشم به هجر تو ز جهان گوشه‌ئی گزید

بر روی مردمان ز غمت در فراز کرد
هر بینوا که راست به کویت نهاد روی
همچون مسافر است که میل حجاز کرد

هر کس که خاک پای تو شد، همچو حامدی
راو را خدایز ملک جهان بی نیاز کرد.^۱

شیخ عبدالله شبستری و شعر فارسی

شیخ عبدالله شبستری که فرزند شیخ محمود شبستری عارف نامی و صاحب مثنوی گلشن راز می باشد، از شعرای فارسی گوی آسیای صغیر بوده و در سال ۹۲۶ هجری از سمرقند به خاک عثمانی رفته است. سلطان سلیم پادشاه وقت در اکرام و اعزاز او بیفزود. و مقدم او را به خاک آسیای صغیر محترم شمرد، وی مردی کامل و فاضل بود. و در علم ریاضی زحمت کشیده بود، و مثنوی شمع ویرانه را به شمع ویرانه راه نام سلطان سلیم به نظم آورد، علاوه بر این شیخ عبدالله در قواعد معما رساله ای بنام سلطان سلیم تألیف کرد، که در آن رساله امثله قواعد معما همه به نام سلطان سلیم یا سلیمی یا سلیمشاه یا سلطان سلیم خان بیرون می آید، و سلطان سلیم مقرر کرد، هر روزی آنچه عثمانی علوفه او تعیین کردند، و هر دو یا سه ماه پنج هزار آنچه انعام او فرمود، و این معما که اسم سلیم از آن بیرون می آید، از آثار او می باشد:

قومی که به راه طلبت افتادند نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند،

خود شوق تو در اهل درم یکدرمی نگذاشت ولی بی درمان آزادند.^۲

شیخ عبدالله در فنون شعر مهارت کامل داشت، و معماهایی از او باقی است.

شیخ عبدالله شبستری قصیده ای نیز در مدح سلطان سلیمان عثمانی گفته که از هر یک مصراع اول آن تاریخ جلوس بر تخت و مصراع دیگرش تاریخ فتح رودس استنباط می شود. و اینک یک بند از آن قصیده فتحیه در اینجا نقل می شود:

ز داو په اقبالوی بوده آن فتح چنین جاه طالع نماید چنان فتح

عدو آشیانی که طیاره کرده کند طائر توپ او بی گمان فتح

۱ - دیوان حامدی قسمت غزلیات (صفحه ۳۹۲)

۲ - تذکره مجالس النفاوس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۶ و سالنامه پارس،

تاریخچه ادبیات بقلم آقای سعید نفیسی سال ۱۳۲۷. (صفحه ۲۶)

بلی دایم از ناز قهر هزیران کند یمن عالی آن خودمان فتح
 کند رأی عالی آن شاه مقبل به اقدام عالی جمیع جهان فتح
 بود نام او فاتح درج احسان کند کام اقدام وی ملک جهان فتح
 جز از عون اعلای این شاه فیروز که از قلعه دین کند جاودان فتح
 شود نه حضور معالی تعالی به اعوان جاه سلیمان مکان فتح

مسیح زمان زبده آل عثمان

محمد نفس شاه سلطان سلیمان^۱

شیخ عبدالله شبستری قصیده‌ای نیز در مدح سلطان سلیم گفته است، و اینک
 چند بیت از آن قصیده نقل می‌شود:

بدین صفت که حریمش محل حاجات است

عرض دگر نکشد هیچ منت از جوهر

اگر به قهر کند جانب سپهر نگاه

وگر به عین عنایت کند به خاک نظر

ز بیم قهر وز امید رحمتش بی شک

سپهر زیر شود، در زمان و خاک زیر^۲

و قصیده‌ای نیز در وصف بهار ساخته است، که چند بیت از آن نقل می‌شود:

به وصف باغ که چون روی گلرخان رعناست

اگرچه غنچه دهان بسته است، گل گویاست

چنان به باغ عزیز است، مقدم یاران

که چون رسید، روان سبزه از زمین برخاست

در آب صاف فتاده است عکس گل گویی

که عکس آن گل رخساره در تصور ماست

۱ - تذکره مجالس الفنایس از حکیم شامقزوینی (صفحه ۴۰۷)

۲ - تذکره مجالس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۹)

بسی نثار قدوم شه ربیع به بناغ
 شکوفه گشت، درم ریز و باد در یقماست.^۱
 و شیخ فنون شعر را نیکو میدانسته، از جمله این اشعار است، که بر سهیل
 دایره نوشته شده است، و دوازده عبارت است، که بر محیط دایره مسطور است، و از
 هر کدام دو بیت مستزاد حاصل آید، که مجموع ۴۸ بیت مستزاد باشد:

هستم چو سگ کویت	بنما قد و رخساره
هر دو لب چون شکر	زلفین سمن بویت
شد درد مرا چاره	ای دلبر سیمین بر
از نکبت، گیسویت	رفت این دل صد پاره
شد جان بلا پرور	در آرزوی رویت
مردم من بیچاره	یکره سوی من بنگر ^۲

از دوازده کلمه که محیط دایره است چهل و هشت بیت مستزاد حاصل می شود
 و هم چنین این معما و اظهار مضمحل نیز بدو منسوب است « معما به اسم میر دوست ».
 مرا دل یافت با آن دوست پیوند بیای سوئی دل تأثیر افکنید.

و این رباعی از اوست

ای دوست فلک بر من بیچاره بسی کرده است ستم که نیست آگاه کسی
 کرده است ترا همدم هر خار و خسی آتش زده در جان و دلم هر نفسی.^۳

شیخ عبدالله غزل نیکو می سروده است و این غزل از اوست:

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن

نه بی او می توان بودن و نه با او می توان رفتن

گذشت او تند و من بر خالکوره جان می کنم بی او

نه صبر این چنین بودن نه تاب آن چنان رفتن

۱ - تذکره مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۴۶۹)

۲ - تذکره مجالس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۷)

۳ - تذکره مجالس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۶۷)

ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد
 درینا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن
 مکن نسبت به قد خوش خرامی یار طوبی را
 کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن
 مگو عزم سفر دارد نیازی از سرکوش
 که نتواند ز گلشن بلبل بی خانومان رفتن.^۱

و این دو تاریخ در يك مصراع در وفات سلطان سلیم ساخته شده است.
 سلیمی آن شهنشاهی که دایم ز عیش داشت، اهل شرك ذلت
 به اندك علتی رخت از جهان بست قضای آسمان بود، آن نه علت
 قصوری شد، ممالک راز فوتش که دولت فوت شد، از اهل مملکت
 شود هر يك از آن تاریخ فوتش «قصور مملکت» یا «فوت دولت».^۲

مولانا شمس الدین بردعی

دیگر از شعرای فارسی گوی کشور عثمانی مولانا شمس الدین بردعی میباشد،
 وی به ملازاده و بردعی زاده معروف و مشهور است، حاشیه‌ای بر شرح ایساغوجی
 نوشته است که سبب شهرت وی شده است، بردعی شخصی ذوفنون بود و اکثر کتب
 مشهور را مانند تفسیر قاضی و شرح هدایه حکمت، میرک جنگی و آداب بحث مسعودی
 حاشیه کرده است. او در سال ۹۱۷ از خراسان به دیار روم مهاجرت کرد و سلطان سلیم
 او را معزز و محترم داشت و استاد غلامان خاص مقرب خود گردانید، مولانا بردعی
 در شعر پارسی مهارت داشت، وی از قصیده مولانا شرف تتبع کرد، و سلطان سلیم در
 مقابل قصیده مصنوع او سیصد سکه طلا جایزه داد، و يك طاقه پوستین سمور بدو
 بخشید، و هشتاد آچه عثمانی علوفه هر روزه او مقرر کرد. و این ایات از قصیده
 مصنوع اوست که در آن صنعت شعری به کار رفته است:

۱ - تذکره مجالس النفايس از حکيم شاه قزوینی (صفحه ۳۶۸)

۲ - د د د د د (صفحه ۳۶۸ و ۳۶۹)

تجنیس تام

ای تاج و تخت ملک به ذات تو پایدار
سر های دشمنان تو بادا به پای دار

ترصیع یا تجنیس ناقص

می ییزد از سلام تو گل های مکرمت
می ریزد از کلام تو مل های خوشگوار

تجنیس زاید

از مویه همچو موی شدم از غم حبیب
از ناله همچو ناله شدم از فراق یسار

تجنیس زاید

چون جام لاله جامه به صد پاره کرده ام
از ذوق تا به نامه مرا کرده نامدار

تجنیس ناقص

هادم درون سینه دلجی پر شرار و آه
زین فرقه رقیب و از این زحیره شرار

تجنیس مکرر

مردیم در فراق تو وصلت نداد دست
ماندیم بی مجال تو در لاله زار ، زار

تجنیس خط

تا بسته ام به زلف تو دلخسته توام
هرگز نجسته ام ز تو پسته دهن نکار

رد عکس

مردم همه شکار کنند آهوان دشت
آهوی چشم تو همه مردم کند شکار

تضاد

بی نور روی ظلمت و زلف توأم شد دست
شادای غم و دوا الم و گل بسان خار

التفات

غیر از غم تو نیست کسی دستگیر ما
ای غم تو باش یار که هستی همیشه یار

استعاره

دست دلم به دامن زلفت نمی رسد
زان رو فتاده است ، به پای غم استوار

ردالعجزالی الصدر

بار تن است ، جان که در او در دیار نیست
یارب نگاه دار ، تن بنده راز بار

ایضاً

تار است ، روز من چو شد ، اندر فراق او

زان طره معنبر و زان جعد تار تار

ایضاً

شد اشکبار چشم من از دیدن رخت

زان سان کز آفتاب بود چشم اشکبار

ایضاً

خواهی که آن نگار بگیری کنار خویش
از خون دل به رخ غم آن یار را نگار

ایهام

زین سان فرامش مکن ای ماه خرگهی
آخر گهی به سوی من خسته کن گذار
تجنیس مکرر
گیسوی دسته دسته تو برده عقل وهوش
زان دسته دسته ، دسته سنبل عبیردار

سؤال و جواب

گفتم به غالیه تو بهی یا عبیر و مشک
گفتا که خاک درگه سلطان شهریار
شاه بلند مرتبه سلطان سلیم شاه
کش در سم سمند بود چرخ خاکسار

تنسیق الصفات

بحر کرم ، محیط سخا ، ابر مکرمت
دریای جود ، کان عطا ، کوه اقتدار

تضمین

ذرات کون هست ، به ذات تو مفتخر
« ای کائنات را به وجود تو افتخار »
درگاه بارگاه تو شد قبله گاه خلق
« ای بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار »

تجاهل العارف

یارب که ذات با برکات جناب تست
یا سایه خداست و یا لطف کردگار ؟
بوئی ز باغ لطف تو گر بگذرد به دهر
گلزار و لاله زار شود، دشت کوهسار
سیاقه الاعداد

ای تخت و بخت و دولت و تاج و نگین و ملک

یک یک به خاکپای تو افتاده بنده وار
باغ عدالت تو که سر سبز و تازه باد
در هر بهار تازه تر است، از بهار پارس
حشوملیح

گردد فلک به گرد سرت هر صباح و شام
زان رو فتاده در سر چرخ این چنین دوار
حشوملیح

غیر از تو کیست آنکه بود دستگیر ما
ندعو و نستعینک باللیل والنهار
تأکید المدخ بمایشبه الذم

نتوان به ذات پاک تو گفتن جز اینکه تو
داری همیشه از ستم و ظلم و جور عار
تضاد

شده بار مور در دم رزم و نبرد تو
در دور بزم و مجلس تو گشته ورد خار

اشتقاق

از یمن لطف وجود تو دارم بسی یمین
و در ایسر التفات تو دارم بسی یسار
خواهد محب دشمن تو خویش را ولی
پای دار محب تو پایدار
و ه وه چه عدل و چه امنیت است این

یارب ز باد فتنه دوران نگاه دار

ضرب المثل

زیبی دگر گرفت جمالت ز خط بلی
باشد همیشه رونق باغ از بنفشه زار

محتوی النقط

کرده مدام دوره اسلام را مدار
داده دوام درگه او ملک را مدار

اللفز فی القلم (چیستان)

آن چیست کان به شکل طویل است و مستدیر
پوشد قبای لعل و بنوشد همیشه قار
ریزد به وقت سیر زیبایش مدام مور

دارد همیشه در شکم خود سه چار مار

اصل و نژادش ارچه بود از عرب ولی

باشد همیشه نسل وی از هند و زنگبار

گنک است و گرچه هیچ نکوید سخن ولی

دارم من این غزل ز زبانش به یادگار

ذوقافیتین

برد از دلم بنفشه همچون شبنم قرار

افتاد در دلم ز هیوای لبت خمیار

بسیار شادمانی که در دلم جمع کردی

زلف تو و دل من و هر جا دلی که هست

صبر و قرار و چار ندارند ز آن عذار

بسیار شادمانی که در دلم جمع کردی

شمشاد را به سرو تو نسبت چنانه کنم

شمشاد را که کجالت چنین زلف منجکتا

بسیار شادمانی که در دلم جمع کردی

گیسو و خال و زلف و رخ همچو ماه دوست

هشک است و عنبر است و بنفشه است و لاله زار

بسیار شادمانی که در دلم جمع کردی

هر یک ز چشم و ابروی یار آفت دل است

آن یک خدنگ دارد و این یک کمان به کار

جمع به الف

باشد دلم چو گیسوی جانان سیه ولی

آن گشته ، پاره پاره و این گشته ، تار تار

تشبیه مطلق

رویت چو آفتاب جهان تاب نیورینش

زلفت چو ظلمت شب دیجور گشته تار

تشبیه تفضیل تشیبہ تفضیل را در کجاست چشمت را

نیستی کجاست چشم چنین آفتاب را

شب در کجاست ، خاصیت نافه نتار

تشبیه اضافه تشیبہ اضافه را در کجاست چشمت را

ترگس چو چشم تست دلم خسته بهر چیست

چون ماه روی تست چرا درکشی زیاد

تشبیه مشروط تشیبہ مشروط را در کجاست چشمت را

بودی چنار و اسر و چو بالای دل نکشت

گر داشتی ؛ خرام خوشی سرو یا چنار

تشبیه تسویه تشیبہ تسویه را در کجاست چشمت را

ویران شده چو خانه دل چشم خانام

آن از جفای بی حد و وین ز اشک بی شمار

سرو بلند و سنبل مشکین و لعل تو

از جان ره بود صبر و ز دل برد اختیار

تشبیه عکس تشیبہ عکس را در کجاست چشمت را

در راه دوستان تو و دشمنان تو

خارش بود بسان گل و گل بسان خار

آب حیات و نافه چین داری ای پری

در کمل جانفزا و خم زلف تابدار

یار غم و مصاحب درد و التم شدم

ز آن چو که جور یار نشد ، هیچ برکنار

تشبیه‌موازی

هستم ز جان غلام سگ کویت ای حبیب
بستم به خاک سم سمند تو ای سوار
دارم امید آنکه به سویم کنی گذر
دایم دو دیده بر در و هستم در انتظار
بازار خویش وه که چه بازار داشتم
بازار من شکست ، یکی سر و گله‌دار

قلب

مار دو زلف جمد خم آندر خم توام
پیچید چون طناب و به دل ساخت رام مار
راغ است، و باغ جای همه کس ز خوش دلی
مین با هزار داغ گشفتار کنج غاب
مایمل دیار مرد درم را یدد لأم
راید کلام انس و سناها ملک دیار
شوخی و غمزه تو بسی بسته پای عقل
جانی و خسته بسته تو جان من ای بار (۲)
مسکین تنم که کشته غم و گشته بخت بین
محنت شکسته پشت و غمش گشته پیشوار
شادی و غم چو می گذرد پس ز بهر چیست
شکر و شکایت از روشی چرخ بی مدار (۳)
شد مدتی که می کند از بهر مقدمت
ابرو و چشم من در و گوهر بر اوناز
ز انفاسی عطر سای تو شد باد خشک بیز
وز قامت روان تو گشته است بی قرار

گر حاسدم به شعر زند طعنه ناله هیست
 سکه را ز نو براهه باده بانگ بی شمار
 از یار جود و لطف تو پشتم خمیده شد
 خواهم خمیده تر شود این بار زیر یار
 تا گردش سپهر و قرار زمین بود
 تا هست نور ثابت و سپار بر قرار
 ببادا گذشته قبه خرگاہت از فلک
 بادا کشیده چتر تو بر نیلگون حصار ۱

علی پاشا و شعر پارسی

مؤرخان شعر الهی که در آسیای صغیر به زبان پارسی شعر گفته، علی پاشا پسر افراسیاب پاشا می باشد، وی پس از پذیرش پادشاهی و حکومت بصره را از سلطان روم تصاحب کرده او مردم دار و خوش اخلاق بود، و به زبان های فارسی و ترکی و عربی آشنائی کامل داشت، و در انواع معرفت و طریق عرفان اطلاعاتی کسب کرده بمود، علی پاشا در الحادیت بزرگان به تحقیق و تتبع می پرداخت، و در بزم آرایسی و فنون سپاهیکری بی مانند بود، هم چنین او به حضرت علی (ع) اخلاص کامل داشته و در وقت نماز گزارنده به قضای و پیشینگی که از جانب سلطان روم تعیین می شد، اقتداء نمی کرد، و در خلوت نمازش را به آیین شیعه ادا می کرد، علی پاشا گاهی اوقات شعر می گفتند و در شعر مصبری «تخلص داشت» شعرش حسین پاشا نیز مانند پدر دارای صفات جمیله بوده، و به حکومت بصره منصوب گردید، ولی دز اثر اختلاف با سلطان روم به مسافرت هندوستان مجبور شد، و اینک اشعار زیر که از علی پاشا باقی مانده است، درج می شود:

از کسیم آه همی جویم ده جنتانامه را
 تا به افسونی مکن یابم دل حیوانه را

۱- تذکره مجالس النفاوس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۷۰ تا ۳۷۷)

گر زعطّر زلف خود بیخود نگر در دور نیست زلفش با زلف تو
 غیرت «صبری» صبا را از سر کوشش برآفند
 تو ای که زلفش با زلف تو نوازد دید از زلف تو دست شانه را

قاضی شیخ کبیر

قاضی شیخ کبیر پدر شمس الدین محمد لطیفی که مشهور به قاضی زلف او دیلی
 است، می باشد او در زهد و تقوی و پارسائی بی نظیر بود، پدر و پسر هر دو شاعر بی شه
 بوده و به شغل قضاوت نیز اشتغال داشتند؛ قاضی در عین حال که طینت خاکی بود،
 شغل فتوی و تدریس را عهده دار بود، و این قصیده را به فارسی در مدح امیری
 گفته است

زهی امیر فلک رفعت ملک لظن تو اورا

زمن احاطت و دریا درون و کوه قرار

ایتر رفعت و کان طینت و زلال آیسر

هوا لطافت و آتش نهب و ارض و قار

و پسر او شمس الدین محمد لطیفی که مشهور است، در حدائت سن جمیع
 اخلاق حسنه و صفات جمیله را دارا بود، و اشعار بسیاری از او به زبان فارسی بجا
 مانده است وی قصیده ای گفته که دو لفظ سایه و خیمه را در هر یک از مضارع های
 آن آورده است، که از نظر ادبی و صنعت شعری بسیار جالب است، و این است

چند بیت از آن قصیده:

سحر ز خیمه برون رفت و سایه زد به چمن

به سان خیمه گل سر و سایه پرور من

۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحه ۴۵۵)

۲ - تذکره مجالس النفاوس حکیم محمد قزوینی (صفحه ۳۹۶)

چو خیمه کا کل او سایه بان شده بر گل
 ز سایه خیمه زده سنبلش به روی سمن
 دلا چو سایه مشو زیر خیمه گردون
 بکش ز خیمه گردون سایه اش دامن
 به زیر سایه دل شو که خیمه ایست ز نور
 سری چو سایه فرو بر به زیر سایه تن
 بجوی سایه خیمه که زیر دلش بس است
 برای سایه درویش خیمه پیراهن
 مرو به سایه خیمه که از شکوفه باغ
 درخت خیمه شد و سایه کرد بر گلشن
 وی بعد از مدتی درویشی اختیار کرد، و در حال وفات این یک بیت در گفت:
 نشد اقبال دوران از سرافرازی هوس ما را

به درویشی سرافرازیم، این اقبال بس ما را.^۲

پدرش قاضی شیخ کبیر هنگام جنگ شاه اسماعیل صفوی با سلطان سلیم عثمانی
 اسیر افتاد، و با اینکه حکم قتلش صادر شده بود، در نتیجه علم و کمال و فضلی که
 داشت، بخشیده شد، و آزاد گردید، و سلطان روم او را مورد عنایت و اکرام قرار داد،
 وی در فن انشاء نیز بیهمتا بود، و تاریخ سلطان سلیم را نوشته و تاریخ ابن خلکان
 را نیز ترجمه کرده است، و اشعار زیادی از او در تذکره ها باقی است، که بدین مختصر
 اکتفا گردید.^۲

فضولی بغدادی و شعر فارسی

فضولی «محمد بن سلیمان» که به فضولی بغدادی معروف است، از اعظم شعرای

۱ - تذکره مجالس النفاوس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۹۵)

۲ - تذکره مجالس النفاوس (صفحه ۳۹۶)

۳ - تذکره مجالس النفاوس (صفحه ۳۹۶)

دولت عثمانی به‌شمار می‌رود، فضولی در حله به دنیا آمده و در بغداد نشو و نما یافته و بدین جهت به بغدادی مشهور شده است، فضولی را به‌صنایا از جمله شعرای ترک می‌دانند در صورتی که وی اشعار فارسی خوب گفته و علاوه بر این در خارج از کشور ترک بزرگ شده است، فضولی پس از فتح بغداد به دست عثمانی‌ها تبعه عثمانی شد، (۱۵۳۵/۹۴۰) به عقیده کیب^۱ وی در کمال آسانی به ترکی و فارسی و عربی شعر می‌گفته است. فضولی مدتی در خدمت سلیمان خان عثمانی به سر برده و طرف توجه شاه قرار گرفته است، و علت این تقرب آن بود، که وی اشعاری در فتح عراق ساخته و به سلطان تقدیم داشته بود، و این فتح به وسیله صدر اعظم سلطان سلیمان ابراهیم پاشا صورت گرفته بود.^۲

وی در نظم و نثر مهارت و در اشعار ترکی عملی نوانی دوم شعر جمعی شود، و هم‌چنین او در مقاله نویسی معروف بود، و مقاله بلینی نیز از او باقی است، او رساله حسن و عشق و لیلی و مجنون را بسیار خوب نوشته و شهرت دارد، و کتاب «حقیقه السعداء» که ظاهراً ترجمه روضه الشهداء حسین واعظ می‌باشد، از آثار اوست.^۳

فضولی بغدادی شیعه اثنی عشری بوده. اشعاری در منقبت ائمه اطهار گفته است، و هم‌چنین لغز و معما از او باقی است، و خمسه بلینی نیز از او به یادگار مانده است، فضولی در سال ۹۷۰ وفات یافته و آرامگاهش در حله زیارتگاه مردم می‌باشد، تألیفات منظوم او عبارتند از:

- ۱ - به ترکی: دیوان غزل و قصاید شاه و گدا، لیلی و مجنون، مناظره بنک و باده و روضه.
- ۲ - به عربی: دیوان غزل و قصاید.
- ۳ - به فارسی: دیوان غزل و قصاید زهد و زاهد، صحت و مرض، بنک و

۱ - جلد سوم کتاب کیب (صفحه ۷۰ تا ۱۰۷)

۲ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۴۴۵)

۳ تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (صفحه ۱۸۰)

روح را وسوسه شوق بدن بردوزجا بدم آتش
بیدار را دغدغه ذوق نظر پیدا شد
سینه خالیم آتشکده منگشت گشت
منزل درد سرم جلوه گه سودا شد
شاهد پرده نشین اثر فطرت من
پرده انداخت زرازو به جهان رسوا شد
دل و جان و تن من مایل دنیا گشتند
در میان من و جان و دل و تن غوغا شد

عاجز و بیگس و مغلوب چو دیدند مرا

هنر سه در سلسله ضبط کشیدند مرا

تا اینکه گوید :

اقتدای تن و جان و دل شیدا کردم

مدتی عاشقی شاهد دنیا کردم

بهر آرام تن و کام دل و راحت جان

رفیقا بردم و اسباب مهیا کردم

گشت اسباب پریشانی من در عالم

بهر جمعیت خود هر چه تمنا کردم

بودم آسوده گرفتار ره تشویش لقب

داشتم راحت دل دغدغه پیدا کردم

هیچ سوداگره از کار دل من نکشود

چون شدم عاجز و ترک همه سودا کردم

عشق پیدا شد و گفتا که رفیق تو منم

آتش افکند ز غیرت به دل و جان و تنم

به غم عشق کلی کرد گرفتار مرا

در عجب آتشی انداخت به یکبار مرا

گاه در جلوه در آورد قد رعنا را
 گاه بنمود خم طره طرار مرا
 گاه سویم نظر از ترکس شهلا افکند
 گاه با زلف سیه کرد گرفتار مرا
 سوخت بر سینه ام از آتش محنت صد داغ
 ریخت خون جگر از دیده خوبار مرا
 آه از آن سیمبر و سرو قد و لاله عندار
 که دادم به جفا می دهد آزار مرا
 میشود شاد دل او به دل آزاری من
 هیچکس رحم ندارد به گرفتاری من
 کرد ذوق می این بند موافق مستم
 همه بر هم زدم از قید علایق رسم
 غرقه بحر شدم از نظرم رفت سراب
 بت من بود بت من بت خود بشکستم
 یافتم راه به سرحد حقیقت ز مجاز
 مرده بودم به حیات ابدی پیوستم
 دست بر دامن آن عشق زدم بهر لقا
 که ز دستم نرو در رود از هم دستم
 شد یقینم که کدورت همه در ملک فتاست
 طالب ملک بقایم پس از این تا هستم
 یارب از کار فضولی بگره غم بگشا
 ز مجازش برهان راه حقیقت بنما

فضولی به خدمت حضرت نشانجی پاشا مکتوبی نوشته که آن نیز در دیوانش

۱ - دیوان فضولی (صفحه ۴۷) برای کسب اطلاع بیشتر از کلیه ترجیح بندها به دیوان

فضولی مراجعه کنید.

به چاپ رسیده است به عقیده فضولی که در ساقی نامه اش اشاره کرده هفت جام باید خورد، و اینک « کیفیت جام هفتم » از ساقی نامه او را در اینجا نقل می کنیم:

بیا ساقی آن شهد شیرین مذاق	که ما را بدو هست صد اشتیاق
بده پیش از این تلخ کامم مدار	بدین تلخکامی چو جامم مدار
بیا ساقی آن نشئه پر کمال	که کامل از او می شود اهل حال
به من ده که دفع ملالی کنم	و زین جهد کسب کمالی کنم
بیا ساقی آن لعل یاقوت رنگ	که سنگ است بر شیشه نام و رنگ
به بین مستقیم مست تر کن مرا	« به هفتم فدح، بی خبر کن مرا
که در نشئه اولین بسی حجاب	کنم شمه ای شرح حال خراب! »

احمد داعی و آثار فارسی او

یکی دیگر از شعرای ذواللسانین آسیای صغیر احمد داعی می باشد وی نامش احمد، نام پدرش ابراهیم و نام جدش محمد است، محل تولد شاعر ظاهر اگر میان است، احمد داعی اغلب روزگار به مسافرت و جهانگردی گذرانده است، راجع به تحصیلات وی اطلاع صحیحی در دست نیست، و همین قدر می توان گفت، که وی از شعرای قرن نهم و معاصر سلطان محمد عثمانی بوده است، زیرا در اشعار خودش به نام او اشاره کرده است، چنانکه گوید:

ای غیاث دین حق سلطان محمد شهریار

آفتاب بخت و دولت سایه پر در درگار^۱

احمد داعی به ترکی و فارسی آثار و تألیفاتی دارد، و اینک به ذکر یکایک آنها می پردازیم:^۱ - آثار منظوم: ۱ - دیوان ترکی ۲ - ترجمه مقدمه تفسیر به ترکی ۳ - جاماسب نامه ترجمه از فارسی ۴ - چنگ نامه به ترکی ۵ - عقود الجواهر

۱ - دیوان فضولی ساقی نامه چاپ استانبول (صفحه ۱۱۵)

۲ - دیوان ترکی احمد داعی چاپ استانبول سال ۱۹۵۲ (صفحه ۱۳) و ترجمه

طب نبوی (صفحه ۳۸۸)

به فارسی ۶ - دیوان فارسی ۷ - مطایبات به ترکی ۸ - وصیت نوح و ان به پسرش
هر مزبجه ترکی ۹ -

II آثار منثور

۱ - اشکال خواجه نصیر طوسی به ترکی ۲ - ترسل به ترکی ۳ - ترجمه
تعبیر نامه به ترکی ۴ - ترجمه تفسیر به ترکی ۵ - جنان جنان به ترکی ۶ - سراج القلوب
به ترکی ۷ - ترجمه طب نبوی به ترکی ۷ - مفتاح الجنة به ترکی ۹ - وسیلة الملوك
لاهل السلوك به ترکی و چون منظور ما بحث در آثار فارسی او می باشد ، بدین سبب
از آثار فارسی او چند نمونه در اینجا ذکر می کنیم . از آناری که احمد داعی به فارسی
نوشته است ، یکی کتاب عقود الجواهر است که تقریباً به تقلید کتاب نصاب الصبیان
نوشته است ، و معانی کلمات و لغات را توضیح و معنی می نماید . و مانند مؤلف کتاب
نصاب الصبیان به همان وزن و قافیه به نظم کشیده است ، و این چند بیت از کتاب
عقود الجواهر از محض نمونه در اینجا نقل می شود :

تحفظ ، تظون ، تحرز ، توقی چه خود را آنکه داشتن ، نوم خفتن
تأست ، تلطف چه اندوم ، خوردن تبارك چه در یافتن ، مشی رفتن
مخاشات ، بشاشت ، نصارت ، طراوت بود تازه رویی ، تفتح ، شکفتن
شجاعت ، بسالت ، بطالت ، دلیری بچو تسهیل و تیسیر ، آسان گرفتن
کثیر و قلیل است ، بسیار و اندک حدیث و مقاتلت ، سخن ، قول گفتن
فعلن ، فعولن ، فعولن ، فعولن سعادت چه باشد ، نصیحت شنفتن
و در قطع دیگر همان کتاب به بحر خفیف چنین گوید :

و حق بختن ، حال شد همه کس فتق بشکشدن و رهیمه گزین
امر محتموم کار واجب و زرع کشت و یوم الخضاد ، روز درو
فاعلاتن ، مفاعلن ، فعلین یند داعی به گوش جان بشنو .

۱ - کتاب عقود الجواهر ضمیمه دیوان داعی (صفحه ۲۶۸)
۲ - به نقل از کتاب عقود الجواهر ، چاپ استانبول (صفحه ۲۷۹)

دیگر از آثار منظوم فارسی او چنانکه در فوق اشاره شد، دیوان اشعار فارسی می باشد، که در آن به گفشن اشعار فارسی مبادرت جست و به نفر شعر فارسی در کشور روم همت گماشته است.

و از مضمون بعضی از اشعار فارسی وی معلوم می شود، که شاعر مورد بحث در کشور آسیای صغیر غریب بوده و در نتیجه تصادف و مهاجرت بد آن کشور افتاده است، چنانکه خود گوید:

(اشعار در مدح حاجی خلیل بگ وزیر وقت)

افتخار جهان امین کبیر
کیست؟ پاشای کامران وزیر
عمده الملك خیر دولت و دین
پادشاهی است بلکه او نه امیر
دل و دست تو معدن و ذریا
قلم و تیغ تو بشیر و نذیر
گوش دار از کمال لطف و کرم
و صفه حالی که همیکنم تقریر
توبه حشمت بسی شریف و کبیر
من به قلت بسی وضع و صغیر
اندرین عصر تو غریب جهان
اندرین ملک تو غریب و فقیر
اندرین سبب خواستم به حضرت تو
عرضه دارم ز تحفه های صغیر
تا اینکه گوید: «...»
که بود تحفیه الفقیر تحقیق
داعی اندر دعا که عذر نمود
عذر او چون دعای خود بیند

در آخر اشعار فارسی خود شاعر به خط خود چنین نوشته است:

«بحر در مولفه الضعیف الراجی عفور به اللطیف فی طلبه الساعی احمد المعروف بالداعی فی اواسط الآخر السنة ست عشرة و ثمانمائه هجریه»
پس اندرین نوشته خود شاعر روشن می شود، که وی این اشعار فارسی را در سال ۸۱۶ هجری گفته و به تدوین دیوان خود اقدام کرده است، و هم چنین زندگی شاعر را در قرن نهم هجری محرز و مسلم می دارد. احمد داعی اشعار دیگری نیز به فارسی

۱ - دیوان و کلیات احمد داعی قسمت اشعار فارسی (صفحه ۲۲۸) - ۲
 ۲ - به نقل عین عبارت از دیوان داعی (صفحه ۲۲۸) - ۳

گفته و دیوان فارسی او جداگانه چاپ شده است. و از قرار معلوم وی از روزگار بسیار بگذرانیده و متأثر و متالم شده است، چنانکه گوید:

متاع من سخن است و سخن شناسم نیست

مرا رسد که رسانم بر آسمان فریاد

چه ظلمها که رسید از جفای چرخ به من

که شرح درد دل آن نمی توانم داد.

احمد داعی با اینکه زیاد قدردانی در حقش به عمل نیامده است، با این

وصف به روزی مقسوم و تقدیرات اعتقاد داشته است، چنانکه اشاره می کند:

کاتب نحن قسمنا که به دیوان ازل

هر براتی که نوشتست مقرر باشد

غم فردا معذور ای ساده دل اندر پی رزق

می رسد با تو یقین آنچه مقدر باشد.

از قرار این گفتار و بیانات داعی معلوم می شود که کتاب عقودالجواهر را که شرح آن گذشت، برای مطالعه پادشاه وقت سلطان محمد عثمانی نوشته است، و اینک عین عبارت او را که بد آن اشاره می کند، وهم چنین خاطر نشان می سازد، که اصل کتاب را که از آثار رشیدالدین عمر الوطواط بوده به نظم کشیده و نامش را عقودالجواهر نهاده است در اینجا نقل می کنیم:

و بعده چنین گوید مؤلف ترکیب ساهی احمد داعی اصلح الله شانه و صانه عمأ شانه مختصری که موسوم است به حمد و ثنا در لغت و منسوب به نام فاضل علامه الوری استاد البریه فی البر رشیدالدین عمر الوطواط طاب ثراه. . . الخ و این نقود زواهر را به اسم عقودالجواهر موسوم گشته به رسم خزانه معموره سلطان زاده جهان برگریده زمین و زمان، نور حقیقه اهل ایمان و نور حقیقه عدل و امان بیت :

خورشید سعادت امانی مقصود مراد زندگانی

۱ - دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول (صفحه ۵۰)

۲ - دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول (صفحه ۵۳)

الامير الكبير الامجد ملك الروم والعرب والعجم غياث الدين والدين
 سلطان محمد بن بايزيد بن مراد بن اورخان بن عثمان فتح الله الملك والدين بطول بقاينما
 و اقر عيتهما به مشاهدت لثالهما مأمول است، که به نظر عنایت ملحوظ گردانیده،
 به شرف مطالعه قبول محفوظ دارد.^۱

مولانا باقی و شعر پارسی

مولانا باقی از جمله شعرائی است که در آسیای صغیر به گفتن اشعار فارسی
 و ترکی مبادرت ورزیده و آثار گرانبهایی در ادبیات از خود به یادگار گذاشته است،
 وی در اول جوانی به تحصیل دانش اشتغال داشته و در اندک زمانی علم و معرفت
 زیادی اخذ کرده است، او به گوشی نشینی و کناره گیری از مردم قناعت کرده و با جد
 بلیغ و کوشش فراوان بر معلومات خود می افزوده است، تا اینکه از امثال و اقران
 عصر خود گوی سبقت را برده است، و از دانشمندان به نام خود به شمار رفته است.
 در اوایل زندگانش در اثر نامساعد بودن روزگار به فلاکت و بدبختی گرفتار
 شد تا اینکه در عصر سلطان سلیمان خان عثمانی طرف توجه او قرار گرفته و به شرف
 صحبت وی نایل آمده است.^۲ صاحب تذکره مجمع الخواص او را ملک الشعراء روم
 نامیده و در شهر حلب با او شخصاً ملاقات کرده است، مؤلف همان تذکره گوید باقی
 چلبی با من شوخی های عجیب و غریبی می کرد و خواجه زاده ای به نام یوسف چلبی
 داشت، که حقیقه یوسف ثانی بود، و شاعر از وی اطاعت می کرد.^۳ اشعار باقی چلبی
 محکم و استوار و دارای معنای نفیس و مفهوم سوزناک است، شعر او از تکلف و
 تصنع عاری بوده است، و دیوان او را از بهترین دیوان های ترکی می دانند، قضایدش
 سلیس و روان و غزلیاتش بسیار شیوا و دلپذیر است، وی از اکابر شعرای زمان و افاضل
 بلغای عصر خود در کشور روم به شمار می رفت، و گویند تمامی شعرای روم عجز در

-
- ۱ - به نقل از مقدمه دیوان احمد داعی به تصحیح و حواشی اسماعیل حکمت (۱۱۱-۱۱۰)
 - ۲ - مقدمه آلمانی دیوان باقی (صفحه ۱۲) چاپ لندن سال ۱۹۱۱
 - ۳ - تذکره مجمع الخواص صادقی کتابدار ترجمه دکتر خیامپور (صفحه ۱۱۶)

غزلیهای را از او آموخته‌اند. ^۱ دیوان باقی در سال ۹۹۴ هجری تحریر یافته و در مقدمه آلمانی آن به عبارت زیر از اتمام آن سخن می‌راند و می‌گوید: «تم الدیوان بعون الله الملك العنان علی یدی اضعیف العیاد یعقوب المنقاد عفا عنه العافی و حررفی شهر رمضان المبارک سنه ۹۳۴» و باز پس از عبارت فوق عبارت دیگر عربی که دال بر اتمام تمام آثار و کلیات باقی می‌باشد نقل شده است و آن این است:

« تمت تمام بعون الله الملك العلام و حسن توفیقه فی اوایل ربیع الاخر فی سنه سبع و سبعین و تصماً نه حرره الفقیر ابراهیم بن حاجی محمد الموحوی » کلیات دیوان باقی چلبی شامل غزلیات، مخمسات، مقطعات، مطلعیات به فارسی و ترکی می‌باشد. ^۲ و اینک یک غزل فارسی از دیوان او در اینجا نقل می‌شود:

قصه عشق دگرگونه زبانی دارد

آنکه در عشق تو بادود دل و چشم ترست

سایه بید و لب آب روانی دارد

بنا خیال ذهن و باده لعلت جانم

ذر سرا پرده دل عیش نهایی دارد

روئی اقبال به درگاه تو آرد خورشید

که در این قصر دل آفرود مکانی دارد

تا که در دل هوش عشق تو دارد باقی

نه غم جان و نه اندوه جهانی دارد. ^۳

باقی یک قسمت از غزل‌های حافظ را تضمین کرده و از عهده آن به خوبی

برآمده است، و اینک بحش نمونه چندینند از آن تضمین را در اینجا نقل می‌کنیم:

۱ - مقدمه آلمانی دیوان باقی (صفحه ۲۳-۲۲)

۲ - مقدمه دیوان باقی (صفحه ۳۷)

۳ - دیوان باقی (صفحه ۶۵۳)

توئی که وصف تو جز سایه الهی نیست
 به عدل و داد عدیل تو پادشاهی نیست
 بر آن خدای کز آن راستر گواهی نیست
 جز آستان توأم در جهان پناهی نیست
 سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست
 تو گوش هوش چو باقی به قیل و قال مده
 مچو و خیال و دل و دین بدین خیال مده
 دل اردهی بجز از چشم آن غزال مده
 خزینه دل حافظ به زلف و خال مده
 که کارهای چنین حدهر میاهی نیست
 چو من ز دود دل خود علم برافرازم
 هزار کشور جور و ستم بر اندازم
 نه سوی قبضه شمشیر دست می یازم
 عیدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم
 که تیغ ما بجز از ناله ها و آهی نیست
 به حال عاشق دلریش خود نگاهی کن
 به دادخواهی او معدلت پناهی کن
 به کشور دل درویش پادشاهی کن
 مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
 که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست ... الی آخر !
 مولانا باقی علاوه بر تضمین غزل حافظ غزل نجاتی رومی که پیش از او ملک الشعرای
 روم بوده است، و هم چنین غزل سلطان مراد و سلطان سلیمان عثمانی را تضمین
 کرده است.

فصل چهارم :

لاحقه

باید دانست بجز از شعرائی که در فصل سوم از آنان بحث کردیم ، شعرای دیگری نیز در آسیای صغیر در قرنهای دهم و نهم در نشر شعر پارسی کوشش کرده و آثاری از خود به یادگار گذارده‌اند، و اینک ما این شعر را نیز در فصل چهارم به صورت لاحقه‌ای به رشته تحریر می‌آوریم.

مولانا فخر خلخالی

مولانا فخر خلخالی از فرزندان مشایخ خلخال میباشد . وی صاحب فضل و کمال بود ، و طبع شعر داشت ، و جهت سنت پسر مفتی روم علی چلبی تاریخ ذیل را گفت :

مفتی مملکت علی چلبی	آنکه باشد ز سرغیب آگاه
قره‌العین خویش را سنت	چونکه کرد آن امین سرالله
بهر تاریخ سنتش گفتم	انه سنة رسول الله

پس از مدتی فرزند دیگر مفتی که به نام فاضل چلبی که بسیار وجیه و زیبا بود، به سرای دیگر شتافت مولانا فخر این تاریخ را نیز درباره او بگفت:

پی تاریخ آن گل در گلستان به حسرت گفت بلبل «وای فاضل»

و این دوبیت زیر ازینک غزل او در اینجا درج میشود :

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی
تا ز حال من دیوانه و خیر دار شوی
تا کی ای غنچه بشکفته به رگم من زار
همچو گل خنده زنان هم نفس خارشوی، الخ
مولانا فخر رسم و آیین عشق و عاشقی جوانان را در روم پایه گذاری کرد، و
خود نیز عاشق جوانی به نام «باقی» شد، و در راه این عشق دنیارا بدرود گفت.^۱

صبری

صبری نیز یکی از شعرای قرن دهم هجری کشور عثمانی است، وی
پسر حافظ کتابخانه فاتح بود و به حسابداری بغداد نیز تعیین شده بود و مدتی در آن
شهر اقامت گزیده و هم در آنجا وفات یافته است، او به فارسی و ترکی شعر گفته و
معماهایی نیز از او باقی مانده است. و اینک یکی از آن معماها در اینجا نقل
میشود:

خاک راه شهی که آوردی از پی توتیا برای منش
ای صبا کاهلی مکن بر خیز همچو سر مه به دیده در فکنتش.^۲

مولانا امینی و شعر پارسی

امینی مردی فقیر بود، که اصلش از سمرقند است، وی در موقع مراجعت از
سفر مکه معظمه به کشور روم آمده است، او اغلب غزلسرائی کرده و کمتر به قصیده
پردازي پرداخته است، مولانا امینی قصیده‌ای در تاریخ جلوس سلطان سلیمان گفته
است، که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس شاه فوق الذکر را میرساند «۹۲۶هـ» و چون
این قصیده به سبک شعرای پارسی گوی ایرانی سروده شده. از نقطه نظر ادبی حائز
اهمیت میباشد، بدین جهت در این جا آنرا نقل میکنیم:

۱- تذکره مجالس النفايس (صفحه ۳۹)

۲- قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۹۳۵) جلد چهارم

بداده زمان ملکت کامرانی
 چو قیصر هزاران بدو بوده چاکر
 شه عاقل عهد سلطان سلیمان
 ندیدم بهدستی چو او شهر یازی
 ز جان بوده او ماحی کفر و بدعت
 به زیبائی او گلی در چمن نیست
 به وی عقل با نکته دانی نلافد
 چو آمد لب لعل او در تکلم
 زهی نکته دانی که ما بیدلاترا
 دم معرکه بردلان جهان را
 به شیرین زبانی به دل جای کردی
 به جاه و شرف مهر اوج جلالی
 ز سالی که مالک ترا داده املاک
 از این شعر این بیدل و دین معزون
 ز بیدادی دور «امینی» ملول است
 جهان تا بود در پی جور جوئی
 نگهدار جان لطف الله بادت

امینی این قصیده را در روزگار وزارت ابراهیم پاشا به عرض رسانید، و در
 مقابل برای مولانا امینی سه هزار آقچه عثمانی جایزه داده شد، تا اینکه امینی با
 این پول قابل ملاحظه توانست به شغل تجارت بپردازد، و آن را برای خویش وسیله
 تأمین معاش سازد.^۲

محمد رضا و شعر پارسی

محمد رضا پاشای تبریزی یکی دیگر از شعرائی است که در اوایل شباب

۱- تذکره مجالس النفاث (صفحه ۳۰۶)

۲- تذکره مجالس النفاث (صفحه ۳۰۷)

به همراهی پدرش به کشور آسیای صغیر رفته است، او از بنی اعمام محمد حسین چلبی به شمار میرود، که در عباس آباد اصفهای مسکن داشت، محمد رضا در اثر بروز استعداد و قابلیت خویش مدتی پاشائی مصر را عهده دار شده و از اهالی آن کشور صدمات زیادی دیده است، سپس مدتی به پادشاهی حبشه منصوب شده و از آنجا به زیارت بیت الحرام مشرف گشته تا اینکه در همانجا وفات یافته است.

و این ابیات از او در تذکره ها نقل شده است:

ای فلک ما اسیر بند توایم
فکر ما را از این نکوتر کن
دو رفیقیم مختلف اوضاع
وضع ما را به هم برابر کن
یا بیاموز مردمی او را
یا مرا نیز مثل او خر کن

وله ایضاً

تا کی خرد به وسوسه ام گمراهی دهد
کو غفلتی که از تو مرا آگهی دهد
مفلس ز استطاعتم و خوشدم که دوست
دامان وصل خویش به دست تپی دهد
وله ایضاً

ز آه و ناله نیاسود یک نفس لبها
فغان گنه حوصله سوز است شعله تب ما
ز بسکه آتش شوق تو مدعا سوز است
عیان نگشت به ما هم هنوز مطلب غنا

میرزا مخدوم

او پسر میر سید شریف است و دارای فضیلت علمی و اخلاقی میباشد، در عصر خودش شهرت و معروفیت پیدا کرد و به علت اتهام داشتن به مذهب تسنن به کشور عثمانی مهاجرت نمود، و در دربار حضرت خواندگار تقرب حاصل کرد، او طبع شعر

۱- تذکره نصر آبادی تألیف طاهر نصر آبادی اصفهانی چاپ تهران ۱۳۱۷ (صفحه ۶۹)

داشت، و این ابیات در تذکرها به نام او باقی است، و به اشرف متخلص می باشد:

گذشتم از همه اندیشه تا قضا چه کند
گذاشتم به خدا کار تا خدا چه کند
به سلامت من میخسون قبا نمی زبید
کسی که چاک کند پیرهن قبا چه کند
به دست خمر و به دل شرک و بر میان زناز
بدین طریق کسی روز ماجرا چه کند
یکن به اشرف بیچاره آنچه می خواهی
تو پادشاهی و او کمترین گدا چه کند!

میلی

به این اسم از شعرای قرن دهم کشور عثمانی دو نفر را می توان نام برد، که یکی از آنها قاضی حلب بوده و در همانجا وفات یافته است. وی در حسن خط و تسلط در زبان فارسی معروف بود، و به دو زبان فارسی و ترکی اشعاری دارد، این یک بیت اثر طبع اوست:

ترا ای نوش لب کام دل و جان می توان گفتن

به جان بخشی لب را آب حیوان می توان گفتن.

دومی زکریا افندی قاضی استانبول بوده که به سمت قاضی عسکری هم نایل آمده است، وی بعضی کتب علمی را نیز حاشیه کرده و در السنه ثلاثه نیز «فارسی-ترکی - عربی» اشعاری دارد.^۲

حکیمی

حکیمی ایرانی الاصل و اهل قزوین بوده و از شعرای ایران به شمار میرود، وی در زمان شاه اسمعیل صفوی در ایران می زیست و چون از اهل سنت و جماعت بود، بنای مهاجرت را گذاشت، ابتدا به دیار بکر رفت، و سپس به کشور عثمانی روی

۱ - تذکره مجمع الخواص صادقی کتابدار (صفحه ۴۲) ترجمه دکتر خیامپور

۲ - جلد ششم قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی (صفحه ۴۴۴)

نهاد، و در عصر سلطان مرادخان ثالث در آن کشور بطور انزوا گوشه نشینی روزگار می‌گذرانید، او اشعار فارسی زیاد گفته و این یک بیت از آثار فارسی اوست:

عاقبت در گلخن اندوه و محنت شد مقیم

دل که هر دم فکر گشت بوستانی داشتی

کمال پاشازاده

کمال پاشازاده «شمس‌الدین احمد بن سلیمان» از مشاهیر علمای اسلامیست و ترکهای دانشمند عثمانی می‌باشد، وی از اهالی ادرنه است و جدش از امراء بود، در ایام صباوت به تحصیل علوم پرداخته، در سفرهای سلطان بایزیدخان ثانی نیز شرکت جسته است.

او در مدت کم تحصیلات خود را به پایان رسانیده و در بعضی مدارس ادرنه به شغل مدرسگی اشتغال داشته است، بعد از مدتی قاضی ادرنه شده و در سال ۹۲۲ هجری به سمت قاضی عسکری آناتولی منصوب شده است، و در سال ۹۲۵ نیز او را معزول کرده اند، وی در عصر سلطان سلیمان خان سال ۹۳۲ هجری به سمت شیخ الاسلامی مفتخر گشته و لقب مفتی الثقلینی یافته است. مدت هشت سال بر مسند شیخیت تکیه زده است. تا اینکه در سال ۹۵۰ هجری وفات یافته و در زاویه حظیرة محمود چلبی داماد احمد چلبی بخاری به خاک سپرده شده است. کمال پاشازاده در فقه و تفسیر و حدیث و سایر علوم شرعی و ادبیات اسلامی اطلاعاتی کامل داشت، او حاشیه‌ای ناتمام بر تفسیر کشاف نوشته و کتاب‌های «التفیر» و «التنقیح» از تألیفات مشهور اومی باشد. وی بجز اینها کتاب‌های دیگری نیز به رشته تحریر کشیده از جمله «نگارستان» را به تقلید گلستان سعدی نوشته و در زبان‌های سه گانه فارسی - عربی - ترکی اشعاری سروده است، پاشازاده بیش از یکصد کتاب و رساله تألیف نموده و تاریخ آل عثمان را نیز به ترکی ادبی نوشته است.^۲

۱ - جلد سوم قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس‌الدین سامی (صفحه ۱۸۶۲)

۲ - جلد پنجم قاموس الاعلام (صفحه ۳۸۸۵) برای کسب اطلاع بیشتر از احوال او

به کتاب شقائق النعمانیه صفحات (۴۲۴-۴۲۰) مراجعه کنید.

قنالی زاده « مولانا علی چلبی بن امرالله بن عبدالقادر الحمیدی » از مشاهیر
 علمای عثمانی بوده در سال ۹۱۶ هجری در شهر اسپارته به دنیا آمده است، جدوی
 از معلمین سلطان محمدخان ثانی بود، او پس از اتمام دوره تحصیلات خود مدتی
 در شهر بروسه به شغل مدرسی اشتغال داشت، و در مدرسه حمزه بگک تدریس میکرد.
 سپس به شام و مصر و حلب و بروسه و ادرنه و استانبول قاضی تعیین شده در سال ۹۷۹
 هجری در شهر آناتولی به سمت قاضی عسکری مقرر گشته است، و در موکب سلطان
 سلیم خان به ادرنه مسافرت کرده به علت مبتلی بودن به مرض نفرس دارفانی را وداع
 گفته است. شاعر نامبرده در علوم شرعی و ادبیه و زبان های سه گانه اطلاعاتی داشته
 از کتاب های مشهور او کتاب « اخلاق علائیه » می باشد. وی در سه زبان فارسی و عربی
 و ترکی اشعاری دارد و پندار صاحب « تذکره الشعراء » قنالی زاده حسن چلبی می باشد،
 و این یک بیت از اشعار فارسی اوست:

به شرح های فراوان که عین هجران کرد
 به حالتی است، تن من که شرح نتوان کرد

شاهقنالی بیگ

او به « قارپا اوغلی » مشهور بوده و از کشور آسیای صغیر است، وی استعداد
 فطری قابل ملاحظه ای داشت، و به مطالعه کتب و گذراندن با اصحاب ذوق استعداد
 بسیار تحایل نشان میداد، وی به شعر مولانا محتشم کتبی بسیار معتقد بود، چنانکه
 اگر کسی در پیش او به یک بیت مولانا محتشم اعتراض می کرد مورد علامت و سرزنش
 او قرار می گرفت، و گاهی بحداک زرد و خورده می کشید، از او اشعار ترکی و فارسی و رباعیات
 به جای مانده است.

نهایی

وی نیز یکی از شعرای قرن دهم هجری عثمانی است، و از مدرسین آن قرن

- ۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۶۹۷)
 ۲ - تذکره مجمع الخواص صادق کتابدار (صفحه ۱۰۸) ترجمه دکتر خیامپور.

به‌شمار می‌رود او به ترکی و فارسی اشعاری دارد.^۱

شیخی

او نخستین شاعر عثمانی بود، که شعر افسانه‌ای سرود و در زمان فرمانروائی بایزید اول درگرمیان متولد شد، لقب شیخی بدین جهت به او داده شده بود، که در روزگار خود شیخ شعرای زمان خود بود، و در تصوف و عرفان مدرس بود، مدتی در سلك مریدان شیخ حاجی بایرام بانی فرقه بایرامی در اویش درآمد، کمی بعد مشغول تحصیل طب شد، و به امراض چشم توجه خاصی داشت، او پزشک خاص خاندان سلطنتی سلطان محمد اول بود، در آن زمان که سلطان شکست خورده بود و بسیار غمگین و گرفته به نظر می‌رسید او را برای معالجه آوردند، چون علت روحی بیماری را دریافت، به سلطان قول داد که به محض استماع خبر موفقیت بهبود خواهد یافت؛ و هم‌طور هم شد. سلطان مراد دوم شیخی را گرامی و معزز داشت، و او را به لقب ملك الشعرائی مفتخر کرد، و او را مأمور کرد که اشعار نظامی را به ترکی ترجمه کند، شیخی خسرو شیرین را انتخاب کرد، ولی عمرش وفا نکرد، که آن را به پایان رساند، و در زمان مراد دوم در کوتاهیه وفات یافت. خواهرزاده‌اش جمال کار او را تکمیل نمود، و غیر از شیخی شعرای ترکی دیگر نیز از قبیل آهی-جلیلی و مؤیدزاده به این کار اقدام کردند، این يك پیت از اشعار فارسی شیخی است:

عقل ناقص کسی دهد سر خدای

گوش کر کی آگه است از بانک نای.^۲

سیماعی

از شعرای قرن دهم عثمانی بوده و از عطار و قاسم انوار پیروی کرده و خود را مرید آنان یاد نموده است، چنانکه در يك بیت ترکی خود که ذیلاً نقل می‌شود

۱ - قاموس الاعلام ترکی از شمس‌الدین سامی جلد ششم (صفحه ۴۵۱۲)

۲ - ترجمه از کتاب تاریخ شعر عثمانی گیبسک (صفحه ۱۳۹-۱۶۸) و جلد چهارم

قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۸۹۴)

به آن اشاره می‌کند:

طبعیم چراغی قاسم انواردن ینار

بوی فنا دماغه عطاردن گلور.^۱

مولای ادریس بن حسام‌الدین البدلیسی

بتلیسی از نوادر دهر و از امرای اکراد بود، در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی به جهت داشتن مذهب تسنن فرار کرده به دولت عثمانی پناهنده شد، سلطان بایزیدخان ثانی او را اکرام و اعزاز نمود، وی تاریخ آل عثمان را به فارسی نوشته است، و آن را به نام سلطان بایزید شروع کرده و «هشت بهشت» نام گذاشته است. وی در زمان سلطان سلیم عثمانی به کردستان و واحی آن ولایت اعزام گردید، و در وقت مراجعت مورد احترام و اعزاز سلطان قرار گرفت، و در سال ۹۶۱ هجری به رحمت ایزدی پیوست، و در جوار ابا ایوب انصاری مدفون شده است، قصاید عربی و فارسی از او باقی است، که مشهور است.^۱

مولانا خزانی

مولانا خزانی نیز از شعرای قرن نهم و معاصر سلطان سلیم عثمانی می‌باشد. او پسر مولانا یحیی سمرقندی است، و از اولاد قاضی خان به‌شمار می‌رود، در سال ۹۲۸ هجری با پدر پیرش از راه دشت قیچاق به دربار پادشاه عثمانی آمد، و از آنجا به‌عزم زیارت مکه به سوی حجاز رهسپار گردید. و از جمله اشعار او این دو بیت زیر می‌باشد:

کجابر فرق مجنون مرغ راجای وطن بودی

اگر آه دل او گرم همچون آه من بودی

وله

از آن مجنون بی و ژولیده موئی شد هوس مارا

که باشد در جهان لیلی وشی فریاد پس مارا

۱ - قاموس الاعلام، ترکی، جلد چهارم (صفحه ۲۶۲۴)

۲ - شقائق النعمانیة ابن خلکان (صفحه ۳۵۳) و قاموس الاعلام ترکی جلد دوم (صفحه ۸۱۱)

و این غزل از اوست

در دور ما ز کهنهسواران یکی می است
و آنکو دم از قبول نفس می زندنی است
دانی کغان ابروی خوبان سیه چراست
کز گوشه‌اش دود دل خلق در پی است
سنگ محک می است، می آرید در نظر
پیدا کننده کس و ناکس همین می است
این سلطنت که ما ز گدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است
با بر رسید ناله زارت به گوش یار
لیلی وقوف یافت که مجنون در این حی است.^۱

میرعیانی

میرعیانی نیز از شعرای این دوره و در دربار آسیای صغیر میزیسته است. او سیدی بود، که به پوستین‌دوز معروف گشته و اصلش از خاک شیراز بود، مدتی قلندری پیشه داشت، و در آسیای صغیر در محله یهودان می نشست، و همیشه پسر زیبای یهودی در خدمتش به سر میبرد، تا اینکه در اثر صحبت او مسلمان شد. از این سبب میرعیانی را سید یهودان می گفتند. او مردی فاضل و بدیهه‌گو بود و این مطلب از اوست:

بازم روانه گشت سرشک از دو چشم تر

از نور چشم خویش جدا می شوم مگر

و از اوست

چو رخ پوشی مرا اشک از دو چشم تر پدید آید

بلی خورشید چون پنهان شود اختر پدید آید.^۲

۱ - تذکره مجالس النفاث حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۲۷۸)

۲ - تذکره مجالس النفاث حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۹۲)

جعفر چلبی

جعفر چلبی از مشاهیر شعرا و خطاطان کشور عثمانی بود، وی در مدرسه محمود پاشا به شغل مدرسی اشتغال داشت، و به تاجی زاده ملقب شده بود، سلطان سلیم عثمانی او را مورد توجه و عنایت خویش قرار داده بود، و جزو ندیمانش به شمار میرفت، و در سفر و حضر اغلب اوقات او را از خود جدا نمی ساخت، تا اینکه در اثر تحریک و اتهام خصمانش در شهر آماسیه به قتل رسید، و در نزدیک جامع شریف در مسجد «نشانچی» مدفون گردید. جعفر چلبی در نثر نویسی و شعر پارسی مهارت داشت، و خط نیکو مینوشت، وی منظومه‌ای به نام «هوسنامه» دارد و قصیده‌ای در جلوس سلطان سلیم ساخته است، که مطلعش این است:

جان آفرین که بر کف ما نقد جان نهاد

بهر نثار مقدم شاه جهان نهاد ،

برادرش سعدی چلبی نیز شعر میگفت و خط نیکو مینوشت.^۱

خضربک

خضربک «چلبی بن جلال الدین» از بزرگترین علمای عثمانی بود، و پدرش به شغل قضاوت زندگی می گذرانید، او از اهل سیورحصار است، در علوم عقلی و نقلی مهارت داشت، و به شغل مدرسی رسیده است، و طرف توجه سلطان محمد قرار گرفته است، وی ابتدا در شهر بروسه مدرس بود. بعد در روم و آناتولی به شغل قضاوت پرداخته است، و پس از فتح استانبول قاضی آنجا شده و در سال ۸۶۳ همانجا وفات یافته است، او در ادبیات عربی و فارسی و ترکی اطلاعاتی داشت، و شعر نیز میگفت و بهر سه زبان آشنائی کامل رسانده بود، و بهر زبان شعر گفته است، خضربک یک قصیده «نونیه» دارد که از اشعار مشهور او به شمار می رود، و این یک بیت از اشعار فارسی اوست که در اینجا درج می شود:

۱ - قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس الدین سامی (صفحه ۱۸۱۹)

عشق را بیرون ز هفتاد دو ملت حالتی است

در میان جمع و کثرت عاشقان را خلوتی است

وی اشعار عارفانه نیز گفته است و بیت بالا از آن جمله است، که ذکر گردید و شاعر دیگری نیز به همین نام از شعرای دوره سلطان بایزیدخان ثانی و پسر احمد پاشا می باشد، و در سال ۹۱۴ وفات یافته است، و او نیز به فارسی و ترکی اشعاری دارد.^۱

صبحی

صبحی نیز از شعرای قرن دهم هجری بوده و از اهل بروسه می باشد، وی پس از اتمام تحصیلات به طریق قضا سلوک کرده و راه تصوف را پیموده است، او اشعار فارسی و ترکی گفته که اغلب آنها جنبه عرفانی دارد، و این دو بیت اثر طبع اوست:

حاجیان ره عشقیم و مقیم عرفات

عرفاتی که نشان می دهد از ذات وصفات

زائر کعبه دل کرده فداجان و سرش

بر در دوست نباشد به وسائط حاجات^۲.

عارف

عارف « فتح اله عجمی » معاصر سلطان سلیمان خان عثمانی می باشد، که اشعار فارسی زیاد گفته و سمت شهنامه چی سلطان را داشت، او در سفرها و جنگ های سلطان سلیمان همراه بوده و به فارسی شعر گفته است، پدرشاعر نیز از ادبای مبرز عصر و خطاطین زبردست آن زمان به شمار می رفت، عارف با معیت القاص میرزا به روم آمده و از آنجا به مصر سفر کرده در تاریخ ۹۶۹ هجری بدرود حیات گفته است. مقداری اشعار ترکی و فارسی از او باقی است، و این دو بیت از اوست، که در مدح شاه گفته است:

۱ - قاموس الاعلام ترکی شمس الدین سامی (صفحه ۲۰۴۷) جلد سوم

۲ - قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۹۳۵) جلد چهارم

محیط جلالی شها همجویم جلیل العطا یا جمیل الشیم
 همه موج حلمی و عز و علا همه چشمه علم و بذل هم^۱.

فوری

فوری «مولانا احمد بن عبدالله» از شعرای قرن دهم هجری عثمانی بوده و به دست غزان اسیر و گرفتار آمده است، و او را به اسم غلامی دست به دست فروخته اند، وی با استعداد طبیعی که داشت به تحصیل علم طب پرداخت، و از جانب محیی الدین عربی به تبلیغ دین مأمور گردیده به سمت مدرسی نیز رسیده است.

او در معیت سلطان سلیمان به نخبوان سفر کرده به سمت مفتی شام مفتخر گشته است، تا اینکه در سال ۹۷۸ هجری در شام بدرود زندگانی گفته است، او را حاشیه‌ای به نام «در رغرر» باقی است، و تألیفات دیگری نیز بدو منسوب است، وی به سه زبان عربی و فارسی و ترکی شعر میگفت و دیوان اشعار سلطان سلیمان خان عثمانی را نیز جمع و تدوین کرده است، و دیوان اشعار مرتبی هم دارد.

قادری

قادری (سالف الترجمه) «شیخ عبدالقادر بداؤنی» از شعرای این دوره بوده این یک بیت از اشعار فارسی او میباشد:

به صد امید قاصد میفرستم سوی آن بدخو

معاذاله از آن ساعت کز او نومید برگردد.

عبدالعزیز

یکی دیگر از شعرائی که در آسیای صغیر به زبان شیوای فارسی شعر گفته عبدالعزیز است، که معروف به «ام الواندازه افندی» میباشد، وی در قرن دهم هجری میزیسته و در بعضی مدارس به شغل مدرسی اشتغال داشت، و در برخی قضاوتها نیز

۱- قاموس الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحه ۳۰۳۹)

شرکت می‌جست، و بدین ترتیب مدتی به قضاوت گذراند. تا در سال ۹۵۲ هجری
جهان را بدرود گفت، اشعار عربی و فارسی از او باقی مانده و این دو بیت زیر از اثر
طبع او میباشد:

کی بود یارب که کوی یار را منزل کنم
جان و دل از کعبه مقصود او حاصل کنم
میکنم هر دم دعائی دارم امید قبول
زان که با اخلاص خالص از صمیم دل کنم^۱
عبدالوهاب صابونی

و همچنین در عصر سلطان سلیمان عثمانی شاعری به نام عبدالوهاب صابونی از
مقربین دربار به شمار میرفته و از علمای به نام محسوب میشده است، مولد این شخص
شهر همدان بوده که بعداً به کشور روم مهاجرت کرده است، و مدتی نیز در کشور
مصر و شام گذرانده است وی در معما هارت مخصوصی داشت، و کتابهایی در عنوانهای
«ملا خداوندگار»، «نوای خروس»، «صراط مستقیم» دارد که از منظومه‌های معروف
او شمرده میشوند. اشعار فارسی و ترکی بسیار نیز بدون نسبت داده‌اند، و این یک بیت
از آن جمله است:

آب حیوان لب بر سر چاه ذقنت
عادنی نیست مگر معجزه آن دهن است.^۲

مولانا محمد مذهب کرمانی

مولانا محمد مذهب کرمانی نیز از شعرای دربار عثمانی میباشد، او جوانی
زیبا و خوش سیرت بود، و در حسن و جمال به یوسفش تشبیه میکردند، خط نیکو
مینوشت و شعر خوب میگفت، وی در آخر کار در استانبول در مدت ده روز بایدرش به
مرض طاعون درگذشت، و این مطلع فارسی اثر طبع اوست:

۱- جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۰۷۸)

۲- جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۱۱۳)

چهد ای بیوفاکز ما نکر دی یاد بکنشتی
چراغ عیش ما کشتی روان چون باد بکنشتی.

و از اوست

به دور آن دهن ای غنچه به که لب نگشائی
که پرده ات بدرد آخر و به هیچ بر آیی!

جلال چلبی

دیگر از شعرائی که در این قرن در آسیای صغیر به فارسی شعر گفته و جزو دانشدوستان و ادبای آن دیار محسوب میشده است، جلال چلبی است. نام وی حسین بوده و از اهل مناستر میباشد، ابتدا از اصحاب تیمار بود، بعد جزو قلندران آن عصر به کشور عربستان و شام و حلب مسافرت کرد، و در شهر حلب طرف توجه جعفر پاشا بگه آنجا قرار گرفت، و بالاخره افتخار دامادی وی را به دست آورد، چون جعفر پاشا لالای سلطان سلیم ثانی بود، جلال چلبی از مقر بین درگاه شد، ولی بعضی از حسودان و کوفه نظران بر مقام او رشک و حسرت بردند، تا اینکه او را دوباره به مناستر تبعید نمودند؛ و در آنجا دنیا را وداع گفت. وی به حسن خط و فضل و کمال مشهور و معروف بود.

مولاناسدید

مولاناسدید طبیب قزوین بود، مدتی در شهر ادرنه به شغل طبابت اشتغال داشت. و طبیب مخصوص دربار سلطان عثمانی بود، وی در عین حال هزال و بذله گو بود، این يك بيت از اوست:

دهان نداری و صد نکتہ در دهان داری
میان نداری و صد فتنه در میان داری.

مولاناسدید روزی باشخصی در علم صرف به مباحثه پرداخته بود، و آن شخص

۱- تذکره مجالس النفائس حکیم شاه محمد قزوینی (صفحه ۳۸۱)

۲- قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۱۸۲۲) جلد سوم

میکفت این صیغه ثلاثی مجرد است، و مولانا سدید می‌گفت، نه این ثلاثی مزید است، تا اینکه بعد از بیان مباحثه آن شخص این شعر را گفت:

ما هر دو، دو صرفیم ای خواجه سدید

مثل من و تو دیده ایام ندید

فرقی که میان من و تو هست پدید

ما ماده خر مجردیم و تو مزید^۱

«فضلی»

فضلی از شعرای قرن دهم عثمانی است، نامش ابوالفضل پسر مشهور ادریس -- بتلیسی میباشد، از دوران صباوت و صغر سن باریک لیاقت و کمالات از ناصیه اش میبارید. و اغلب در صحبت سلاطین و وزراء به سر میبرد و در ادبیات ترکی و فارسی و عربی ید طولانی داشت، فضلی قوه حافظه قوی داشت و از این جهت محفوظات قابل توجهی در سینه اش مخزون بود. او مردی خوش محضر و طریف بود، و به حضرت سلطان بایزید قصایدی تقدیم داشته که در مقابل از طرف او احسان و اکرام به سزا یافته است. مدتی این شاعر به مکتب و مدرسه داری اشتغال ورزیده در سال ۹۸۲ هجری جهت انجام مراسم حج به سوی حجاز رهسپار شده است، و در اثنای راه بدرود حیات گفته است، وی در السنه ثلاثه اشعار زیادی گفته و آثار ادبی بیشتری از او باقی مانده است، دیوان او به تقلید دیوان حافظ تدوین شده است، و این یک بیت از اشعار فارسی او میباشد:

بر برگ گل از فرگس تر آب میزنی و ز لب گلاب بر شکر ناب میزنی^۲

فردوسی

فردوسی از شعرای قرن دهم عثمانی که مشهور به «اوزون فردوسی» یعنی فردوسی طویل است میباشد، او از اهل بروسه بوده و در تاریخ مهارت کامل داشت نامبرده به نام سلطان بایزید خان ثانی شاهنامه ای سروده که ۳۸۰ جزو میباشد، و پس از تقدیم به حضرت شاه هشتاد جزو آن انتخاب شده است، شاعر از این عمل سلطان

۱- تذکره مجالس المنفائس (صفحه ۳۸۹)

۱- قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۴۱۵)

بایزید؛ هلتنگ شده به تقلید فردوسی آن شاعر رزم گوی نابغه ایران هجو به ای ساخته به سوی خراسان فرار کرد و در آن ولایت به رحمت ایزدی پیوست، چنانکه قبلاً ذکرش گذشت، در دیوان احمد داعی نیز از فردوسی ذکری رفته است.^۱

عرشی

عرشی را میتوان از شعرای قرن دهم هجری کشور عثمانی شمرد که در بلاد آسیای صغیر روزگار میگذرانید، اسم او «محمد» و اهل «بکیارا» بوده است، او در تاریخ نویسی مهارت خاصی داشت، غزلیاتش نیز معروف و مقبول بوده است، در ابتدای امر «چابکی» تخلص کرده بود، بعد به «عرشی» مبدل ساخت، و عاقبت الامر در شهر استانبول دنیا را وداع گفت. این يك بيت از اشعار فارسی او میباشد:

غلقل شعر من به عرش رسید
 ز آن سبب شد تخلصم عرشی

عزمی

وی از شعرای قرن دهم هجری و اهل استانبول میباشد، در زمان سلطان محمد بن مرادخان ثالث روزگار میگذرانید، او در انشا و کتابت مشهور عصر خود بود، و به زبانهای عربی و فارسی و ترکی شعر میگفت، و به فرمان سلطان سلیم خان ثانی منظومه «مهر و مشتری» شیخ محمد عطار را به ترکی ترجمه کرده، اما نتوانسته است، آنرا به پایان رساند، بالاخره در سال ۹۹۰ هجری چراغ زندگانش خاموش گشته است.^۲

عالی

این شاعر نیز از شعرای قرن دهم به شمار میرود، اسمش «مصطفی» و منسوب به «کلیبولی» است. او ابتدا طریق علمی پیش گرفته بعد تغییر رویه داده به ارض روم مسافرت کرده، و در آنجا سمت دفتر داری را داشته است، وی کتابهای زیادی تألیف کرده که از جمله آنها مهر و ماه، مطلع الانوار، مهر و وفا، روضة اللطائف، نادر المحارب

۲- جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۳۸۱)

۳- جلد چهارم ، ، ، (صفحه ۳۱۴۲)

۳- ، ، ، ، (صفحه ۳۱۴۹)

میباشد، که همه بمصورت نظم تألیف یافته‌اند. علاوه بر کتابهای مذکور فوق کتابهای دیگری نیز مانند انیس القلوب و هفت مجلس و غیره نوشته است، همچنین وی دیوان فارسی و ترکی دارد. و کتاب «ایها الولده» امام محمد غزالی را در عنوان «تحفة الصلحاء» ترجمه کرده است.^۱

عارفی

عارفی نیز از شعرای قدیم سی کشور عثمانی و ذواللسانین بوده است. فامش «حسین» و از شهر استانبول است. وی در شعر و انشاء و حسن نخط مشهور عصر خود بود یکم مرتبه به مصر سفر کرده است و در آسیای صغیر طرف توجه سلطان سلیمان خان قرار گرفته و از طرف پادشاه مزبور برای او مناصبی داده شده است. تا اینکه در سال ۹۵۹ هجری رخت از این سرای بر بسته است، او یک قصیده لامیه دارد و اشعار ترکی و فارسی و اشعار صوفیانه بسیاری از اوباقی است، و این یک بیت از اشعار است که تقریباً بمطلع شباهت دارد که نیش ترکی و بعضی از کلمات آن فارسی و یک جمله‌ای عربی میباشد:

گورینور جمله کنفش فی المآء

رحیم عارفه وجود اشیاء

توضیح اینکه در این بیت بجز کلمه «گورینور» که به معنی دیده میشود است کلمه ترکی مشاهده نمیشود.^۲

سعدی

«سعدی چلبسی» برادر تاجی زاده جعفر چلبی میباشد، که شعر و انشایش مانند برادرش مشهور بود، او پس از مرگ برادرش مدتی منکوب و مطرود افتاد، سپس در نتیجه نوشتن نامه‌ای به مصر طرف توجه شاه وقت قرار گرفت، و به اخذ جایزه مفتخر گشت، او سمت مدرسی سخن را داشت، و بر شرح مفتاح و وقایع حواشی نوشته است، و در سال ۹۲۲ هجری در گذشته است. وی قصاید عربی نیز دارد، از جمله

۱- جلد چهارم ناموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۰۵)

۲- ، ، ، ، (صفحه ۳۰۴۲)

عقاید نسفیه را به عربی به نظم کشیده است. ۱
 شاهای از شعرای ایرانی عصر شاه اسماعیل صفوی میباشد، وی در عصر سلطان
 سلیم خان عثمانی به دیار عثمانی مهاجرت کرده است، و این یک بیت از اشعار فارسی
 اوست :
 تاج بکرنگی که صاحب دولتانرا بر سر است
 این همه گلهای سرخ باغ آل حیدر است ۲

شمسی

اصلش ایرانی و از شعرای قرن دهم کشور عثمانی به شمار میرود، که بعداً بدان
 دیار مهاجرت کرده است، وی منظومه‌ای به نام «دمرغ» دارد که به حضرت سلطان سلیم
 تقدیم داشته است، و به این اسم چهار شاعر دیگر نیز هستند که اهل کشور عثمانی
 محسوب میشوند. ۳

مشهدی

مشهدی از شعرای عثمانی و معاصر سلطان محمدخان ثانی میباشد، وی فتوحات
 او را با تقلید شاهنامه فردوسی حاوی چهار هزار بیت به نظم کشیده است ولی به اتمام
 آن توفیق پیدا نکرده است، و مطلع آن بدینقرار است.
 به نام خداوند دادار پاك برآرنده آتش و باد و خاك
 خداوند جان و خداوند هوش خداوند روزی ده و رازپوش ۴

سروری

سروری «مصطفی بن شعبان» از شعرای عثمانی و اهل «کلیبولی» میباشد، پدرش
 مردی ثروتمند و مالک بود، و در مدرسه‌ای که قاسم پاشا تأسیس کرده بود مدرسی
 میکرد، وی بعد از مدتی عزلت اختیار نمود، و سپس به معلمی سلطان مصطفی از

۱ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۵۷۳)

۲ - د د د (صفحه ۲۸۳۹)

۳ - د د د (صفحه ۱۸۷۳)

۴ - د د د (صفحه ۲۸۷۳)

پسران سلطان سلیمان خان قانونی منصوب گشته است، و از قرار معلوم پس از شاهزاده مذکور فوق بی وظیفه مانده و در سال ۹۶۹ هجری وفات یافته است، او مثنوی شریف و گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ را شرح کرده ولی اغلاط و اشتباهاتش زیاد است زیرا به زبان فارسی زیاد مسلط نبوده است، این شاعر سه دیوان دارد و بجز از این، شاعری دیگر نیز به نام سروری که ایرانی الاصل بوده و منسوب به دربار سلطان سلیم خان عثمانی میباشد، در آن دیار به شاعری پرداخته است.^۱

سعدالدین افندی زاده

سعدالدین افندی زاده «محمد چلبی افندی» از علمای دوره سلطان محمدخان ثالث و سلطان احمدخان اول به شمار میرود، او پسر سعدالدین افندی صاحب «آلف الترحمه» میباشد، در سال ۹۷۵ در بر و سه تولد یافته در سال ۱۰۰۰ هجری ملای مکه شده و در ۱۰۰۴ هجری قضاوت استانبول و آنطولی به عهده او گذار شده است، سپس دو سال معزول مانده در سال ۱۰۰۷ قاضی عسکر ایل روم و در سال ۱۰۱۰ به شیخ الاسلامی رسیده است. در سال ۱۰۱۷ دوباره به سمت شیخ الاسلامی انتخاب گردیده است، و پس از هفت سال فتوی و ابقاء در این مسند در سال ۱۰۲۴ به مرض طاعون درگذشته است. او به سه زبان ترکی و فارسی و عربی آشنائی کامل داشت و اشعار و مقالاتی در هر سه زبان از او باقی مانده است.^۲

سائلی

سائلی اهل عراق بوده و از شعرائی است که در خراسان نشو و نما یافته است، بعد به آسیای صغیر رفته و در آنجا روزگار میگذرانده است، و این یک بیت فارسی از اوست:

چنان به صورت آن آفتاب خیرانم
که تیغ گرزدم چشم خود نیوشانم.^۳

۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد چهارم (صفحه ۲۵۵۸)

۲ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۵۶۹)

۳ - د د د د (صفحه ۲۵۲۹)

سحابی از شعرای پارسی گوی دوره سلطان سلیم خان عثمانی میباشد وی از طایفه امناست ، ولی سحابی دیگر نیز در آسیای صغیر به شعرسرائی پرداخته که از اهل همدان بوده است ، وی عالم و ادیب بود و در سفر شرق سلطان سلیمان عثمانی از طرف قدری افندی تقدیر شده است ، تا اینکه بعد از آمدن شاعر به روم طرف توجه و عنایت مخصوص شاه قرار گرفته کتاب «کیمیای سعادت» را ترجمه کرده است ، و پس از گذراندن سنین عمر در سال ۹۷۰ هجری زندگی را بدرود گفته است ، سحابی به فارسی و ترکی اشعاری دارد .^۱

زینتی

زینتی از شعرای قرن دهم عثمانی و اهل سیروز میباشد ، وفات او را در سال ۹۶۳ هجری نوشته اند ، و این يك مصراع فارسی از اشعار اوست :

دامن آلوده و دستار پویشان یخه چاک.^۲

ریاضی

ریاضی از شعرای قرن دهم هجری و از اهل اسکوپ میباشد ، او در زبان فارسی مهارت تام داشت ، و جناس و ایهام بسیار میگفت .^۳

ملا واقف

ملا واقف از شعرای پارسی گوی آسیای صغیر بوده و اصلش از ولایت خلخال میباشد . او ابتدا به تحصیل کمالات پرداخته و از مثنوی مولانا جلال الدین محمد و اشعار نظامی گنجوی تتبع نموده است ، وی اکثر اشعار مثنوی مولانا و خمسه نظامی را حفظ داشت و به حقیقت سخن این دو شاعر عالیقدر پی برده بود ، ملا واقف در مذهب تسنن شهرت کامل داشت ، و بدین جهت غربت اختیار کرده به دیار آسیای صغیر

۱ - جلد چهارم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۵۳۹)

۲ - د د د د (صفحه ۲۴۴۴۹)

۳ - جلد سوم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۲۳۸۵)

مهاجرت نموده وهم در آن کشور وفات یافته است ، اشعار زیر اثر طبع او میباشد :

تاراج دل ز عربده جویان چو عام شد

آسایشی که بود به مردم حرام شد

شب سیر ماهتاب نمودی و ماه نو

بالید آنقدر که به یک شب تمام شد .

وله ایضاً

صد شیوه ناپخته ز ایام بر آید

تا کام جگر سوخته خام بر آید

همت به گدائی ندهد راه و گره

مقصود دو عالم به یک ابرام بر آید

از دل گذرد ناولک آن ترک سیه چشم

آهسته تر از مو که بر اندام بر آید

وایضاً از اوست

در سینه خار خاری بود ، از جفای یارم

امروز دیدمش مست ، گل کرده خار خارم

رنگم پریده از رخ ، هوشم رمیده از سر

افتاده است چشمی ، گویا به روی یارم^۱ .

حکیم ابوطالب

حکیم ابوطالب از شعرای پارسی گوی کشور عثمانی بوده اصلش از شهر تبریز

است ، وی طبیب حاذق و ماهری بود و فضل و کمالی به سزا داشت ، او به کشور عثمانی

مهاجرت کرده ، در خدمت جمفر پاشا عزت و احترامی تمام یافت . دوباره به تبریز

مراجعت کرد و به علت ناسزاگویی به دولت صفویه در عصر شاه عباس به دست لشکریان

مقتول گردید . اشعار زیر اثر طبع اوست :

۱ - تذکره نصرآبادی تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اسفهان (صفحه ۲۵۷)

طالب نداشت تاب نگاه تو روز وصل
 پوشید چشم و دادن جان را بهانه ساخت
 واز اوست
 بازم از افسون سخن بند تمنا کرده‌ای
 خوش در بیطاقتی بر روی ماوا کرده‌ای
 حیرت عشق تو دارد غافل از یاد توأم
 رفته‌ای از خاطرم تا در دلم جا کرده‌ای
 چون توأم از تو دل برداشتن ای غم که تو
 ترك عالم از برای خاطر ما کرده‌ای
 وله ایضاً
 دل راکی آن طاقت بود کز فکر جانان بگذرد
 بایکجهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد
 من راه هجران رابه خود هرگز نمیدادم ولی
 آتش ره خود واکنند، چون در نیستان بگذرد.^۱

بدیع الزمان میرزا

بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزای بایقرا بعد از پدر با برادر
 کوچکترش مظفر حسین میرزا به معارضه آغاز کرده ابتدا به خدمت شاه اسماعیل
 صفوی رفت ، وچندی در تبریز ساکن شد ، تا باسلطان خواند کار به روم رفته ، ودر
 استانبول پناه گرفت ، وپس از ۱۴ ماه اقامت در آن شهر به مرض طاعون درگذشت ،
 وی طبع شعر داشته ودر قتل پسرش محمد مؤمن میرزا رثاء گفته است ، واین ربک بیت
 از آن رثاء میباشد :

وزیدی ای صبا بر هم زدی گل‌های رعنا را

شکستی ز آرمیان شاخ گل نورسته مارا.^۲

۱ - تذکره نصرآبادی (صفحه ۶۷)

۲ - تذکره آتشکده آذر تألیف لطفعلی خان آذر بیگدلی چاپ کلکته ۱۲۳۹ هجری

(صفحه ۲۰) و تحفه سامی سام میرزا صفوی (صفحه ۱۲)

عهدی

عهدی نیز جزو شعرای قرن دهم عثمانی محسوب شده و اسمش «احمد» میباشد. او اهل بغداد بود، و تذکره الشعرائی دارد، که شامل تراجم احوال شعرای عصر خود میباشد.^۱

عنقا

عنقافامش «حسین» و از شعرای قرن دهم هجری عثمانی است، او اصلاً شیرازی بوده و بعد به کشور آسیای صغیر مهاجرت کرده در شهر استانبول متوطن شده است، اشعار فارسی و ترکی از او به جا مانده است.^۲

عیشی

بدین نام دو نفر از شعرای قرن دهم عثمانی را میتوان ذکر کرد، که اولی اهل بغداد است و دومی اهل قزوین میباشد، که به واسطه داشتن مذهب تسنن به دیار روم مهاجرت کرده است.^۳

غنی

مولانا عبدالغنی از مشاهیر علما و شعرای عثمانی بوده و از قصبه «کرده» میباشد. او اول به طریق علمی منسوب بود، سپس شغل مدرسی پیشه ساخت، و در این اثنا مراسم حج به جای آورد، و پس از مراجعت از سفر مکه و زیارت بیت الحرام قاضی استانبول شده است، وی اشعار و منشآت زیادی دارد، و ظاهراً بر جاشیه تجرید حاشیه‌ای نوشته است، او به فارسی و ترکی شعر گفته است، و این یک بیت از اشعار فارسی اوست:

حباب آسانرفت از سر هوای جام جم بیرون

از آن از بزم می هرگز نخواهم زد قدم بیرون^۴

۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۲۲۷)

۲ - قاموس الاعلام ترکی جلد پنجم (صفحه ۳۲۲۴)

۳ - جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۲۳۱)

۴ - جلد پنجم قاموس الاعلام ترکی (صفحه ۳۲۲۶)

محمد امین

محمد امین از شعرای قرن دهم هجری به شمار میرود، وی ایرانی‌الصل بود و از شهر قزوین می‌باشد. زادگاهش قصبهٔ ابهر از توابع زنجان است، بعدها به کشور عثمانی مهاجرت کرده و به فارسی و ترکی اشعاری گفته است.^۱

مصلح‌الدین کاملی

وی از مشاهیر علما و شعرای قرن دهم دولت عثمانی می‌باشد، و در یکی از مدارس ثمانیه به مدرسی اشتغال داشت، و از محضر درس ابوالمنصور افندی استفاده میکرد، در تکلم زبان فارسی قدرت و مهارتی داشت، و خط نسخ و تعلیق را بسیار نیکو مینوشت.^۲

معصوم

معصوم «ملا محمد» از مشاهیر شعرای قرن دهم هجری عثمانی بوده اصلش از خراسان است، وی به دیار عثمانی مهاجرت کرده ابتدا به طریق قضا و شغل قضاوت اشتغال داشته و سپس درروم به سمت ملائی منصوب شده است، او به فارسی و ترکی اشعاری دارد.^۳

میری

میری پسر یکی از سادات ایزانی بود که پدرش به کشور عثمانی مهاجرت کرده و او در شهر بروسه متولد شده است، اسمش یحیی و به لقب (کشمیری زاده) ملقب می‌باشد. وی در سال ۹۹۵ هجری سمت نقیب‌الاشرفی را داشت، علم و فضلش معروف و مشهور بود و منظومهٔ «مهر و مشتری» محمد عطار را به ترکی ترجمه کرده است.^۴

فرقه حروفیه و نسیمی

- ۱ - قاموس الاعلام ترکی جلد ششم (صفحه ۴۱۸۷)
- ۲ - ، ، ، ، (صفحه ۴۳۱۲)
- ۳ - قاموس الاعلام ترکی جلد ششم (صفحه ۴۳۲۸)
- ۴ - قاموس الاعلام شمس‌الدین سامی جلد ششم (صفحه ۴۵۱۲)

سید عمادالدین نسیمی از مشاهیر شعرای قرن نهم آسیای صغیر بوده و در ناحیه نسیم بغداد متولد شده است، وی پس از گردش بسیار در اکناف عالم به بلاد آسیای صغیر مهاجرت کرده است. او ظاهراً در عصر سلطان مراد خان اول بدان کشور رفته و پیرو فرقه حروفیه گذشته در آنجا نشو و نما یافته است، بدین جهت او را جزو شعرای فرقه حروفیه محسوب میدارند، وی به فارسی و ترکی شعر گفته و دیوان اشعاری دارد و در سال ۱۲۹۸ هجری در یک مجلد در استانبول به چاپ رسیده است، نسیمی از مشرب تصوف و عرفان برخوردار شده و در اشعارش بدان اشاره کرده است، او شاگردی به نام «رفیعی» داشت، که کتاب «بشارت نامه» از تألیفات او میباشد. گویند وی در اثنای مسافرت هنگام ورود به شهر حلب وفات یافته است. ولی بعضی از مورخین ترك را عقیده بر این است که او در شهر حلب به جرم فساد عقیده پوست کنده‌اند، در هر حال تاریخ وفات او را به سال ۸۲۰ هجری دانسته‌اند، و این يك بیت از اشعار فارسی اوست:

سنبلش گفت ملك حسن مراست

كج نشستہ است و راست میگوید.

نسیمی دیوان ترکی نیز دارد، که يك نسخه خطی از آن در کتابخانه شخصی آقای محمد نخجوانی در تبریز موجود است.

۱- فرقه حروفیه را شخصی به نام فضل‌اله نسیمی استرآبادی در عصر سلطنت تیمور تأسیس کرد، پیروان این عقیده در ایران دوام نکردند، اما در کشور آسپای صغیر محیط مساعدی برای نشر عقاید خود به دست آوردند، و به تدریج پیشرفت نمودند، پیروان این فرقه از خود آثار بسیاری در نظم و نثر به یادگار گذاشته‌اند، و به فارسی و ترکی شعر گفته‌اند، تعالیم فضل‌اله مؤسس این فرقه در کتابی به اسم «کتاب جاویدان کبیر» که نسخه خطی آن در کتابخانه ایاصوفیه استانبول و موزه بریتانیا موجود میباشد، به رشته تحریر درآمده است. برای اطلاع بیشتر از فرقه حروفیه به کتابهای: از سمدی تاجامی ادوارد براون و حبیب‌السیر و کشف‌الظنون و جلد اول تاریخ عثمانی گیب «صفحه ۳۳۶»، مراجعه کنید. تاریخ ادبیات ادوارد برون جلد سوم (صفحه ۵۷)

۲- جلد ششم قاموس الاعلام ترکی «صفحه ۴۵۷۶»

نسیمی را بعضی از محققین در فاصله زمان فضولی بغدادی و نظامی گنجوی بزرگترین شاعر به شمار می آورند برای نسیمی در آذربایجان شوروی نیز ارزش قائل هستند و او را از شخصیت‌های بزرگ ادبیات آذربایجان شوروی می دانند از قرار معلوم نسیمی به زبانهای عربی و فارسی و ترکی دیوان داشته است ولی قصیده دیوانهای فارسی و ترکی در دست است و از دیوان عربی آن اطلاع صحیحی نداریم، نسیمی ملمعانی دارد که مهارت او را می رساند. نسیمی اشعار غنائی گفته و در آثارش تجلیل و ستودن انسانها سر لوحه برنامه او محسوب می شود زیرا در طریقت فرقه حروفیه این ستایش جزء مراسم آنهاست.

در نشریات آذربایجان شوروی تخلص او را ابتداهاشمی و بعد نسیمی دانسته اند، اما به قول رضاقلی خان هدایت در تذکره ریاض العارفین زادگاه او شهر شیراز است و در تاریخ ادبیات آذربایجان شوروی مولد او را شماخی نوشته اند و بدین سبب آنان وی را شروانی نامیده اند زیرا نسیمی مدتی هم در باکو اقامت گزیده است، چنانکه خود گوید:

ای نسیمی چون خدا گفت ان ارضی واسعة

خطه باکو به جا بگذار کاین جای نویست

در نشریات آذربایجان شوروی تاریخ تولد شاعر را ۱۳۶۹ میلادی نوشته اند و سال وفاتش بین سالهای (۱۴۰۴ - ۱۴۲۷) اتفاق افتاده است. (۸۲۰ هجری) ولی اولی صحیح به نظر می رسد، دوران زندگی نسیمی بایک سلسله حوادث و وقایع رنج آور مصادف بود زیرا آشوب و خونریزیهای امیر تیمور و جانشینانش از یک طرف و جنگهای صلیبی از طرف دیگر و اختلاف پادشاهان و حکمرانان اسلامی از سوی دیگر، عرصه را برای شعر او دانشمندان تنگ می کرد، نسیمی هم مانند سایر اندیشمندان نود و ست عصر خود رستگاری انسان را در مرتفع ساختن اختلافات مذهبی می دانست و با کشت و کشتار و خونریزی مخالف بود، چنانکه گوید:

مسجد و میکده و کعبه و بتخانه یکی است

این غلط کرده ره کوچه ما خانه یکی است

چشم احوال ز خطا گرچه دو بیند يك را

روشن است این که دل و دلبر و جانانه یکی است

به عقیده حروفیان خدای مسلمانان و تثلیث مسیحیان و موسی کلیمیان همانا خود آدم است و هر کدام از فرزندان این آدم مظهري از خدای یکتاست ، و به اول و آخر و یدایت و نهایت و وعده فردا معتقد نبودند .

حروفیان نیز مانند حسین بن منصور حلاج انا الحق گفته اند و بعضی تصور کرده اند که آنان به خدائی خویش اقرار کرده اند در صورتیکه نسیمی این مقام و مرتبت را به خود و فضل اله نسیمی استرآبادی منحصر نمی داند و به طور اعم هر فرد انسان را سزاوار این مقام علوی می شناسد .

نسیمی از اینکه از دریای متلاطم حیرت و سرگردانی رسته خرسند و راضی است و آن را با مقام سلطنت برابر نهاده است :

زین سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی

کز خاک پای فضلش بر سر نهادی افسر

به طور مجمل نسیمی خدایرستی را در نوع دوستی دانسته و بشر را به مقام پروردگاری ترقی داده است و او خدا را روح مطلق و بشر را ترکیبی از جسم و جان دانسته است :

طریق رسم دو بینی رها کن ای احوال

که يك حقیقت و ماهیت است روح و بدن

نسیمی از این رو به بشر عشق می ورزد زیرا او را مظهر خدا می داند و تجلی جمال حق را در چهره انسان مشاهده می کند :

نسیمی در رخ خوبان جمال الله می بیند

بیا بشنو ز گفتارش بیان سر سبحانی

نسیمی در آشکار گردانیدن اسرار چنان افراط کرد که از منصور حلاج نیز سبقت گرفت و به قول خود او اگر منصور زنده بود به خونریزی او فتوی می نوشت :

گر انا الحق های ما را بشنود منصور مست
هم به خون ما دهد فتوی و هم دار آورد
نسیمی وقتی که به شهر حلب وارد می شود ، آزادی خواهان را دور خود جمع
می کند و جوانی شعر اورا در یکی از محافل به آواز می خواند به مطلع :
حق بین نظری باید تا روی مرا بیند

چشمی که بود خود بین کی روی خدا بیند
جوان را به دادگاه می برند و شاعر شعر را از او می پرسند جوان به نام خود
استناد می کند و حکم قتلش را امضاء می کنند نسیمی خبر دار شده خود را به دادگاه
می رساند و خود را سر اینده شعر معرفی کرده جوان را از مرگ رهائی می بخشد .
گویند هنگامی که به فتوای قاضی حلب پوست نسیمی را کنند در نتیجه
خونریزی چهره اش به زردی گراید ، مخالفان اورا ترسو خواندند نسیمی این شعر
را گفت :

آندم که اجل موکل مرد شود آهم چو دم سهرگهی سرد شود
خورشید که پر دل تر از آن چیزی نیست در وقت فرو شدن رخس زرد شود
نسیمی در غزل از عطار و نظامی و مولوی متأثر است ، نسیمی در دیوان فارسی
خود به حافظ هم توجهی داشته است و از غزلهای او استقبال کرده است .

ملك را می نهد خطش چو طفلان لوح در دامن
الا ای حافظ قرآن تو این هفت آیت از بر کن
و یا اینکه

چو هست از روی شمس الدین نشان شمس خاور را
پیا در روی شمس الدین سجود شمس خاور کن
از دیوان فارسی نسیمی دو نسخه دست نویس در اتحاد جماهیر شوروی موجود است
که یکی در لنین گراد و دیگری در تفلیس و هر دو از آثار خطی گرجستان می باشند
تاریخ تحریر نسخه لنین گراد به قرن شانزدهم نزدیک است ولی نسخه تفلیس در
ماه شعبان ۸۷۸ تحریز یافته است و محرران آن درویش محمد بن قنبر علی مداح است .

دیوان فارسی نسیمی در سالهای ۱۲۶۰ - ۱۲۹۸ هجری قمری در استانبول چاپ شده است و در سال ۱۹۲۶ میلادی سلمان ممتاز قسمتی از دیوان فارسی را **توام با دیوان ترکی در باکو چاپ کرده است**.

قدر مسلم این است که هیچ يك از نسخه‌ها کامل و بی عیب نیست. و ظاهراً کامل‌ترین دیوان فارسی نسیمی وسیله نشریات آذربایجان شوروی با مقدمه حمید محمدزاده به چاپ رسیده است.^۱

غزلهاى نسیمی از مهر و عاطفه و نوع دوستی مملو است و او در اشعار غنایی از يك عشق ملکوتی مایه می‌گیرد و بادیدن آثار و مناظر طبیعت خاطر اتش تجدید می‌شود و یادى از معشوق می‌کند چنانکه با تمامشای گل روی دلدارش را به یاد می‌آورد و بادیدن هلال ابروی معشوق در نظرش مجسم می‌گردد و اینک محض نمونه چند غزل از دیوان فارسی او نقل می‌کنم:

مشتاق گل از سر زش خار نترسد

حیران رخ یار ز اغیار نترسد

عیار دلاور که کند ترک سر خویش

از خنجر خونریز و سردار نترسد

آن کس که چو منصور زند لاف انا الحق

از طعنه نامحرم اسرار نترسد

ای طالب گنج و گهر از مار میندیش

گنج و گهر آن برد که از مار نترسد

گر بی بصری می‌کند انکار من از عشق

سهل است و چه غم عاشق از این کار نترسد

در عشق چو بیم سر و جان است ولیکن

ای دلبر از اینها دل عیار نترسد

۱ - دیوان فارسی نسیمی نشریه آذربایجان شوروی باکو ۱۹۷۲

اندیشه ندارم ز رقیبان بد اندیش
از خار جفا عاشق گلزار نترسد^(۱)
در سایه فضل ایمن از آنست نسیمی
کان شیر دل از پنجه کفتار نترسد
وله ایضاً
دلدار ما به عهد محبت وفا نکرد
دل برد و رفت و هیچ دگر یاد ما نکرد
میخواست او که وعده به جای آورد ولی
طالع مخالف آمد و بختم رها نکرد
جان مرا که درد فراقش به غم بسوخت
لعل لبش به شربت نوشین دوا نکرد
بنیاد خشم و عریده با ما نهاد و رفت
از راه صلح باز نیامد دوا نکرد
چشمش به تیر غمزه مرا زد بلی بلی
ترك است چشم یار من اصلش خطا نکرد
گفتم جفا و جور تو با ما چراست، گفت
بنمای دلبری که به عاشق جفا نکرد
بوسی به جان ز لعل لبش خواستم نداد
آن دلبر این معامله با ما چرا نکرد
ما عاشقان یکدل و یکروی و مهربان
جوری دگر نماند که آن بی وفا نکرد
از رویش آنکه گفت بیوشان نظر مرا
بی دیده هیچ شرم ز روی خدا نکرد

یادرب ندانم آن بت نامهربان چرا
بیگانه گشت و یاد من آشنا نکرد
شکر خدا که هست نسیمی به فضل حق
رندی که عمر در سر زرق وریا نکرد
وله ایضاً

واشعار زیر که دراستقبال غزل مشهور حافظ :
(یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور ...)
سروده شده از حیث تعداد ابیات ازغزل بیشتر است ولی جزو غزلیات در
دیوانش چاپ شده است :

تکیه کن بر فضل حق ای دل زهجران غم مخور
وصل یار آید شوی ز آن خرم ای جان غم مخور
گر چه جانسوز است دردهجر یاران صبر کن
کز وصال او رسی روزی به درمان غم مخور
بی گل خندان نماند دایم اطراف چمن
غنچه باز آید شود عالم گلستان غم مخور
گرچه از درد فراق ای جان ز پا افتاده ای
از کرم دستت بگیرد فضل یزدان غم مخور
گرچه خوردی ، مردم از دست فلک صدگونه زهر
هم به تریاکی رسی زین چرخ گردان غم مخور
گر پریشان روزگاری بی سر زلف نگار
بسته ای چون دل در آن زلف پریشان غم مخور
بی لب خندان او شبها شدی گر اشکبار
باز بینی روز وصل ای چشم گریان غم مخور
یک دو روزی دور اگر گردید بر عکس مراد
همچنین دایم نخواهد گشت دوران غم مخور

گرچه مشکل می‌نماید بر دل عاشق فراق
 چون کند وصلش عنایت گردد آسان غم مخور
 در ازل چون بسته‌ام با عشق او عهد در دست
 تا ابد عشقت بر آن عهدست و پیمان غم مخور
 سلسبیل و کوثر و جنات عدن و حور عین
 وصل یار است گرتو حاصل کرده‌ای آن غم مخور
 نیست از تیر ملامت عاشقانرا خوف و باک
 گر تو ز ایشانی یقین از تیسر باران غم مخور
 گرچه دنیا را نبی زندان مؤمن گفته است
 چون ماخلد نیست این زندان ز زندان غم مخور
 چون ترا با وصل جانان اتصال سرمدست
 گریه صورت غایب است از دیده جانان غم مخور
 چون به فضل حق تعالی عارف اسماء شدی
 اسم اعظم را بخوان از دیو و شیطان غم مخور
 وقت آن آمد که بکشاید نسیم از روی لطف
 نافه‌ای ز آن جعد زلف عنبر افشان غم مخور
 گرچه رنجوری ز رنج دیو باشد خلق را
 حرزجان عاشقان چون هست قرآن غم مخور
 جورگردون گرچه بسیار است و قهرش بی‌شمار
 رحمت رحمان چو بی‌حدست و پایان غم مخور
 گر جهان از فتنه یا جوج پر طوفان شود
 چون توئی با نوح در کشتی ز طوفان غم مخور
 گر سوادالوجه فی الدارین حاصل کرده‌ای
 گنج قارون داری و ملک سلیمان غم مخور

هم رسی روزی به مقصود از در شاهی که او
 می دهد کام دل درویش و سلطان غم مخور
 چون ندارد پیش حق چندان وقاری ملک و مال
 گر نشد جمع آن ترا خوش باش و چندان غم مخور
 کنت کنزاً مخفی از ادراک هر بی دیده است
 چون تو داری گوهر آن گنج پنهان غم مخور
 از سقا هم چون شراب معرفت نوشیده ای
 هستی آن خضری که داری آب حیوان غم مخور
 چون ز غواصان دریای الوهیت شدی
 در دل دریا شو ، از گرداب عمان غم مخور
 صورت نقش جهان کان است و معنی گوهرش
 چون توئی گوهر شناس ای گوهر کان غم مخور
 چون در دکان حرص و آرزو شهوت بسته ای
 زین تجارت نبودت یکذره خسران غم مخور
 روی و موی آن نکار ایمان و کفر عاشق است
 گر به دین آورده ای ای عاشق ایمان غم مخور
 جان عاشق را چو مسکن روضه دارالبقاء است
 گر شود روزی سرای جسم ویران غم مخور
 گوی و چوگان سر زلفش کن ای دل جان و سر
 میل آن چوگان اگر داری ز چوگان غم مخور
 گر هوای کعبه داری در سرای عاشق چوما
 ساز راهش خون دل کن وز مغیلان غم مخور
 ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل اله
 قید و زندانش همه لطف است و احسان غم مخور^۱

نامهای اشخاص

اسرائیل ۱	
ارسلان بیغو ۱	
اتراك ۱، ۶	
الب ارسلان ۲، ۴	
امرای دانشمندیه ۵، ۸	
ایلخانان مغول ۵، ۲۶، ۳۲، ۳۳	
ارمیانوس ۷	
آبافاخان ۱۱	
ارطغرل ۱۱، ۳۴	
اغوز ۱۱	
آل عثمان - دولت عثمانی - عثمانیان ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۶	
اورخان ۱۲، ۱۳، ۳۴	
آقا ۱۳	
امیران ۲۰، ۳۷	
ادیبان ۲۰	
ابوحنیفه ۲۱	
ادوارد براون ۳۲، ۳۵، ۴۹	
امیر تیمور ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۱۶۹	
احمد فریدون ملقب به توقیعی ۳۵	
امپراطور مانول ۳۸	
اقراسیاب ۳۸	

امرای نصاری
 آق قویونلو ۴۹،۴۱،۳۹
 اسفندیاریان ۳۹
 امیر المؤمنین ۴۲
 ایلدرم بایزید عثمانی (اول) ۴۰،۳۸،۳۷،۳۶،۳۵
 امینی ۸۴،۴۶
 آل جلایر ۴۹
 الغ بیگ ۶۲،۵۰،۴۹
 اسکندر بن عمر شیخ ۵۰
 ابراهیم سلطان بن شاهرخ ۵۰
 امیر علی شیر نوایی ۱۲۵،۶۹،۶۳،۵۱
 اتابکان ۵۹
 احمد داعی ۱۳۴،۱۳۳،۱۳۰،۱۳۰،۷۸،۶۴
 ابراهیم ۷۰
 ابن بیطار ۱۰۵
 افراسیاب پاشا ۱۲۲
 ابراهیم پاشا ۱۳۱،۱۲۵
 امیر کبیر ۱۳۲
 ابراهیم بن حاج محمد الموحوی ز. ک مولانا باقی ۱۳۶
 اشرف (رک) میرزا مخدوم ۱۴۳
 آهی ۱۴۸
 ابا ایوب انصاری ۱۴۸
 ام الولد زاده افندی ۱۵۴
 ابوالصعود افندی ۱۶۸
 ابن الخطیر ۱۷۸
 بیغو ۱
 بایجو ۵
 بهاء الدین ولد ۱۷۸،۱۷۴،۹۷،۲۲،۱۷،۱۶
 بهاء الدین احمد بن محمود طوسی ۳۲،۲۶
 بایزید خان اول ۱۵۸،۱۴۸،۱۴۷،۹۳،۷۸،۷۳،۶۸،۵۷،۵۶،۳۵

بايزيد دوم ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۶۳، ۷۶، ۱۴۵، ۱۵۸
 بوردق بهادر ۳۸، ۳۷
 بديع انگوريه‌ای ۲۸، ۲۹
 بهاء الدين محمد ۲۹، ۳۲
 بايسنقر ۴۸، ۵۰، ۶۲
 باقى چلى ۱۳۵
 بديع الزمان ميرزا پسر سلطان حسين بايقرا - ۱۶۶
 پاوه دوکورتى فرانسوى ۶۹
 پاشايان عثمانى ۹۶
 پروانه رجوع شود به (معين الدين) ۱۷۶
 ترکان غزا
 تاليف
 تنش بن البارسلان ۴
 ترکان ۳۰، ۳۶
 تاجى زاده ۱۵۹، ۱۶۱
 جلال الدين خوارزمشاه ۹
 جلال الدين قراطى ۱۰
 جامى ۵۰ رڪ مولانا جلال الدين عيد الرحمن جامى
 جلال الدين محمد دوانى ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۶
 جمال (خواهرزاده شېخى) ۱۴۷
 جليلى ۱۴۸
 جعفر چلبى ۱۵۰، ۱۵۱
 جلال چلبى ۱۵۶، ۱۵۷
 جعفر پاشا بگ ۱۵۷، ۱۶۵
 چغرى بيگ ۱
 چابكى ۱۵۹ رڪ (عرشى)
 حكيم محمود انگوريه‌ای ۲۷، ۲۹
 حسام الدين سالدرد (دختر) ۲۹
 حميديان ۳۹
 حاجى بيگ هموجه ۶۸
 حمزه بيگ ۶۸

- حسین ۸۴
 حامدی رك مولانا حامدی ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۸
 حافظ ۱۰۸، ۱۰۷ رك خواجه حافظ ۱۳۷
 حضرت علی ۱۲۲
 حسین پاشا ۱۲۳
 حاجی خلیل بگ ۱۳۲
 حکیمی ۱۴۴
 حاجی بایروم ۱۴۷
 حکیم ابوطالب ۱۶۵
 خلیفه عباسی ۴۲
 خوارزمشاهیان ۸
 خواجه سرایان ۱۳
 خواجه اصفهانی ۴۴، ۶۷
 خلیل سلطان ۴۹، ۵۰
 خواندمیر ۵۰
 خواجه حافظ ۶۱، ۷۶، ۷۹، ۱۳۸
 خسرو ۶۱، ۷۶، ۷۹، ۸۲
 خواجه عطاء الله کرمانی ۸۲، ۷۲، ۹۰
 خواجوی کرمانی ۹۰
 خوانکار رك سلطان محمد اول ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
 خواندگار ۱۴۳، ۱۶۶
 خاقان چین ۱۷۲
 خوارزمشاه (محمد) ۱۷۴
 خواجه یونس ۱۷۷
 دقاق ۱
 درویش محمد بدخشی ۷۵
 ذوالقدریان ۳۹
 رکن الدین سایمان شاه ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۸، ۱۹
 رکن الدین قلج ارسلان ۲۲، ۲۳
 راوندیان ۲۷
 رشیدالدین عمر الوطواط ۱۳۴

ریاضی ۱۶۴
 راوندی ۱۷۱
 رفیعی ۱۷۰
 زکریا افندی ۱۴۴
 زینتی ۱۶۴
 سلاجقه - سلجوقیان - سلجوقی - ۲۶، ۲۲، ۲۱، ۱۵، ۱۱، ۹، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ - سلجوقی - ۱۸۰، ۷۸، ۷۱، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۴۰، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۷
 سلجوق ۴، ۱۳
 سلیمان ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۱۵، ۷، ۴
 سلطان محمود غزنوی ۱۵، ۱۰
 سلیمان بن کیخسرو ۱۰
 سلطان سلیمان خان قانونی ۱۲، ۱۳، ۴۵، ۴۶، ۸۴، ۸۵، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۶
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۲۷
 سلیم سوم ۱۳
 سلطان ولد ۱۷، ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۶۳
 سعیدالدین فرغانی ۲۸
 سیدبرهان‌الدین محقق ترمذی ۳۱
 سلطان احمد جلایر ۵۶، ۲۶
 سلطان محمد اول ۳۶، ۳۷، ۷۳، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۷
 سلطان محمد غازی ۳۶، ۳۸، ۶۷، ۶۸، ۹۲
 سلاطین مصر ۳۹
 سلطان سلیم اول (عثمانی) ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲
 ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۰، ۱۰۹، ۸۶، ۸۳
 ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
 سلطان حسین بایقرا ۵۱، ۶۲
 سلطان ابوالغازی حسین رگ سلطان حسین بایقرا ۶۲
 سلطان محمد فاتح ۶۳، ۷۲، ۷۶، ۸۹، ۱۴۳
 سلیمان بن ایلدرم بایزید ۶۵
 سلطان مراد خان غازی (اول) ۶۹، ۱۳۸، ۱۶۹
 سلطان محمد عثمانی (رگ) سلطان محمد فاتح ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۹، ۹۰، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۱
 سلطان محمد بن مراد خان ۷۵، ۹۲، ۱۵۹، ۱۶۲
 سلیمان چلبی ۷۹

ساحلی ۹۳، ۷۹
 سعدی ۱۰۴، ۸۶
 سلطان محمد بن بایزید ۹۲ - ۱۳۴
 سلیمان بن قتلش ۱۸، ۱۵، ۷، ۴
 سهروردی (شیخ شهاب الدین) ۲۱، ۲۰، ۱۰
 سلیمی ۱۰۹
 سلیمشاه ۱۰۹
 سلیمان ثانی ۱۴۱
 سلطان مراد خان ثالث ۱۴۴
 سماعی ۱۴۸
 سعدی چلبی ۱۶۱، ۱۵۱
 سروری (مصطفی بن شعبان) ۱۶۲
 سعدالدین افندی زاده (محمد چلبی افندی) ۱۶۲
 سلطان محمد ثالث ۱۶۳
 سلطان احمد خان اول ۱۶۳
 سائلی ۱۶۳
 سحابی - ۱۶۳، ۱۶۴
 شیخ صدرالدین قونوی ۲۸، ۲۲، ۱۸
 شاعران ۴۰، ۲۰
 شمس الدین اصفهانی ۲۶، ۲۵، ۲۲، ۲۰
 شمس الدین تبریزی ۳۱، ۲۲
 شمس الدین احمد افلاکی ۲۵
 شرف الدین ابوالفضل حبیب بن ابراهیم ۲۸
 شیخ صلاح الدین زرکوب قونوی ۳۱، ۲۹
 شیخ کریم الدین بکمر ۳۱
 شاهرخ بن تیمور ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۴۰، ۵۲، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۴
 شاه منصور ۳۶
 شاه شجاع مظفری ۳۶
 شاهزادگان ۳۹
 شاه اسماعیل صفوی ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۶
 شیخ عبدالله شبستری ۴۳، ۴۵، ۱۰۹، ۱۱۲

عثمان ۳۹،۳۴
 عیسی بن بایزید ۳۷، ۳۵، ۲۰
 عاشق پاشا ۷۶
 عزالدین قلع ارسلان بن سلیمان ۹، ۸، ۷، ۵، ۴
 عزالدین قلع ارسلان بن مسعود ۲۸
 علی پاشا ۱۲۳، ۱۲۲
 علی چلبی ۱۳۹
 عطار ۱۶۹، ۱۴۸
 عبدالعزیز ۱۵۴
 عبدالوہات صابونی ۱۵۴
 عرشی (محمد) ۱۵۹
 عزمی ۱۵۹
 عالی مصطفیٰ ۱۵۹
 عارفی ۱۶۰
 عہدی (احمد) ۱۶۷
 عنقا ۱۶۷
 عیشی ۱۶۷
 غزنویان ۲، ۱
 غیاث الدین مسعود ثانی ۷، ۶، ۵
 غیاث الدین کیخسرو ۱۰، ۹، ۸، ۱۰، ۲۶، ۲۷، ۱۷۱، ۱۸۴
 غیاث الدین کیخسرو ثانی ۱۰
 غیاث الدین مسعود بن کیخسرو ۱۱
 غازان خان ۱۱
 فاطمہ خاتون ۲۹
 فریدون بیگ مثنیٰ رک منشآت فریدون بیگ ۴۱، ۳۹، ۳۶، ۳۵
 فخرالدین بہرامشاہ ۱۵
 فخرالدین عراقی ۲۲
 فضل اللہ استرآبادی ۱۶۹، ۵۲
 فریدالدین احمد تفتازانی ۷۲، ۶۸، ۶۳
 فضولی بغدادی ۱۲۶، ۳۵ (محمد بن سلیمان) ۱۳۰
 فاضل چلبی ۱۳۹

فوری ۱۵۳
 فضلی ۱۵۸
 فردوسی ۱۵۸ (فردوسی طویل) و ۱۵۹
 فغفور ۱۷۲
 قابوس و شمگیر ۱۰
 قآن ۱۰
 قاضی سراج الدین ۳۵
 قانعی ۲۶
 قطب الدین شیرازی ۲۸
 قرایوسف ۵۶، ۳۹، ۳۷، ۳۶
 قراقویونلو ۴۹، ۳۹
 قرامانیان ۳۹
 قزلارسلان ۵۹
 قبولی رڪ مولانا قبولی ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۳، ۹۰، ۷۹، ۷۹
 قتلش بن اسرائیل ۱۸
 قتلش (شهاب الدوله) ۱۸
 قاضی شیخ کبیر ۱۲۵، ۱۲۳
 قاضی زاده اردبیلی ۱۲۳
 قباد ۱۴۱
 قنالی زاده (مولانا علی چلبی بن امرالله بن عبدالقادر الجمیدی) ۱۴۶، ۱۴۵
 قارپاوقلی
 قاسم انوار ۱۴۸
 قاضی خان ۱۴۹
 قادری ۱۵۳
 قاسم پاشا ۱۶۲
 قدری افندی ۱۶۲
 کینخسرو بن سلیمان ۱۱
 کیقباد بن فرامرز ۱۱
 کمال الدین کامیار ۲۰
 کینخسرو بن قلج ارسلان ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۸۱، ۲۸
 کریم آقسرای ۲۸

- کسری ۳۸
 کمال‌الدین اسماعیل ۹۴،۸۳،۷۹،۶۱
 کاووس ۱۵۹،۱۴۱
 کمال‌پاشا زاده (شمس‌الدین احمد بن سلیمان) ۱۴۵،۱۴۴
 گیپ ۱۲۵،۷۷،۷۶،۶۴،۶۳،۶۲،۴۷،۳۲
 گورکانی‌رک امیر تیمور ۳۸
 میخائیل ۱
 موسی ۳۷،۱
 ملک‌شاه ۴،۲
 معین‌الدین پروانه (سلیمان پسر مذهب‌الدین علی‌کاشی) ۲۴،۲۳،۲۲،۱۱،۶،۵
 ۱۸۰،۲۸،۲۵
 ملک دانشمند ۷
 ملک فرنگک ۸
 محمد دوم ۴۰،۱۲
 محمد سوم ۱۳
 مراد چهارم ۱۳
 مصطفی سوم ۱۶۲،۱۳
 موفق‌الدین محمد بلخی (مولوی) ۲۹،۲۶،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۱۸،۱۶
 ۱۰۵،۹۷،۸۱،۷۱،۶۳،۳۲،۳۱،۳۰
 مولانا عبدالرحمن بن احمد جامی ۷۹،۷۵،۷۴،۷۲،۶۸،۶۳،۵۷،۵۴،۲۳
 ۱۰۶،۹۲
 محمد بن علی بن سلیمان راوندی ۲۷
 محی‌الدین عربی ۱۵۳،۲۹،۲۸
 محیوی انگوری‌یه‌ای ۲۹،۲۸
 محمد بن بایزید ۲۹،۳۵
 محیی‌رک (سلطان سلیمان قانونی) ۴۵
 مغول ۵۱،۴۸
 مولانا نظام‌الدین شامی ۵۰
 میرزا عبداللطیف فرزندان‌الغ بیگک ۵۱
 مجلسی (ملا محمد باقر) ۵۴
 مولانا مشرقی (کاسه‌گر) ۵۷

- مولانا قديمى (نقاره چى) ۵۷
 محمدجهان پهلوان ۵۹
 مولانا حامدى ۶۶، ۷۴، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۷
 مولانا باقى ۶۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰
 مولانا قبولى ۶۷، ۷۶، ۹۷
 محمديك قرماق اوغلو ۶۸
 موسى چلبى ۶۸
 ميرك جنكى ۱۱۳
 مير حيدر مجذرب ۶۹
 مؤيدالدين عبدالرحمن چلبى ۷۵
 مولانا بهاء الدين على
 مولانا ادائى ۸۷، ۸۸
 ملاى روم رك (مولانا جلال الدين محمد بلخى) ۹۷، ۹۷
 ميردمير تاش ۱۰۴
 محمود فرزند حامدى ۱۰۶
 مولانا شرف ۱۱۳
 مسمودى ۱۱۳
 مولانا فخر خلتالى ۱۳۹، ۱۴۰
 مولانا امينى ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 محمدرضا ۱۴۲
 محمد حسين چلبى ۱۴۲
 ميرزماخدوم ۱۴۳
 مير سيد شريف ۱۴۳
 ميلى ۱۴۴
 محمود چلبى ۱۴۵
 مولانا محتشم ۱۴۶
 مؤيدزاده ۱۴۸
 مولى ادرىس بن حسام الدين البدلىسى ۱۴۸
 مولانا خزانى ۱۴۹
 مولانا يحيى سمرقندى ۱۴۹
 مير عياني ۱۵۰

- مولانا محمد مذهب کرمانی ۱۵۵
 مولانا فرخی ۱۵۵
 مولانا فتح الله کاتب ۱۵۶
 مولانا سدید ۱۵۷
 مشهدی ۱۶۲
 ملاواقف ۱۶۴
 مظفر حسین میرزا - پسر سلطان حسین بایقرا - ۱۶۶
 محمد پسر بدیع الزمان میرزا ۱۶۶
 مؤمن میرزا ۱۶۷
 مولانا عبدالغنی ۱۶۷
 محمد امین ۱۶۸
 مصلح الدین کاملی ۱۶۸
 معصوم (ملا محمد) ۱۶۸
 مشکورد کتر محمد جواد استاد دانشگاه ۱۸۰
 معتقد عثمان ۱۸۲
 میری ۱۶۹ (یحی) ملقب به (کشمیری زاده)
 محمد نجوانی (صاحب کتابخانه در تبریز) ۱۷۰
 نظام الماک ۳
 نصاری ۶
 نظام الدین حصیری ۲۰
 نجم الدین دایه ۱۸
 نظام الدین احمد ارزنجانی ۱۹
 ندیمه ۱۳
 نیازی ۴۶
 نظامی ۱۰۴، ۷۴ و ۱۶۴
 نبی ۱۲۶
 نشانجی پاشا ۱۲۹
 نجاتی رومی ۱۳۸
 نهالی ۱۴۷
 نسیمی (سید عماد الدین) ۱۶۹، ۷۰
 وزیر ۴۲

وزیر اعظم ۱۳، ۱۲
ولد چلبی افندی ۳۲
وزیران ۲۰
ملاکو خان ۶، ۵
همای (جلال الدین) ۲۹
یکی جریان ۱۳

نامهای مکانها و قومها و دینها

«الف»

- آبلیستان ۱۴
آذربایجان ۷۲
ارمنستان ۵۷
ارزنجان ۲۰، ۱۹
اسفراین ۱۱
آسیای صغیر ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۸، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۱۱، ۹، ۶، ۵، ۴، ۲
، ۷۰، ۶۷، ۶۴، ۶۳، ۶۱، ۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۴۷، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۳۴
، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۳۵، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۲، ۱۰۹، ۹۸، ۹۵، ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۷۱
، ۱۷۹، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۶
ازضروم ۱۶۳، ۸۵
استانبول ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۰۵، ۱۰۳، ۷۸، ۷۵، ۴۵، ۴۰، ۱۳، ۸
۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۶
اسلام ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۷۵، ۷
اسلامی ۱۴۵، ۲۱
اسماعیلیه ۳۳
آسیای مرکزی ۶۱۱
آقچه ۱۴۸، ۱۲۳، ۱۲۰، ۶۵، ۶۴
آقشهرقونیه ۱۹
آماسیه ۱۵۶، ۱۵۱

آمد ۱۴
ایرانی ۱۵،۲،۱۶۹
ایلخانی ۳۸،۳۷،۵
ایران ۱۶۹،۷۷،۶۳،۶۲،۶۱،۵۸،۵۷،۵۶،۵۵،۵۴،۵۲،۵۱،۴۸،۴۴،۳۷
ادرنه ۱۵۲،۱۵۱
آفاتولی ۱۵۴،۱۵۲،۱۵۱
اسپارته ۱۴۶
اسکوپ ۱۶۷

«ب»

بخارا ۱
بروسه ۱۶۹،۱۵۸،۱۵۱،۱۴۶،۱۰۳،۶۷،۱۳،۶
یفداد ۱۶۹،۱۶۸،۱۴۰،۱۲۰،۸۴،۹،۷،۲
بصره ۱۲۳
بکپارار ۱۶۳
بلغ ۵۶،۵۵

«ت»

توقات ۳۴
تبریز ۱۶۶،۱۶۵،۱۲۶،۷۳،۴۹،۴۸
ترکیه ۱۷۲،۱۲۶،۵۲
ترکی ۶۶،۶۵،۶۴،۶۳،۶۲،۶۱،۶۰،۵۶،۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۶،۴۵،۴۲،۴۰،۳۲،۳۰
، ۱۳۶،۱۳۵،۱۳۱،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۲،۹۵،۸۴،۷۷،۷۴،۷۳،۶۹،۶۸،۶۷
، ۱۶۴،۱۶۳،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۴،۱۵۳،۱۵۱،۱۴۸،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۰
۱۷۰،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۷

«ج»

جانیب ۱۲
جامع شریف ۱۵۱،۹۹،۶۵
جزیره ۱۴

«ج»

چالدران ۶۵
چین ۱۷۳،۳۷

«ح»

حبشه ۱۴۲
حجاز ۲۵،۵۳،۱۶۲،۹۱
حلب ۱۷۰،۱۵۷،۱۵۶،۱۴۶،۱۳۵،۷۳
حله ۱۳۶،۱۳۵
حروفیه ۱۷۳،۱۷۲

«خ»

خابور ۱۲
خاک عثمانی ۱۶۹،۱۰۹،۶۲،۶۱،۵۶،۳۹،۳۷
خراسان ۱۶۹،۱۵۳،۱۱۳،۵۳،۱۱،۸،۰۲
خالخال ۱۶۷

«د»

دیاربکر ۱۴۴،۹،۴
دربار عثمانی ۹۸
دشت ۱۱۳
دهلی ۵۴
درویشی ۱۲۴

«ر»

رودس ۱۲۰،۹۹،۹۸،۶۷
روم ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۱۳، ۱۰۴، ۹۳، ۷۵، ۴۴، ۳۳، ۳۱، ۲۲، ۲۰، ۱۷، ۱۱، ۸، ۶، ۵
۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۵۴، ۱۵۱، ۱۴۰
ری ۲
روس ۴۹۲

«ز»

زنجان ۱۶۸

«س»

سرخاب تبریز ۱۹

سمرقند ۱۴۷، ۱۰۹، ۵۰، ۴۹، ۴، ۸، ۱

سلانیک ۶۰

سنی ۶۵، ۳۲، ۲، ۱

سلیمانیه ۶۶

سوریه ۲

سنت وجماعت ۱۴۸: ۱۴۶، ۱۴۴، ۵۳، ۲۱، ۱۲

سیواس ۵۱، ۶، ۵

«ش»

شام ۱۸۴، ۱۷۲، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۶، ۷۲، ۹، ۸، ۴

شبه جزیره بالکان ۱۴

شیعه ۱۲۶، ۱۲۳، ۵۳، ۲۱

شیراز ۳۶

شیخی ۱۱۵، ۱۰۳، ۱۰۱، ۲۲

شیخ الاسلامی ۱۵۱

«ص»

صفهان - اصفهان ۹۹، ۹۸

«ع»

عارضی ۴۱

عجم ۱۳۴: ۱۰۴

عثمانی ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۰۰، ۹۹

۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۱

عراق ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۳۶، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۸۴، ۵۶، ۵۲، ۴۱، ۸، ۵، ۲

عرب ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۳، ۱۳۴

عباس آباد اصفهان ۱۴۹

عربستان ۱۵۶

« ف »

فارس ۹۷،۴۹،۴۴،۴۱

فارسی ۵۳،۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۸،۴۵،۴۴،۴۳،۴۲،۴۱،۴۰،۳۵،۳۲،۳۰،۲۵،۲۱،۲۰،۲

،۹۳،۸۶،۸۴،۷۸،۷۶،۷۳،۷۱،۷۰،۶۸،۶۷،۶۵،۶۴،۶۲،۶۱،۶۰،۵۸،۵۶،۵۵

،۱۴۸،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۰،۱۳۶،۱۳۵،۱۳۱،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۲

۱۷۰،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۷،۱۶۴،۱۶۳،۱۵۹،۱۵۸،۱۵۴،۱۵۳،۱۵۱

فریژیا ۷۵

فلورن یا فلوری ۹۲،۹۰

فرقه بایرامی ۱۵۳

« ق »

قپچاق ۱۵۴

قرآن ۱۰۳،۱۲،۱

قیصریه ۱۳،۱۲

قونیه ۱۸۴،۱۷۴،۷۳،۳۰،۲۸،۲۵،۲۴،۲۱،۱۷،۱۰،۸،۷،۶

قلمه منشار ۱۵

قلمه بلنراد ۱۶۰

قسطنطنیه ۴۰،۳۷

قاضی عسکر- قاضی عسکری ۱۶۶،۱۵۱،۱۵۰

قزوین ۱۶۷،۱۲۴

« ک »

کرده (قصبه) ۱۷۰

کرمان ۱۴۸،۳۴۲

کلیبولی ۱۶۴،۱۶۳

کرکوت ۵۹

کفه ۱۱۳

کنگریه ۱۳۱
کتابخانه فاتح ۱۴۷
کوتاهیه ۱۵۳
کتابخانه ایاصوفیه ۱۷۲

«ک»

گرمیان ۱۳۰ ، ۱۳۹
گرجستان ۳۳

«ل»

لارنده ۲۱ ، ۱۹

«م»

مسلمان ۱۵۰،۹۶،۲۳،۶،۱
مرو ۱۰
موصل ۱۱
مازندران ۱۱
مسلمانی ۶
ملطیه ۱۳
میافارقین ۱۳، ۱۵
مغرب ۸
مقبرة الشعراء ۴۲
مولویه ۵۵
ماوراءالنهر ۳۲
مکه معظمه ۷۲، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۸۱
مصر ۷۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۲
مفنیسا ۹۹
میخانه ۸۳
میکده ۸۰
مسیح ۱۱۰
مفتی ۱۳، ۱۳۹، ۱۵۳
موزه بریتانیا ۱۶۹
مفتی الثقلینی ۱۵۰

مدرسه حمزه بك ۱۵۲

مدرسه محمود پاشا ۱۵۵

مسجد نشانجی ۱۵۶

مناستر ۱۶۱

«ن»

نعلبند ۵۵

نظامیه بغداد ۳

نیشابور ۲

نسفیہ ۱۶۵

نقیب الاشرافی ۱۷۱

«ه»

هرات ۷۳، ۶۲، ۵۱، ۵۰، ۴۸

هند ۱۷۲، ۱۲۳، ۵۲، ۴۹

همدان ۱۶۳، ۱۵۴

«ی»

یاسی چمن ارنجان ۱۵

یزد ۹۰

فهرست نام کتابها

- آتشکده یزدان ۱۰۳
اشکال خواجه نصیر طوسی ۱۴۰
التغییر ۱۵۱
آلتنقیح ۱۵۱
آلالتراجمه ۱۶۵
اخلاق علائیه ۱۵۲
انیس القلوب ۱۶۳
باده ۱۳۵
بشارت نامه ۱۷۲
تذکره روز روش ۱۱۱
ترجمه طب نبوی داعی ۱۴۰
تفسیر قاضی ۱۲۳
تذکره الشعراء (عهدی) ۱۷۰
ترجمه منظومه مهر و مشتری عطارد ۱۶۳
ترجمه کتاب ایها الولد امام محمد غزالی ۱۶۴
ترسل احمد داعی ۱۳۱
تحفة الصلحاء ۱۶۰
تاریخ آل عثمان ۱۴۵ ، ۱۴۹
تذکره الشعراء قنالی زاده ۱۵۲
تعبیر نامه ۱۶۳
جاویدان کبیر ۵۲ ، ۱۷۲
جام سخن گوی ۱۰۶ ، ۱۲۹

- جاماسب نامه ۱۳۹
 جنان جنان ۱۴۰
 چنگک نامه ۱۳۹
 حديقة السعداء ۱۳۵
 خمسة فضولى ۱۳۵
 خسروشيرين نظامى ۱۵۳
 خمسة نظامى ۱۶۷
 ديوان كمال ۱۰۰
 ديوان خسرو ۱۰۰
 دلائل الاعجاز ۱۲۶
 دررغرر ۱۵۳
 ديوان حافظ ۱۶۲، ۱۶۶
 ديوان فارسى على ۱۶۰
 رساله حسن ۱۲۶
 راحة الصدور ۲۷، ۱۷۱، ۱۷۳
 رباب نامه ۵۴
 روضة الشهداء ۱۳۵
 رند و زاهد ۱۳۵
 روضة الكتاب ۵۳
 روضة اللطائف ۱۶۳
 زايجه ۱۱۷
 سير الملوك ۱۱
 ساقى نامه ۱۲۶، ۱۳۹
 سراج القلوب ۱۴۰
 شاه و گداى فضولى ۱۳۵
 شرح ايسا غوجى ۱۲۳
 شاهنامه ۱۶۲
 صحت و مرض ۱۳۵
 صراط مستقيم ۱۵۹
 فصوص الحكم ۲۳، ۲۸

- فرهنگ ایران زمین ۲۸
 فيه مافيه ۵۳
 قانون الادب ۵۵
 كامل التعبير ۲۸
 كشف الظنون ۱۶۹
 كليله ودمنه ۲۶
 گلستان و بوستان ۱۶۲
 لمعات ۲۳
 لیلی و مجنون ۱۲۶
 مناظره بنگ و باده ۱۳۵
 مطایبات ۱۳۱
 مفتاح الجنة ۱۳۱
 مناقب العارفين ۲۵، ۳۲
 مجموعه قوانین ۴۰
 مثنوی شمع و پروانه ۱۳۵
 منظومه مهر و مشتری ۱۷۲
 مخزن الاسرار نظامی ۱۵
 مرصاد العباد ۱۸
 مثنوی گلشن راز ۱۰۹
 مهر و ماه ۱۶۰
 مطلع الانوار ۱۶۰
 مهر و وفاء ۱۶۰
 منظومه ده مرغ ۱۶۵
 مثنوی شریف ۱۶۲، ۱۶۴
 نصاب الصبيان ۱۳۱
 نادر المحارب ۱۶۰
 نگارستان ۱۴۵
 نوای خروس ۱۵۹
 وصیت نوشیروان به پسرش ۱۳۹

وسيلة الملكوك لاهل السلوك ١٣١

هداية حكمت ١١٣

هوسنامه ١٥٦

هفت مجلس ١٦٠

هشت بهشت ١٥٤

فهرست منابع و مآخذ

- الف - مآخذ فارسی :
- ۱ - تاریخ ادبیات ادوارد براون انگلیسی (از سمدی تاجامی) با ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت تهران چاپخانه بانک ملی ایران .
 - ۲ - تاریخ ادبیات ادوارد براون جلد چهارم (از صفویه تا عصر حاضر ترجمه مرحوم رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ .
 - ۳ - تاریخ حبیب السیر تألیف غیاث الدین خواندمیر ۱۲۷۱ هجری قمری .
 - ۴ - تاریخ ترکیه تألیف سرهنک لاموش فرانسوی ترجمه مرحوم سعید نفیسی تهران چاپخانه مجلس ۱۳۱۶ .
 - ۵ - سبک شناسی مرحوم ملک الشعراء بهار جلد دوم و سوم تهران وزارت فرهنگ ۱۳۲۱ شمسی .
 - ۶ - تاریخ آل سلجوق تألیف یحیی بن محمد المعروف به ابن بی بی چاپ استانبول .
 - ۷ - تذکره مجالس النفاوس تألیف امیر علیشیر نوائی ترجمه محمد شاه قزوینی ۷۹۶ چاپخانه بانک ملی ۱۳۲۳ به تصحیح علی اصغر حکمت .
 - ۸ - تذکره تحفه سامی تألیف سام میرزا صفوی با تصحیح و مقدمه مرحوم وحید دستگردی .
 - ۹ - احسن التواریخ تألیف محمد فرید بیگ (حسن بیگ روملو) ترجمه عبدالباقی اصفهانی ۹۶۵ هجری تهران ۱۳۳۲ .
 - ۱۰ - دیوان خطی سلطان سلیم ترک متعلق به کتابخانه ملک تهران به شماره ۴۶۲۰ .
 - ۱۱ - مجمع الفصحاء تألیف رضاقلی خان هدایت چاپ تهران ۱۲۹۵ هجری .
 - ۱۲ - تاریخ ادبیات دکتر صفا چاپ تهران جلد دوم ۱۳۳۶ .
 - ۱۳ - تذکره نصر آبادی تألیف میرزا محمد طاهر نصر آبادی اصفهانی تهران ۱۳۱۷ .
 - ۱۴ - کلیات دیوان مولانا حامدی چاپ استانبول ۱۹۴۹ .
 - ۱۵ - کلیات دیوان مولانا قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ که اصل آن متعلق به کتابخانه

- ایاصوفیا به شماره ۳۹۵۷ میباشد .
- ۱۶ - دیوان فارسی احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۱۷ - دیوان فارسی باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱ .
- ۱۸ - تذکره مجمع الخواص تألیف صادقی کتابدار ترجمه دکتر خیامپور چاپ تبریز ۱۳۲۷ .
- ۱۹ - کلیات دیوان فضولی طبع استانبول ۱۳۱۵ .
- ۲۰ - زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد تألیف مرحوم استاد بدیع‌الزمان فروزانفر تهران ۱۳۴۳ .
- ۲۱ - تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفق تهران ۱۳۲۱ .
- ۲۲ - منشآت فریدون بیگ منشی چاپ استانبول در دو جلد تاریخ تألیف ۹۸۲ هجری قمری متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی .
- ۲۳ - تذکره آتشکده آذر تألیف لطفعلی‌خان آذربیکدلی چاپ تهران ۱۳۳۷ .
- ۲۴ - مثنوی ولدی یا ولدنامه انشاء بهاء‌الدین بن مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی به تصحیح جلال‌الدین همائی تهران ۱۳۱۵ .
- ۲۵ - طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول ترجمه مرحوم عباس اقبال تهران ۱۳۱۲ .
- ۲۶ - نفعات الانس من حضرات القدس تألیف مولانا عبدالرحمن جامی به تصحیح مهدی توحیدی‌پور تهران ۱۳۳۶ .
- ۲۷ - دیوان مولانا جامی به اهتمام پژمان تهران اذانتشارات حسین محمودی .
- ۲۸ - مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار تألیف محمد بن محمد مشهور به کریم آقسرائی چاپ آنقره ۱۹۴۴ میلادی به تصحیح دکتر عثمان توران .
- ۲۹ - شعر فارسی در عهد شاهرخ تألیف دکتر احسان یارشاطر تهران ۱۳۳۴ .
- ۳۰ - سالنامه پارس (تاریخچه ادبیات ایران) به قلم مرحوم سعید نفیسی سالهای ۱۳۲۷ - ۱۳۲۶ - ۱۳۳۳ .
- ۳۱ - اخبار سلاجقه روم تألیف دکتر محمد جواد مشکور چاپ تهران سال ۱۳۴۹ .
- ۳۲ - تاریخ ادبیات دکتر فریور .
- ۳۳ - کلیات دیوان کبیر شمس تبریزی .
- ۳۴ - دیوان فارسی نسیمی چاپ آذربایجان شوروی باکو آذر نشر ۱۹۷۲ .
مأخذ ترکی :
- ۱ - قاموس الاعلام ترکی تألیف شمس‌الدین سامی در ۶ جلد چاپ استانبول مطبعه مهران از ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۶ .

- ۲ - دیوان ترکی احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۳ - دیوان ترکی باقی چاپ آلمان ۱۹۱۱
- ۴ - دیوان ترکی مولانا قبولی چاپ استانبول ۱۹۴۸ .
- ۵ - کتاب وسیلة الملوك لاهل السلوك احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۶ - کتاب عقود الجواهر احمد داعی چاپ استانبول ۱۹۵۲ .
- ۷ - ترکیات مجموعه سی استانبول اونیورسته سی سال ۱۹۴۶ .
- ج - مآخذ عربی :
- ۱ - بلدان الخلافة الشرقية تألیف لسترنج ترجمه عربی از فریتسیس و گورگیس عواد بغداد ۱۳۷۳ هجری قمری (۱۹۵۴م) .
- ۲ - شقائق النعمانية تألیف ابن خلکان ضمیمه جلد اول و فیات الاعیان .
- د - مآخذ انکلیسی :
- ۱ - تاریخ شعر عثمانی گیپ جلد اول و دوم چاپ لندن ۱۹۰۰ .

اسمات دانشگاه تربیت معلم

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۱	سنگ شناسی	تألیف دکتر عبدالکریم قریب
۲	وجه تسمیه گیاهان	» دکتر ناصر مفتاح
۳	قواعد النحو	» دکتر قاسم توپسرگانی
۴	تاریخ فرهنگ ایران	» دکتر عیسی صدیق
۵	شیمی آلی	» دکتر کیوان نجم آبادی
۶	حدائق السحر	» دکتر قاسم توپسرگانی
۷	نظریه نسبیت خصوصی	» دکتر منوچهر تسلیمی
۸	شناختن کالیها	» دکتر عبدالکریم قریب
۹	فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح الله امیر هوشمند
۱۰	تاریخ ایران در عهد باستان	» دکتر محمد جواد مشکور
۱۱	چگونه کانیها را می توان شناخت	» دکتر عبدالکریم قریب
۱۲	سازمان و اداره آموزش و پرورش در ایران و فرانسه و آمریکا و ژاپن	» دکتر محمد مشایخی
۱۳	بالیدن	ترجمه مسعود رضوی
۱۴	کلیات تاریخ عمومی	تألیف دکتر اسماعیل دولتشاهی
۱۵	اصول تمرین دبیری	» دکتر سلیم نیساری
۱۶	بلورها	» دکتر عبدالکریم قریب
۱۷	آزمونهای روانی	تألیف دکتر ابراهیم هاشمی - دکتر حسن بطحائی
۱۸	سازمان و اداره آموزش و پرورش در انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی	» دکتر محمد مشایخی
۱۹	سبک خراسانی در شعر فارسی	» دکتر محمد جعفر محبوب
۲۰	مقالاتی چند درباره زمین	» دکتر عبدالکریم قریب
۲۱	اصول علمی تهیه ، اجرا و استاندارد کردن تست	» یوسف اردبیلی
۲۲	دوره مختصر مکانیک استدلالی	» دکتر نصرالله حاج سیدجوادی
۲۳	اصول علمی طبقه بندی هدایای تربیتی	ترجمه مسعود رضوی
۲۴	مجموعه نامه های خاقانی شروانی	به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۲۵	سازمان و اداره آموزش و پرورش در آلمان غربی و هند	تألیف دکتر محمد مشایخی
۲۶	سنگ‌شناسی (چاپ دوم)	» دکتر عبدالکریم قریب
۲۷	شیمی آلی	» دکتر کیوان نجم‌آبادی
۲۸	تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان	» دکتر محمدجواد مشکور
۲۹	الکتریسته	» دکتر محسن علوی‌نژاد
۳۰	فیزیولوژی گیاهی	» دکتر مه‌لقا متمد (قربانلی)
۳۱	زیست‌شناسی جانوری	» دکتر علی‌محمد بهنیا
۳۲	تاریخ اروپا از کنگره وین تا جنگ جهانی دوم	» دکتر اسماعیل دولت‌شاهی
۳۳	کاروان علم در شاهراه فرهنگ	دکتر منوچهر تسلیمی
۳۴	جغرافیای زیستی	» دکتر سید محمد غروی
۳۵	راهنمایی در مدارس امروز	ترجمه شکوه نوابی‌نژاد
۳۶	جغرافیای اقتصادی ایران	تألیف و نگارش دکتر محمود جزیریان
۳۷	زمین‌شناسی فلات ایران	ترجمه عبدالکریم قریب
۳۷ مکرر	اطلاعات شغلی	ترجمه یوسف اردبیلی
۳۸	تاریخ قدیم	تألیف دکتر اسماعیل دولت‌شاهی
۳۹	زبان‌تازی در میان ایرانیان	» دکتر قاسم توپسرکانی
۴۰	شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر	» دکتر رضا خسروشاهی
۴۱	فهرست کتابهای روان‌شناسی	به اهتمام دکتر ابراهیم هاشمی
۴۲	تاریخ ایران	تألیف خانم دکتر اکرم بهرامی
۴۳	تاریخ معاصر ایران	» دکتر حسن نبوی
۴۴	سبک‌خراسانی در شعر فارسی (چاپ دوم)	» دکتر محمد جعفر محبوب
۴۵	زنان شاهنامه	» دکتر طلعت بصاری
۴۶	پارتیها یا پهلویان قدیم	» دکتر محمدجواد مشکور
۴۷	جوامع‌الحکایات	به کوشش دکتر جعفر شمار
۴۸	ده مقاله	تألیف دکتر محمود منصور
۴۹	ژنتیک - قوانین و مکانیسم	ترجمه و تألیف دکتر علی‌محمد بهنیا
۵۰	کلیات تربیت بدنی	تألیف دکتر پرویز وافی
۵۱	نیروی انسانی و رشد اقتصادی	ترجمه حسین مؤتمن

شماره کتاب	نام کتاب	نام مؤلف
۵۲	الکتريسيته	تأليف دكتور محسن علوي نژاد
۵۳	راهنمائي در مدارس امروز (چاپ دوم)	ترجمه شكوه نوابي نژاد
۵۴	جغرافياي اقليمي	تأليف دكتور پريدخت فشاركي
۵۵	عقب ماندگي هاي ذهني	« دكتور ابراهيم هاشمي
۵۶	شيمي آلي (جلد سوم)	« كيوان نجم آبادي
۵۷	ازرئانس تا كنگره وين	« دكتور اسماعيل دولتشاهي
۵۸	نيروي انساني ورشداقتصادي (جلد دوم)	ترجمه حسين مؤتمن
۵۹	مدريت كتابخانه دانشكده اي	« پروين سلیماني (امين صالحی)
۶۰	سنگواره ها	تأليف دكتور علي ميشي
۶۱	اطلاعات شفلي	ترجمه يوسف اردبيلي
۶۲	مكانيك موجي و کاربرد آن در شيمي	تأليف نصرالله حاج سيدجوادي
۶۳	فيزيولوژي گياهي (جلد دوم)	« دكتور مهلقا معتمد (قربانلي)
۶۴	اصول آموزش زبان	ترجمه دكتور مجدالدين كيواني
۶۵	شيمي معدني (جلد اول)	تأليف دكتور اكبر رئيسي شبري
۶۶	كمكهاي نخستين	« دكتور سدا كاراميانس
۶۷	آكوستيك (جلد اول)	« « حسين ابراهيمي
۶۸	الکتريسيته (جلد دوم)	« « محسن علوي نژاد
۶۹	تاريخ قرون وسطي	ترجمه دكتور اسماعيل دولتشاهي
۷۰	شناسائي و رده بندي گياهان نهانزاد (جلد اول)	نگارش : ضياءالدين باقري

